اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرٰی لِمَنْ کَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیْدٌ

بمنه تعالی این رساله مستبرکه نامش سیف الاسلام

المسلول علی المناع لعمل المولد والقیام

و همین است تاریخ انجامش تصنیف علامه فهامه جامع

محاسن و مفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر صاحب

ادام الله تعالی فیوضه باهتمام مولوی علی الدین صاحب وکیل عدالت

در مطبع الهی محمد شفیع خان طبع شد

آگره

مقدمة الطبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً

بر جماعت اہل اسلام ظاہر و آشکار باد کہ ائمہ دین و اکابر محققین از فقہاء مشہورین و محدثین معتمدین و اولیاء کاملین مانند ملا علی قاری
و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوہاب مکی و علامہ
ابن حجر مکی و دیگر صدہا از علماء سابقین و اولیاء کاملین و ہمچنان بسیاری از فضلاء متاخرین و اجلۂ محققین ہندوستان
مانند شاہ عبد الرحیم صاحب دہلوی و شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و غیرہما کہ حال تبحر ایشان در علوم دینیہ معروف و مشہور است تجویز و استحسان
عمل مولد نمودہ اند و بسیاری از علماء دین در رسائل و فتاوی خود ہا باستحسان عقد مجلس و ذکر آثار صاحب جناب خاتم رسالت صلی اللہ علیہ
وسلم و دیگر حالات با برکت و اثبات بقا و شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب ابراز شکران نعمت بانواع عبادات و ترتب برکات
بران تصریح فرمودہ اند این مرام را از مضامین احادیث صحیحہ صریحہ حضرت سید الاولین و الآخرین خاتم النبیین و المرسلین
صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و صحبہ اجمعین ثابت نمودہ اند و در پی اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین و روم و مصر و شام و فارس
و غیرہا بودہ اند و از حسن نیات با برکات خود ہزاران ہزار فیوض و برکات بسیار بوجہ اشاعت مجالس میلاد انور ہمراہ خود ربودہ اند
درین جزو زمان کہ در ہندوستان غلبۂ جہل بحدیست و پایان است ہر کسیکہ یک دو رسالہ اردو میخواند میداند کہ مقتدای علماء تمام جہان است
بدبختی بعضی از ناواقفان انکار از حسن مجالس اذکار و شرف ایام ولادت جناب رسول مختار صلعم نمودہ اند و فاعل و قائل آنرا
گمراہ و بدعتی انگاشتند بنابر دفع اشتباہ و اثبات حسن تعظیم و تکریم جناب رسالت پناہ صلعم عمدۃ المحققین زبدۃ المدققین بقیۃ
السلف حجۃ الخلف محیط علوم نقلیہ قلزم فنون عقلیہ حلال مشکلات دقائق کشاف معضلات حقائق اسوۂ علماء راسخین قدوۂ
فضلاء اعصار ماہر علوم معقول و منقول واقف بر مقاصد فروع و اصول نخبۃ الفقہاء و المحدثین زبدۃ الاصولیین و المتکلمین جناب
افاضت مآب افادت ایاب مولانا شاہ سلامت اللہ صاحب صدیقی قادری بدایونی کہ از اجلۂ افضل و ارشد و اکمل
مستفیضین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی قدس سرہما بودہ اند و حال تبحر و تحقیق و جامعیت
و تدقیق جناب ایشان در علوم عقلیہ و نقلیہ اصلیہ و فرعیہ از تصانیف جناب شان کہ در رد روافض و دیگر ابحاث تالیف فرمودہ اند
کالشمس فی نصف النہار روشن و آشکار است درین باب ہم رسالۂ اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد اختصار مسطور اند
از ہزار تحقیقات انیقہ بیان یقین و اجلۂ محققین مستند ساختند و برد شبہات واہیۂ منکرین ہم پرداختند درین ایام از طرف
منکرین رسالۂ [illegible] الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام الرد علی اشباع الکلام بطبع رسید و اشتہار این رسالۂ عجیبہ باعث

استغراب موجب استعجاب اولی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت باسعادت و مجالس ذکر بابرکت
و انکار حسن تکریم و توقیر جناب باعظمت که انقدر طول ساخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحمیق و تجهیل و تفسیق و تضلیل
برگزیدگان رب جلیل بامری دیگر نه پرداخته و امانیک پیدا اند که از سب و شتم چه سود و در طعن بر ائمه اسلام چه بهبود کسیکه خفا
بر آفتاب بے انداز دفی الحقیقت روی خود سیاه می سازد هرچند نزد ارباب انصاف همین امر برای ابطلان بیان مبطل فضل بابرکت
اذکار و منکر شرف ایام پر انوار دلیلی هست کافی و حجتی هست وافی اما چون در بعض مواضع بقصد مغالطه عبارات خارج از
بحث مرا ایم پیش آورده و بعض جا در اقوال منقوله تحریف و خیانت کرده بدین جهت حسب خواست بعض اهل الله از تارکین
دنیا و راغبین عقبی و طالبین فنا و مولی جوابی رساله مذکوره جناب افادت ایاب زبده علمای فحول جامع معقول و منقول حضرت
استادی مولانا مولوی عبد القادر صاحب بدایونی دامت برکاتهم تحریر فرمودند و علمای دین از ان پسند نمودند و الحمد لله
علی ذلک مع هذا بر ارباب انصاف و رانا اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب رساله ابطال عمل المولد تیز زبانی و بادره گلسانی
را بجای رسانیده که علمای اعلام و ائمه اسلام را هدف سهام ملام گردانیده بنا طعن و جرح در تالیفات شان نهاده و در
خرمن اکابر دین افتاده اگر بجوابش چیزی بر زبان آید سزا است و دهنش را بلقمه دوختن روا است لاکن تجنبا از سب
و شتم قفل بر زبان خامه زده و از استیفای دست در آستین کشیده شد پس احیانا اگر حرفی بر خاطر نازک مخاطب و متبع گران
گذرد باید که از جا نبرد چه بادی این واوی کیست و خطای حضرت مولانا چیست والسلام علی من اتبع الهدی

حرره المعتصم بذیل النبی الامجد عبده محب احمد حفظه الله من شر حاسد اذا حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یزل و لایزال ملکا عزیزا حکیما و قدوسا حلیما عفوا کریما فسبحان من کان منزها عن النقائص متصفا بصفات الکمال ازلیا
بذاته و صفاته قدیما و من اجترء علیه و جوز اتصافه بالنقائص و القبائح صار مطرودا رجیما نحمده علی ما شرفنا بفضائل مجالس الاذکار
تشریفا عظیما و نشکره علی ما جعلنا برحمته من امة من سماه فی کتابه رؤفا رحیما حبیبه و صفیه الذی جعل ذکره کذکره و رفع له فی
العالمین شانا فخیما سیدنا و مولینا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیما فطوبی للذین سعوا فی اشاعة ذکره و توقیره ففازوا ببرکته
لطفا من الله تعالی و نعیما و اسفا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و اخمل ذکره و اخفائه و تصدوا الایذائه فخذلهم الله
فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما فصلی و نسلم علی ذلک الحبیب الوجیه و علی آله الذین من تمسک بهم سلک سبیل النجاة
قویما و اصحابه الذین بایهم اقتدی المسلم اهتدی صراطا مستقیما اما بعد مخفی مباد که عامه طائفه اسماعیلیه و تابعین برای تضلیل و
تکفیر امت محمدیه علی سیدنا الصلوة و التحیة چندی از اصول مموهه ملمعه اختراع نموده اند از الجمله آنکه هر امریکه سنت نیست

ازان در اصل ایمان خلل مے آید چه رسول را رسول نمیدانی جز و اصل ایمانست منحصر است در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وما ورای آن بدعت وهر بدعت مثل شرک خلل انداز اصل ایمانست و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب امور یکه جمهور
محققین اہلسنت وجماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت وعدم مزاحمت بکتاب وسنت ورواج امر خیر و برکت باستحسان
واستحباب آنها تصریح فرموده اند این طائفه بهوائیه صرف بنابراین که بحکم منع وکراهت اکتفا نموده نوبت بضلال وتکفیر
میرسانند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اہل سنت وجماعت می شمارند ونمیدانند که در مذهب اہلسنت وجماعت
از ارتکاب معاصی بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید و در کفر
بودن استحلال محرمات قطعیه البته گفتگو هست بسیاری از علما را از ایلا تفصیل کفر گفته اند و بعض در حرمت لعینه ولغیره فرق میکنند
وبعض در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه اینهمه تفاصیل در کتب عقاید و فقه مسطور است ونیز
محققین اہلسنت فرموده اند که در عملیکه بروایت ضعیفه هم اختلاف علمای کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروعات جزئیه فقهیه مختلف فیها حکم بالقطعیت وفسق هم بیجاست سبحان الله ائمه اہلسنت را در باب دین اینقدر احتیاط و طائفه
اسماعیلیه را با وجود ادعای مذهب اہلسنت اینچنان افراط از جمله تعصبات این طائفه است حکم بضلالت مجوزین اجتماع اہل اسلام
برای مجالس اذکار شریفه حضرت خیر الانام واستماع ارهاصات و واقعات ولادت باسعادت وفضائل معجزات آنحضرت علیه الصلوة
والسلام وادای شکر نعمت ولادت باسعادت که عمل باین امور سراسر موجب ورود رحمت الهیه ونزول برکت نامتناهیه است
وموجب کتاب وسنت ذکر مبارک اشاعت آن طریقه دینیه است وشرف ایام ولادت واستحباب اعاده شکر نعمت هم از مضامین
حدیث صحیح مستنبط است وبعضی از علمای دین که مبادی این خصوصیات را بدعت حسنه مستحبه فرموده اند طایفه اسماعیلیه بی آنکه
معنی لفظ سنت و بدعت رسیده از زبان خود در حق اہل ایمان کار سیف وسنان میکنند با وجودیکه علمای دین از
سابقین ولاحقین رسائل متعدده درین باب تالیف ساخته اند و بدفع اوهام که بعض کسان را پیش آمده اند تصریح تمام پرداخته اند
اما این طائفه بار بار همان اعتراضات واوهام دیرینه را که بمنزله تقادیم پارینه اند برای تغلیط عوام پیش میسازند وخواه
مخواه خود را در زمره محققین داخل ساخته بر همه دانی خود وا می نازند وسهام طعن وملام بر ائمه اسلام می اندازند درین ایام
رساله غایة الکلام فی ابطال عمل المولد والقیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن رساله مذکوره اکثر خرافات
مقتدایان طائفه را معلوم گردید هر چند صاحب رساله هوش و حواس باخته در اصول عمر چه کبار خویش را هم پس پشت انداخته
و در بیان بحث در هر مقام به تشنیعها پرداخته تا آنکه نزاع اسماعیلیه را با اہل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع لفظی ساخته و هر محدث لغیر شرع گفته را هم ضمیر در بدعت سیئه داخل را نشناخته مگر با اینهمه در هر سطر که
علم مغالطه برافراخته و داد نشه داده بر هیچ سپهر بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ نجدی را لقب شیخ تمام صاحب اشباع الکلام در
هر مقام نواخته اکثر از همانکه از دین دربدگی غرض به تجهیل وتحمیق وتضلیل ائمه اسلام تیغ وقاحت بر جان انصاف آخته

اگرچه بر مطالعه کنندگان رسالهٔ ابطال عمل المولد سخافت و خرافت بیان این مؤید طایفه اسماعیلیه مبرهن و حال تهافت و
اختلال و تعارض اقوال او و عدم اختتام تقریب کلام او در هر مقام روشن ست و آنچه فراهم آورده از دیگر رسائل مثل رساله
صدیق حسن وغیره است که جواب آن در رسائل اہل سنت مفصلاً مرقوم معهذا اصرار بعض از ابرار خاکسار را بر آن آورد که در
رد رسالهٔ مذکوره آنچه مایهٔ افتخار مؤلف بود یعنی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره و مقابلهٔ عبارات منقوله رسالهٔ اسماعیلیه که خیانت
و خدیعت شعار ایشانست با اصول منقوله عنها رسیده باشد بعجلت تمام درین اوراق برنگاشتم چونکه طایفهٔ اسماعیلیه را
ثباتی و قراری نیست لهذا برای دفع وسوسهٔ صاحب رساله اکثر جا التزام نمودم که استناد و تکلم مگر با مستندین و مستندین مستندین صاحب
رساله یا کبار طایفهٔ اسماعیلیه و اگر کسی طالب یا نوبت تفصیل مرام و دفع دیگر اوهام باشد بجواب رسالهٔ صدیق حسن قنوجی
و دیگر رسائل رجوع فرماید و ها انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود قال مبطل مجلس الذکر الشریف فی منکر شرف
ایام المولد المنیف کبرای جماعه لها بیلغ **اقول** اکابر اہلسنت از اجلهٔ مشهورین مذاهب مثل حضرت شیخ عبدالحق دہلوی
و ملا علی قاری صاحب مجمع البحار و علامه ابن حجر مکی و حافظ جلال سیوطی و امام جزری صاحب حصن حصین و علامه سلیمان برسوی امام سلطان یلدرم
بایزید و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر جعبری و امام محمد الله بن الشیخ شمس الدین و مولی حسن بحر و برهان ناجی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی و حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زرعه ولی الدین و سید عفیف الدین شیرازی و
علامه مجد الدین صاحب قاموس و شیخ محمد بن حمزة العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامه شمس الدین میلی
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدین ابوبکر الدنقلی و علامه شیخ محمد بن عثمان و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیرهٔ شامی و صاحب سیرهٔ حلبی و امام سخاوی و علامه ابو القاسم محمد بن عثمان اللؤلؤی و علامه ابو الحسن احمد بن عبدالله
البکری وغیرهم که حال تبحر این حضرات در علوم دینیه ما بین علمای کرام معروف و مشهور و حال تصانیف مشهوره این حضرات
در کشف الظنون وغیره کتب متداوله بمدح و قبول مذکور و دیگر ائمهٔ کبار را از اہل حرمین طیبین و سایر بلاد و امصار
اسلامیه که حکم باستحسان جواز عمل مجلس شریف و سعی در اشاعت این محفل منیف بجهت داخل بودنش در عمومات
مسنده و یا بت شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت فرموده اند و درین باب احادیث صحیحه صریحه که مثبت شرف
ازمان لاحقه بجهت شمار سابقه و استحباب ادای شکران بعد مرور ایام وارد و مثبت فضل مجالس و محافل اذکار موعود اند
استدلال نموده اند و رسایل مولد تالیف فرموده اند که از کتاب انسان العیون فی سیرة الامین المامون و التعریف
فی المولد الشریف و حسن المقصد فی عمل المولد و موعد الکرام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی المختار و المورد
الصادی فی مولد الهادی و اللفظ الرایق فی مولد خیر الخلایق و عرف التعریف فی المولد الشریف و الدر المنظم فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجمیل بمولد النبی الجلیل و فتح الله حسبی و کفی فی مولد المصطفی و النفحة العنبرية فی مولد خیر البریة
و منتخب السرور و الافکار فی مولد النبی المختار و کتاب سیرت شامی و ضوء لامع و المورد الروی فی المولد النبوی و

ما ثبت بالسنة و مواهب لدنیه و مدارج النبوة و دیگر کتب و رسایل معتمده و مشهوره توان دریافت پس انحضرات و متبعین
ایشان را بجماعه لهابیه نامیدن و در اخمال و ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه حیا را خود دریدن و تیغ وقاحت
بر جان انصاف کشیدنست اگر این وقاحت خود را اقتفا را اثر ابولهب گویند بجاست و اگر بتعلیل شناعت اذکار
و تعظیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس پر انوار را جماعه لهابیه گویند زیباست **قوله** بدلیل رویای ابی لهب الخ
اقول ایمه دین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت ادای شکر نعمت وجود با جود حضرت
محبوب ذوالجلال علیه الصلوة والسلام بعدد ذراة الرمال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری
موجود و در تالیفات امام ابن جزری و حجة الاسلام امام غزالی و غیرهما محدثین و فضلا مرقوم است و محققین بتصریح فرموده اند
که این رویای حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال او تا یکسال
فرمودند که حق تعالی اجابت دعای ایشان فرموده حال ابی لهب بر ایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیاء العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال کنت مواخیا لابی لهب و مصاحبا له
فلما مات و اخبر الله عنه بما اخبر حزنت علیه اهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس رض
دعا خود را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویای خویش و ذکر کردن محدثین معتمدین آنرا در کتب شان که متضمن محروم
نداشتن حق تعالی از تخفیف عذاب حضرت ابولهب بطفیل سرور وجود با جود حضرت سرور عالم صلعم در هر یوم الاثنین که
فطیر یوم ولادت باسعادت است بگوش تا آنها اصل مقصود شده نخواهد بود و حیراند کسانیکه این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و نفع بطفیل حضرت رسول کریم ذکر نموده اند لیکن وقاحت طایفه لهابیه باید کشود و اگر این روایت
بنا بر مزعوم طایفه لهابیه بوده ذکر آن و استدلال بآن مخالف نص قرآن شریف می بود حاشا که حضرت عباس رض
روایت میفرمود و احدی از محدثین معتمدین ایمه دین ذکر آن می نمود فافهم ولا تکن من المتعصبین **قوله** از ضخامت رساله
حجم باضافه چیزی مختصر الخ **اقول** اگر ضخامت حجم را علت اضافه چیزی مختصر میگردانید لا محاله از حشو و اطناب
رسته و در آخرین میگفت ... ضخامت علت اختصار نمیتوان گردید چه رساله مذبوره باوجود اینقدر اختصار هم بجهت
ستودن شناعت علمای کبار و ابطال و انکار شرف مجالس اذکار حضرت علیه الصلوة والسلام بعدد الاشجار و الاحجار بنابر ضخامت
... و خبیثه گردیده و شاید که صاحب رساله ضخامت برا حجم و حجم بهار ... را بمعنی ضخامت بالفضاء و حجم بجای ... فهمیده
یا غلط از کاتب بظهور آمده و من بعد باوجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف رساله نرسیده و الامر فی ذلک سهل لا نطول
الکلام فیه و اشکال صاحب الرساله بزعم ذلک کمال قابلیته فی رسالة تامل **قوله** منقول از علما در تغییر عبارت الفاظ و
عبارات کشتی اند الخ **اقول** منشاء این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم اقوال کسانیکه خود از انها

سند می آرد وقصد تحقیق وتطبیق هم میدارد از اقوال مستندین این قایل ظاهر است که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
اوّل عام یعنی هر چیزیکه ماورای سنت آنحضرت صلعم است وبعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحم سنت بود یا نه پس
بدین معنی منقسم است واین استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهمین جهت بر بسیاری از امور خیر در کتب وتصنیف
بجهت سنت نبودن انها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب امامت فرموده البدعة
لغة کل شئ عمل علی غیر مثال سابق وشرعاً احداث مالم یکن له اصل فی عهد رسول الله صلعم وهی علی قسمین بدعة ضلالة و
هی التی ذکرنا وبدعة حسنة وهی ماراه المسلمون حسنا ولا یکون مخالفاً للکتاب والسنة او الاثر او الاجماع الخ وملا علی
قاری در شرح موطا نوشته اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای
مالم یکن فی عهده صلعم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی ودیگر شواهد کثیره هم درین باب در ما بعد
مذکور میشوند دوم استعمال دوم مخصوص بمذموم است یعنی امریکه مزاحم ومضاد شریعت باشد ومراد در حدیث کل بدعة ضلالة
حسب اقرار صاحب رساله معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم وتفسیر علمای محققین میکنند همه هیچ وبرباد اند کما سیجی تفصیل
ذلک **قوله** لیکن قول محقق اینست البدعة امر محدث فی الدین لم تثبت من کتاب الله وهدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهراً عدم ثبوت بالوجه المخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام بمعنی ترجیح مزعوم خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه ائمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت واقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
از کتاب وسنت حکم باستحسان فرموده اند چنانچه صاحب رساله که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند ودر تائید آن
بزعم خویش چندی از امثله ودلایل می آرد از انجمله قول حضرت ابن عمر رضه در صلوة الضحی آورده که آن بدعت است معهذا
حضرت ابن عمر رضه قایل استحسان آن بدعت وخوبی آن محدث است واگر از عدم ثبوت خروج از عمومات شریعت ومزاحمت
بکتاب وسنت مراد داشته باشد پس این سند را که لغو است چه بمعنی صرف بر بدعت سیئه صادق می آید پس قطع نظر از
مهمل بودن این نزاع لفظی بعنایت بسیاری از امثله که بزعم خود برای تائید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطلان تائید از انها ظاهر است **قوله** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفاء راشدین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازهمین حدیث شریف بطلان مذهب اسماعیلیه نجدیه ثابت گردید یعنی که سوای سنت آنحضرت صلعم سنتهای
خلفاء راشدین راهم اتباع می باید نمود وسنت خلفاء راشدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگرچه حکما داخل سنت است لامحاله بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت ومحدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرات خلفاء راشدین ودیگر صحابه کرام رضی الله عنهم وغیرهم اطلاق فرموده اند از انجمله اینکه شعرانی
در کشف الغمه روایت نموده کان ابوامامة الباهلی رضه یقول احدثتم قیام شهر رمضان ولم یکتب علیکم فدوموا علی
ما فعلتم ولا تترکوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها ماکتبناها علیهم الا ابتغاء

رضوان اللہ فما رعوها حق رعایتها الآیة آری ازین حدیث شریف مستفاد شده که سنت خلفاء راشدین در محدثات
امور بایں معنی که مذموم است داخل نیست و مراد از ذم محدثات امور ذم اموریست که مزاحم و معارض و مصادم سنت باشد پس چیزیکه
از آن در کدامی سنت خللی پیدا نشود و از مستحسنات علماء دین باشد آنهم لامحاله از محدثات امور بمعنی مذموم خارج است **قوله** اتباع صحابه طریقه
کبار نیز موجب نجات از نار است الخ **اقول** بیشک نزد اهلسنت همچنان است اما اسماعیلیه نجدیه با تکلم باین کلمه زیبا نیست میدانی که
اسماعیلیه بسیاری از امور را که از صحابه کرام ماثور اند و انکار جمهور صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمهور ائمه دین هم آن امر اختیار
فرموده اند داخل بدعات ضلالت میکنند از آنجمله است زیارت قبور در حق نساء که مروی منقول است از حضرت سیدة النساء
و حضرت صدیقه کبری رضی اللہ تعالی عنهما طرفه آنکه از حضرت صدیقه رضی اللہ عنها خود حدیث صحیح در باب جواز از حضرت سرور عالم صلعم منقول است
که نزد جمهور ائمه دین معمول است در صحیح مسلم در حدیث طویل از ام المؤمنین رضی اللہ عنها آورده قلت کیف اقول لهم یا رسول اللہ قال قولی
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین یرحم اللہ المستقدمین منا والمستاخرین الحدیث در فتح الباری در بیان قول حضرت
صدیقه رضی اللہ عنها آورده روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکة انه رآها زارت قبر اخیها فقال لها قد نهی النبی صلعم عن ذلک قالت
نعم ثم امر بها الخ در فتح المنان آورده که اکثر علماء بر ثبوت رخصت اند برای مردان و زنان هر دو ... ثلاثه سوی احمد و از ... نیز
است پس بیده دو انسته این فعل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض سفاهت است و از آنجمله است استمداد و استغاثه و استشفاع
و استعانت از حضرت جناب رسالت مآب صلعم و ندای آنجناب بر وقت حاجت که نجدیه بشرک قرار میدهند با وجودیکه از صحابه کبار آثار
بسیار ثابت است علامه ابن حجر در جوهر منظم در بیان استشفاع و استغاثه و توسل بعد ذکر صلوة حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف رضی اللہ عنه من کان له حاجة عند عثمان رضی اللہ عنه رواه الطبرانی الخ
علامه خفاجی در شرح شفا بعد صلوة الحاجة نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف رضی اللہ عنه یعلمه الناس و قد اخرجه
الحلبی من طرق متعددة و قلمسیق فیه شبهة الخ قاضی عیاض در شفا آورده ان عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ عنه خدرت رجله فقیل له اذکر
احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداه ملا علی قاری در شرح نوشته ای نادی با علی صوته و کانه رضی اللہ عنه قصد به
اظهار المحبة فی ضمن الاستغاثة الخ علامه خفاجی نوشته و قد روی مثله لابن عباس رضی اللہ عنه و ذکره النووی فی اذکاره و ورد
ایضاً عن غیرهما و هذا مما تعاهده اهل المدینة الخ در جذب القلوب آورده حافظ ابو عبد اللہ در مصباح الظلام از امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنه می آرد که بعد از دفن آنسرور صلعم بسه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول اللہ
آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو خوانده اینست و لو انهم اذ ظلموا انفسهم الآیة و من بخود ظلم کرده ام
و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از قبر شریف ندا آمد قد غفر لک الخ در روایت است ... یا رسول اللہ استسق لامتک
وقت قحط در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنه بلال بن حارث رضی اللہ عنه بزیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیغام بحضرت
فاروق رضی اللہ عنه و مطلع شدن آنحضرت رضی اللہ عنه بران واقعه که در کتب خلاصة الوفا سمهودی و غیره از بلال رضی اللہ عنه مرویست معروف است

و شنیع نیست بالجمله استمداد و استشفاع و استغاثه از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول و فعل و تقریر صحابه کرام ثابت
است بلکه بعد صحابه کرام هم کسی از ائمه عظام منکر استمداد و استشفاع نشده و کافه علما حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه در آداب
زیارت قبر مبارک نوشته اند که شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کند البته از ابن تیمیه انکار آن نقل نموده اند که ائمه
محققین انرا رد فرموده اند امام سبکی در شفاء الاسقام نوشته اعلم انه یجوز و یحسن التوسل و الاستغاثة و التشفع
بالنبی صلعم و جواز ذلک و حسنه من الامور المعلومة لکل ذی دین المعروفة من فعل الانبیاء و المرسلین و السلف الصالحین
و العلماء من المسلمین و لم ینکر ذلک احد من اهل الادیان حتی جاء ابن تیمیة فتکلم فی ذلک و ابتدع ما لم یسبق الیه فی سایر الاعصار
و حسبک ان انکار ابن تیمیة الاستغاثة و التوسل قول لم یقله عالم قبله و صار بین اهل الاسلام مثلة الخ ملخصاً **قوله** پس طریقه
ایشان از محدثات امور بنا شد الخ **اقول** البته طریقه اصحاب از محدثات امور بمعنی قسم مذموم یعنی مزاحم سنت که اتباع آن مخالف
اتباع سنت باشد نیست اگرچه بمعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابه کرام بلحاظ سنت نبودن اطلاق محدث و بدعت فرموده اند
قوله چون در اصول مقررست جموع و اسماء جموع معرفه باضافه مفید عموم و استغراق می باشد معلوم شد که نجات و خیریت منوط
بعموم اصحاب و قید سنت الخ **اقول** بموجب بسیاری از دلائل دیگر احادیث اینقدر البته حق و درست است که اقتدا اکثری
صحابی در امری که سهواً یا خطاءً صریح مزاحم یکی از حدیث آنحضرت صلعم یا مخالف اتفاق جمهور صحابه کرام و سواد اعظم سرزده
باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجوح مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب آن قول را در خطای اجتهادی معذور باید داشت
اما حصر قابلیت اقتدا در اجماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم مجموعی و سلب خیریت از افراد آنحضرت بحواله علم اصول نمودن
قولی است ضعیف و سقیم و کیدیست سخیف و عظیم که در ان نجات طائفه خودش پیدا داشته و بحواله علم اصول بیهوده داشته
تفصیلش آنکه هرگاه اسماعیلیه نجدیه بسیاری از افعال جزئیه فرعیه و مسائل اختلافیه فقهیه را با وجود ثبوت بالتواتر از صحابه کرام بعدم
مزاحمت کتاب و سنت آنحضرت صلعم داخل بدعات ضلالات ساختند و بی باکانه در میدان تکفیر و اشراک تاختند و اهل حق احادیث
خیریت صحابه پیش فرمودند حال الاحقا رساله با اقتضاء بعض مقتدایان خود بران همت بگمارد که طائفه اسماعیلیه را از مضیق
ضلالات بیرون آرد لهذا هرچه در دلش می آید بفهم و شعور می سراید و بحواله علم اصول کمال خضد لیستخود ظاهر می نماید
حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط باصحاب است در همان اتفاق است
که اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکه انچه ثبوت مروج بودنش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین بلا نکیر
احدی بوده باشد آنهم بمنزله سیرت و خلق جمیع اصحاب است پس خیریت سیرت صحابه آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق مجموعی بودن
اتباع آن موجب نجات از نار از احادیث شریفه مستفاد نیست و استدلال باین نقل اجماع درست نه فقط **اقول** مسلمنا که
جموع معرفه حسب تصریح اهل اصول مفید عموم شیئا و علماء عربیت هم الاضافة کاللام مفید باشد اما التزام عموم استغراق برای
اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بجمیع اصحاب یا اکثر بلا نکیر احدی و باطل بودن استدلال بر اثبات نقل

اتفاق مجموع که مظنون صاحب رساله و مقتدا یانش است هرگز بمقررات محققه جمهور اہل اصول و عربیت علاقه نمیدارد چه موافق
مذهب مشهور منشا وازین عموم بحسب عرف شایع کتاب وسنت تعلق حکم بهر یک فرد است پس استفاده از احادیث خیریت هر یک صحابی است
نمیدانی که استفاده منشا واز قول اہل حق اصحاب النبی عدول و روایة صحابه مقبول عدالت هر یک صحابی است پس روایت هر یکی از ایشان
مقبول است وقول منکر و جاحد عدالت وخیریت یکی از ایشان خارج قادح و از ان مطرود و مخذول نه آنکه حسب تخیل او چیزیکه آنرا
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب با سکوت باقین بلا نکیر احدی روایت فرموده باشند فقط آن مقبول شود و صرف عدالت مجموع از ان
قول استفاده باشد و عدالت وقبول روایت منوط بعموم مجموع گردد وشاید که اسماعیلیه نجدیه ازهمین جا بحسب همین سوء فهم جرح وقدح
در ثبوت عدالت اجله صحابه کرام جایز میدارند با وجودیکه خود را از اہل سنت می شمارند چنانچه حدیث یا عباد الله اعینونی را که حضرت
عتبه بن غزوان رضی مرفوعا روایت فرموده اند وائمه است مثل صاحب حصن حصین و امام طبرانی و امام نووی وغیرهم مجرب ومعمول به
داشته اند وعلما ثقات تا نزاحسن نوشته اند چنانچه از شرح حصن حصین واذکار وغیره ظاهر است و انهم با قبال اسماعیلیهم
در نسخهای منسوخه ظفر جلیل مسلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکهنو ودهلی وبمبئی موجود من بعد که اسماعیلیه نجدیه را بنا بر پاسداری
ملت منبیه فسخ بیان سابق ضروری افتاد وصاحب نسخه ناسخه کا نپور بتحریف عبارت سابقه همان حدیث شریف مجرب و
معمول به را مردود و مخالف کلام الله و عامل و فاعل آن و مستدل بدان را ضال و گمراه قرار داده و در جوش بیان سطری چند
هذیان نوشته که ایک راوی اس حدیث کا عتبه بن غزوان مجهول الحال هے عدالت اور تقوی اوسکا معلوم نهین انتهی بلفظه
الخبیث واین قدر هم خیال نکرده که شراح مشهورین حدیث در ذیل شرح این حدیث که مروی بروایات متعدده است و در سند
بعضی روایات تصریح رواة مجروحین بتفصیل وتصریح فرموده اند اگر حضرت عتبه رضی الله عنه مجهول الحال میبود البته اشاره
در شرح این حدیث بذیل تصریح رواة جرح آنحضرت هم می نمودند حالا بر سر اصل سخن می روم که برای استغراق اجماع و اتفاق مجموع
ضروری نیست بلکه حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی بر جزئیات و مفاد استغراق مثل مفاد کل است مصداق
سبیی نکرات علامه تفتازانی در مطول فرموده الحاصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی نفس الحقیقة من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقة علیه من الافراد وهو تعریف الجنس والحقیقة ونحوه علم الجنس کاسامة واما علی حصة معینة منها واحدا کان او
اثنین او جماعة وهو العهد الخارجی ونحوه علم الشخص کزید واما علی حصة غیر معینة وهو العهد الذهنی ومثله النکرة کرجل واما علی کل الافراد
وهو الاستغراق ومثله کل مضافا الی النکرة الخ وهمدر آن است بل الجمع المحلی باللام للاستغراق یشمل الافراد کلها مثل المفرد کما ذکره ائمة
الاصول والنحو ودل علیه الاستقراء وصرح به ائمة التفاسیر فی کل ما وقع فی التنزیل من هذا القبیل نحو اعلم غیب السموات وعلم
آدم الاسماء کلها والله یحب المحسنین وما هی من الظالمین الی غیر ذلک لذلک صح بلا خلاف جاءنی العلماء الا زیدا مع امتناع
قولک جاءنی کل جماعة من العلماء الا زیدا علی الاستثناء المتصل الخ وهمدر آن است وبالجملة فالقول بان الجمع یفید تعلق الحکم
بمجموع الافراد مثبتا کان او منفیا خلاف ما قرره الائمة وشهد به الاستعمال الخ بالجمله برای عموم استغراق تعلق حکم با اجتماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که خیریت افراد صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و تبیین لذلک بیاید تفصیل ان شاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث بایهم اقتدیتم اهتدیتم که از مسلمات
مستندات اصول و فروع طائفه اسماعیلیه است گو بعض علما را دران کلام هم باشد بیخ و بن اسماعیلیه میکند و ادعای
فاسد ایشان را که بر افعال ماثوره از صحابه کرام باوجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قوله متبادر از سیرت قوم رواج رسم القوم بود الخ **اقول** در اثر مذکور تمسکوا بما قطعتم من اخلاقهم وسیرهم فانهم علی الهدی
المستقیم بمقابله جمع بجمع مقتضی انقسام احاد بر احاد است پس بموجب این قول جواز تمسک بسیرت هر صحابی و بودن هر یکی ازانها
بر هدایت بثبوت رسیده پس اسماعیلیه نجدیه را چه مفید گردیده **قوله** اما مسایل قیاسیه الی آخره **اقول** اولا بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه است مسایل قیاسیه
اجماعیه همه داخل بدعت مذمومه شدند استثنای آن معنی ندارد چه هرگاه حرمت امری از شرع شریف ثابت گردید اهل قیاس
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید ورنه بموجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را بحصول تشبه
بشیخ شریعت اقرار باید نمود که و هر چه همین تقریر را ایشان میکنند و ثانیا بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صاحب رساله که بسیاری
از مسایل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شرعیه میکنند و برای تایید خود ذکر آن می نمایند لغویت بیان پریشان از ذهن
ما توان دریافت **قوله** اما تقیید مسایل قیاسیه اجماعیه مجتهدین الخ **اقول** تصریح و تحقیق مستندین صاحب رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عمومات شریعت و تضمن نیت خیر و برکت
پس مبنای این امر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس اصطلاحی نتوان گفت بلکه اجرای حکم عمومات اقوال شارع و مجتهدین
بر افراد جزئیه آنها چنانچه فهم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم مختص بمجتهدین نیست علامه طحطاوی در بحث اثبات سنیت ذکر تسمیه
در بدایت کل کتاب بطور اعتراض فرع نوشته فان قیل استنباط الحکم الشرعی من الادلة انما هو منصب المجتهد در ذیل جوابش گفته
واما فهم الاحکام من نحو الظاهر والنص والمفسر فلیس مختصا به بل یقدر علیه العلماء الاعلام منه الخ علامه شامی در بحث جواز رفع
اصوات تکبیر بقصد تبلیغ مقتدیان بدون زیادت رفع صوت یا اظهار نغمات ملحق بکلام نوشته وحیث کان مناط الفساد
عند ما کون اللفظ افید به معنی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعدة کلیة یندرج تحتها افراد جزئیة منها مسئلتنا هذه
ولا شک انه اذا لم یقصد الذکر بل بالغ فی الصیاح لاجل تحریر النغم والاعجاب بذلک یکون قد افاد به معنی لیس من اعمال الصلوة
ولا یکون ذلک من القیاس علی کلامه بل هو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد او دل علیه دلالة المساواة الخ از همین جا که کافه علمای محققین
مستندین صاحب رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در بسیاری از امور مخصوصه بلحاظ بودن انها از افراد
مستحسنات عامه و نه مزاحم بودن انها بکدام سنت حکم باستحسان فرموده اند بالجمله حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافه علما و ائمه دین از عهد مجتهدین نموده آمده اند اگرچه موافق مذهب اسماعیلیه این همه علمای کرام ضال و گمراه باشند

قوله منها ما اخرجه المسلم قال رسول الله صلعم من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد الخ **اقول** درین حدیث شریف همچنانی حدیث
من احدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد و دیگر احادیث شریفه حسب تفسیر و شرح ائمه دین هیچگونه تائید ملت اسماعیلیه نیست بلکه بتصریح
جمهور ائمه دین مسوله اسماعیلیه از بیخ و بن برمیکند باری اگر صاحب الرساله را از ان سر و کاری نیست تا ببیند که قطب اسماعیلیه در [illegible]
حق و در شرح حدیث شریف نوشته اند در لفظ ما لیس منه بدین اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت
کی نہیں ہے الخ و کفی به حجة علیهم از همین جا مطلب دیگر احادیث را که بی فهمیده وارد نموده باید فهمید ما لا حال ایراد آثار باید دید
قوله منها ما قاله صاحب احکام الاحکام ان ابن عمر رض قال فی صلوٰة الضحی انها بدعة الخ **اقول** هرچند ابن اسماعیلی از سفاهت
خود این قول حضرت ابن عمر رض در ذیل بدعت شرعیه که حسب عقیده اش قابل انقسام نیست مستلزم ضلالت است آورده لاکن نفهمیده
که اگر حضرت ابن عمر رض اقرار بدعت بودن صلوٰة ضحی نموده اند بار باستحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
مذهب اسماعیلیه بجهت استحسان بدعت شرعیه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان خللی آمده باشد در صورت استدلال بقول آنحضرت
رضی الله عنه نمودن بیخ خود برکند نست ندانم که طایفه هوائیه را با وجود ادعای دینداری چه عداوت بصحابه کرام است که طعن آن
کرام فقانه لب بتعظیم نکشایند و معهذا چها چها مطاعن راجع باقوال و افعال آنحضرات مینمایند عن مجاهد قال دخلت انا
و عروة ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رض جالس عند حجرة عائشة رض والناس یصلون فی المسجد الضحی فسالناه عن صلوتهم فقال
ابن عمر رض بدعة و نعمت البدعة و قال ایضا رضی الله تعالی عنه ما ابتدع المسلمون افضل من صلوٰة الضحی کذا فی الفتح و سفر السعادة
و غیرهما مخفی مباد که در ایام صحابه کرام که جوق جوق انام داخل اسلام میشدند هر عوام را تمیز احکام حاصل نبود و جدا کردن فرض
از سنت و سنت از مستحب اظهار آنحضرات رونمی نمود بسیاری از آنحضرات حسنات خود گاهی برامور خیر باوجود تصریح فضیلت
و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدثه میفرمودند بسیاری از آنحضرات بسیاری از مستحبات مسنونه را بنیت تسهیل عباد الله
ترک مینمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام و مداومت مستحبات و اعلان و اظهار نوافل عبادات بر دیگران از صحابه و
تابعین انکار شدید مینمودند مگر این همه بنظر تحقیق مبطل استحباب و خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت هم نیست
چه جای آنکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گردد قال فی غنیة الطالبین قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوٰة الضحی من ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رض انه قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت و انها البدعة و نعمت
البدعة و انها لمن احسن ما احدثه الناس و کان ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوٰة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها
انما ارادوا ذلک لیلا تشتبه بصلوٰة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فطلبوا التسهیل
علیهم الخ و در غنیة المستملی آورده و روی عن علی بن ابی طالب رض انه کان یمشی خلف الجنازة و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما یمشیان
امامها فقال علی رض ان فضل الماشی خلفها علی الماشی امامها کفضل الصلوٰة المکتوبة علی النافلة و یروی کفضل صلوٰة

الجماعة علی صلوة الغداة انهما یعلمان ان لکنهما یسهلان علی الناس رواه سعید بن منصور و الحافظ الطحاوی الخ و نیز در ان
در بیان اثبات الوهیت انحراف مصلی از جانب یمین قبله نوشته و ما فی الصحیحین وغیرهما من حدیث ابن مسعود رضه قال لا یجعل
احدکم للشیطان شیئاً من صلوته یری ان حقاً علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رأیت رسول الله صلعم کثیراً ینصرف عن یساره
لا یبالی ضرر فی ذلک لان فعله صلعم ذلک تعلیماً للجواز مع محبته للتیامن و اعتیاده به و مراد ابن مسعود رضه فانه انما نهی عن ان یری
الانصراف عن الیمین حقاً لا یجوز غیره الخ در رساله بیان اذان ثالث جمعه که از محدثات حضرت عثمان رضه است نوشته عن
ابن عمر رضه انه قال الاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون قال ذلک علی سبیل الانکار و ان یکون اراد انه لم یکن
فی زمنه علیه الصلوة و السلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلعم یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسناً و منها ما یکون غیر ذلک الخ ازین
مقام حال استدلال بدیگر آثار حضرت ابن عمر و ابن مسعود و غیرهما رضی الله تعالی عنهما باید فهمید اما برای زیادت تفهیم تعرض بیکی
روایت دیگر هم نموده میشود تا معلوم گردد که ایراد همچو روایات در بحث بدعت شرعیه که نزد او منحصر در ضلالت است کمال جهالت است
قوله روی عن مجاهد قال دخلت مع عبد الله ابن عمر مسجداً قد اذن فیه فثوب المؤذن الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح موطا
امام محمد فرموده روی الترمذی و ابن ماجه من حدیث ابی لیلی عن بلال قال امرنی رسول الله صلعم ان لا اثوب فی شیء من الصلوة
الا فی الفجر و لهذا قال اصحابنا المتقدمون ان التثویب مکروه فی غیر الفجر الا ان ابا یوسف فانه لم یکره فی حق امراء زمانه لاشتغالهم
بامور المسلمین و قال اصحابنا المتاخرون انه حسن فی کل صلوة الخ پس اولاً انکار حضرت ابن عمر رضه عنه بر خصوص امری که بظاهر
مزاحم و مخالف کدامی حدیث شریف باشد موید مذهب طایفه اسماعیلیه نیست که بنا بر آن هر امر را که سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
و مخالفت کدامی حکم شارع و با وجود استحسان ائمه دین موجب ضلالت بلکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اعتقاد نموده آید پس
باستدلال این اثر ابن عمر رضه خورسند گردیدن و از استحسان مثل صحابه رضی الله تعالی عنه بسیاری امور را با وجود اطلاق بدعت
و اقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاهت است و از همین قبیل است ذکر دیگر بسیاری از آثار که انکار مجتهدی بحسب اجتهاد
خود امری را بخیال لزوم مزاحمت کدامی امر مخصوص محدود شرعی و لحاظ مخالفت کدامی سنت ماثوره اسماعیلیه را در اثبات عقیده
مخترعه شان مفید نیست و ثانیاً درین خصوص یعنی مسئله تثویب هم هرگاه بسیاری از ائمه دین بحکم استحسان فرموده اند پس حکم
بدعت شرعیه چنانکه اسماعیلیه بیجا نموده اند بر آن جاری نمودن مردود است **قوله** ان ابن عمر رضه الی قوم ارتفع الیهم فاخبرهم
انها بدعة الخ **اقول** ازین اثر هم تایید عقیده اسماعیلیه ثابت نیست اولاً که حضرت ابن عمر رضه در بیان امری که دیگران از ا
سنت میدانستند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرموده اند نه آنکه عموماً و کلیتاً بر هر امر که سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
و با وجود دخول در عمومات مندوبات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند و ثانیاً در خصوص این امر هم هرگاه که در مذهب
امام شافعی و دیگر بسیاری از صحابه و تابعین ندب و سنیت آن ثابت است پس بر مرتکب این فعل بلکه بر قائل ندب و سنیت آن
حکمی که اسماعیلیه بر مرتکب بدعت شرعیه لازم نموده اند تصور نمودن محض سفاهت است و استدلال بقول حضرت ابن عمر رضه

برای تائید اسماعیلیه نموده مبتنی بر مباحثه است و در سفر السعادت گفته ابن حزم میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این
خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعض از علماء در نصرت این مذهب یک جلد تصنیف کرده اند
و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قایل و از ابدعت شمارند و جماهیر علماء طریق مستقیم
توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند الخ **قوله** و قال فی القوت الذی کان یفعله الناس فی عصره انه بدعة الخ
اقول اولاً که افعال صلوة و هیئت آن اصل دران توقیف و تحدید است پس اگر برای فعال امر بطور سنیت در نماز با وجود عدم
ثبوت آن دران موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد بسبب لزوم مزاحمت هیئت محدوده نموده آید موید مذهب طائفه اسماعیلیه
نیست که در هر امر گو محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزاحمت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید
و ثانیاً و خصوصاً این امر هم بحکم بدعت شرعیه بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه در مذهب امام مالک و امام شافعی و
بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت است پس بر مرتکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه برای بدعت شرعیه لازم کرده اند
باطل است **قوله** عن علی رضی الله تعالی عنه انه خرج الی المصلی فرای قوماً یصلون الخ **اقول** اولاً که روایت منع و نهی را
معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقهاء در باب علم نهی و منع از حضرت وی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
در تفسیر کبیر آورده و عن علی رضی الله عنه انه رای فی المصلی اقواماً یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل
الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی الخ و ثانیاً درین امر در سلف اختلاف بوده است
بعض ائمه دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز میبودند و بعض دیگر برای اظهار
اینکه کسی آنرا سنت نداند ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتهاد خود قایل کراهت تنزیهی هم بودند که تفصیلش در شرح موطا
امام مالک علیه الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
قطع نظر ازین همه از نفس روایات از حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
ثابت است و مردمان نبودند دران زمان غیر صحابه و تابعین پس مسائل فرعیه اجتهادیه را که دران ائمه دین از صحابه و تابعین و دیگر
مجتهدین بدلائل شرعیه حسب اجتهادات خود اختلافها دارند داخل بدعت شرعیه کما نزاعم هم در ضلالت میگوید گردانیدن
و دران تائید اسماعیلیه نمودن قولی است باطل از جملیه اغلاط که بسیاری از مبطلین نموده اند در شرح مقاصد بعد ذکر اختلافات
ماتریدیه و اشعریه گفته والمحققون من الفریقین لا ینسب احدهما الآخر الی البدعة والضلالة خلافاً للمبطلین حتی ربما جعلوا الاختلاف
فی الفروع ایضاً بدعة و ضلالة کالقول بحل متروک التسمیة عمداً و عدم نقض الوضوء بالخارج من السبیلین و جواز النکاح بدون الولی
و الصلوة بدون الفاتحة و لا یعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ درین مقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضرور است و آن اینکه مسائل فرعیه اجتهادیه ائمه دین را که آنحضرات
از موارد و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیاری از نادانان از نافهمی خود صرف الفاظ کلمه اهل

حدیث دیده واز دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم ائمهٔ دین را مخالف شریعت و مزاحم سنت قرار میدهند
و اختلاف ائمه امت را که صریح رحمت است هم بلکه شقاق ضلالت می نهند و تابعین آنحضرات را ضالین و مبتدعین میگویند منشاء
این همه خرافات جهالت است پس درینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکنم امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت
فرموده حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر
الا فی بنی قریظة فادرک بعضهم العصر فی الطریق وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک
للنبی صلعم فلم یعنف احدا منهم الحدیث **قوله** منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو اثر هم هیچگونه مذهب
اسماعیلیه ثابت نگردیده بلکه بطلان مذهب اسماعیلیه ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر و تسلیم حضرت زید بر همه
ثابت شد که عدم فعل آنحضرت صلعم مر امری را مستلزم عدم جواز آن امر و ممنوعیتش نیست و امری که خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگرچه آنحضرت
صلعم نکرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر حاشیهٔ نسخهٔ صحیح بخاری مطبوعه مطبع احمد علی از لمعات نوشته **قوله**
هذا والله خیر فیه انه بدعة حسنة ومن البدع ما هو واجب بل منه ما هو مستحب الخ واز طیبی آورده فیه اشعار ان من البدع ما هو حسن
جمیل الخ **قوله** عن حفص بن عاصم قال کنت مع ابن عمر فی سفر الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر سفر اصلا مذکور نیست که کسیکه
سوای آن دو رکعت در سفر تطوع خواهد نمود گمراه خواهد شد تا اسماعیلیه را مفید باشد بلکه در حاشیهٔ صحیح بخاری مطبوعه دهلی آورده
قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فرای بعض اصحاب النبی ان یتطوع الرجل فی السفر وبه یقول احمد واسحاق ولم تر طائفة
من اهل العلم ان یصلی قبلها ولا بعدها ومعنی من لم یتطوع فی السفر قبول الرخصة ومن تطوع فله فی ذلک فضل کثیر وهو قول اکثر
اهل العلم یختارون التطوع فی السفر الخ بلکه در مشکوة شریف روایت کرده عن نافع قال ان عبد الله ابن عمر کان یری ابنه عبید الله
یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه رواه مالک بالجمله آوردن اینگونه آثار فرعیه بر بحث بدعت شرعیه از کمال نافهمی است **قوله** روایات تفسیر
نیز تائید این تفسیر میکنند الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل طائفه اسماعیلیه که خیانت و خدعت شعار ایشان است از اطلاع
روایاتیکه آنحضرت در رسایل خود آورده اند از آن اقوال هرگز تائید تفسیر مقبول ایشان حاصل نمیگردد چه در بعض اقوال دلیل کراهت
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابه کرام و تابعین عظام متوهم میگردد و ظاهر است که بر تقدیر تسلیم آن روایات و تمامیت
تقریب مستحسنات تبع تابعین و دیگر مجتهدین البته ضلالت خواهند شد و از بعض روایات عدم نقل از آنجناب صلعم و اصحاب ایشان صرف
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر مستحسنات تابعین هم بدعت شدند و از بعض اقوال آورده رسایل این طائفه مفهوم میگردد
که مجرد عدم نقل از آنجناب رسالتمآب صلعم دلیل بدعت بود لکن ازین تقدیر مستحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعیه میشوند که مستلزم
در ضلالت است ایشان همچو اقوال پریشان تائید خود فهمیدن محض سفاهت است چه این اقوال صریح مخالف تحقیق و تفسیر مختار صاحب رساله
وثانیاً از حکم بعض علما بر کراهت امری در کدامی مسئله جزئیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسماعیلیه که صاحب رساله ادعای اجماع بر آن دارد
چگونه ثابت شود علی الخصوص وقتیکه اکابر معتقدین صاحب رساله در کتب متعدده مشهوره بر بسیاری از سالها امور مذکوره و امثال آنها

بجہت دخول شان اندراج در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
بلکہ با وجود عدم نقل از صحابہ و تابعین و تبع تابعین حکم باستحسان و استحباب نمودہ باشند **قوله** بر این تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ **اقول** باطل محض است چہ امور بسیار کہ صاحب رسالہ در این تفسیر مندرج میگرداند صحابہ کرام و دیگر ائمہ اعلام با وجود اطلاق بدعت
حسن و مستحب فرمودہ اند **قوله** لہذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذمومہ بہمین مفاد کردہ اند الخ **اقول** صاحب رسالہ کہ در تفسیر مذکور
لفظ ثبوت آوردہ حسب تصریحش مفاد ازان ثبوت بخصوص بدلیل خاص است و قائلین تقسیم بدعت در تفسیر بدعت مذمومہ نفی ثبوت بوجہ عام
معتبر داشتہ اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات مقید داشتہ اند چنانچہ صاحب رسالہ خود از ابن حجر مکی سابق ازین آوردہ
ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیلہ الخاص او العام الخ حجۃ الاسلام در احیاء العلوم آوردہ انما البدعۃ المذمومۃ ما تصادم السنۃ القدیمۃ
او تکاد یفضی الی تغییرہا الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آوردہ ان کانت تندرج تحت مستحسن فی الشرع فہی بدعۃ حسنۃ و ان کانت
مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فہی بدعۃ مستقبحۃ الخ ازہمین جا کہ کسانیکہ تقسیم بدعت از اقوال شان ظاہر است از عہد صحابہ کرام الی
ہذہ الایام بسیاری از امور را کہ حسب تفسیر صاحب رسالہ و تصریحش بدعت شرعیہ اند با وجود اطلاق بدعت حسن و مستحسن فرمودہ اند **قوله**
منکرین تقسیم چنین محدث را بدعت نمیگویند الخ **اقول** این محض است قطع نظر از تصریحات دیگر علمای اعلام در ہمین صفحہ بحوالہ علامہ ابن
حجر مکی و ملا علی قاری نمودہ بر اہل علم مخفی نیست کہ اینہا بسیاری از امور را بدعت حسنہ میگویند کہ از انجملہ است اہتمام مجالس اذکار حضرت سید ابرار
و ادای انواع عبادات بجہت اظہار شکر نعمت در ایام ولادت با سعادت و معہذا منکرین ابطال آن مستحسنات مینمایند بطوریکہ علی الاطلاق مبطل جملہ
مستحسنات الخفرات بر تقدیر تمامیت خواہد گردید پس این ادعا کہ چنین محدث را کہ قائلین تقسیم ہمان محدث را بدعت حسنہ میگویند منکرین تقسیم
بدعت نمیگویند بلکہ داخل سنت میدارند باطل است بثبوت رسید **قوله** ازینجا مفتضح شد کہ محدثیکہ بدلیلی از دلائل شرعیہ ثابت نباشد
بالاجماع بدعت حسنہ نبود الخ **اقول** از ما قبل بثبوت رسیدہ کہ صحابہ کرام و غیرہم بسیاری از امور را بدعت حسنہ فرمودہ اند با وجودیکہ
صاحب رسالہ آن امور را داخل در معنی مختار خود میکند پس در معنی ثبوت و عدم ثبوت کہ حکم حسن و قبح متفرع بر آنست اصحاب رسالہ را با کابر
دین خلاف و شقاق است ادعای اجماع و اتفاق چہ معنی دارد **قوله** نزاع در تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **اقول**
بر مذہب بانی طائفہ اسماعیلیہ کہ ما ورای سنت آنحضرت صلعم را بدعت شرعیہ مستقبحہ قرار میدہند و بسیاری از امور را با وجودیکہ صحابہ کرام
و مجتہدین عظام از بدعات حسنہ شمردہ اند در امثال آن مدار میکنند و باستدلال عدم فعل بلکہ عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق
حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکہ حکم بطلان نذر ذی اصل ایمان مثل شرک بر بدعات حسنہ جاری میسازند و ثانیاً
بر مذہب مختار صاحب رسالہ کہ عدم نقل بلکہ عدم فعل آنحضرت صلعم بلکہ عدم فعل صحابہ ہم دلیل مخالفت نمی تواند شد اما معہذا موافق بیان بر تقدیر تسلیم
نزاع لفظی نمیتواند شد بچند وجوہ اولاً محققین قائلین تقسیم بدعت حسنہ را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکہ از مستندین صاحب
رسالہ نقل نمودہ خواہد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنہ را منحصر موقوف بر قیاس و اجتہاد مجتہدین سابقین بتنصیص شان ندانستہ اند کما مر و مستحبی
و ثالثاً بر تقدیر ہی بایست کہ امور یکہ حسب تفسیر و تصریح صاحب رسالہ داخل بدعت شرعیہ بودہ اند بالاجماع مذموم و قبیح و ضلالت بودند

چنانکه ادعای اوست حالانکه بر بسیاری امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار و اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان
فرموده اند **قوله** حسن تفسیر یکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر اولی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله برکنار فهم سلیم
بازو در صحرای جهالت آواره گردیده هرگاه حسب فهم او مابین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن و قبح
و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه برین استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام
بر اموریکه بخصوصها نزد شان از سنت نبوده اند معهذا اوشان حکم باستحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بنظر احکام شرعیه
از ائمه مجتهدین منقول است کافیست بر احسن تفسیر یکه موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطور لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات بر نفس سنن آنحضرت اطلاق
نمی فرمودند بلکه در مقابل آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی خاص یعنی ما لیس بسنة رسول الله
صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی کما لا یخفی علی اهل التحقیق **قوله** صحت انتاج کلام الخ
اقول ائمه اهل سنت که بموجب تقییدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد
بر آن تقدیر هم انتاج باطل میشود و الزام بطلان مضمون حدیث بر ائمه دین نهادن مبتنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن
مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدث یعنی امریکه مزاحم سنت باشد بدعت سیئه است و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیئه ضلالت
است شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادة در شرح حدیث مذکور نوشته و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و مغیر آن باشد
گمراهی است الخ ملا علی قاری در مرقات آورده قال فی الازهار کل بدعة ای سیئة ضلالة لقوله صلعم من سن فی الاسلام
سنة حسنة فله اجره واجر من عمل بها الخ اگر قائلین تقسیم هر محدث مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه را ضلالت
نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه اصعب من خرط القتاد و ما
اند تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و استعمال الفاظ بچند معنی پس بر جا هر کتب شرعیه خوب آشکار است که انکار ازان
و اعتراض بر آن کار جاهلان سفاهت شعار است **قوله** تذنیب چون تقسیم بدعت امر غیر معهود است لهذا اکابر علما و صلحا
باجتناب از بدعت و محدث الخ **اقول** این تذنیب عجیب لعیب تغلیب است تذنیب خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بمعنی خاص
بر قسم خاص منافی تقسیم بمعنی عام نیست العجب که ازین حکم اکابر علما و صلحا تقسیم بدعت امر غیر معهود شود و حکم بیان اکابر علما
و صلحا بلکه سلف و خلف آنها بجواز بلکه استحسان بسیاری از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی رحمه الله
که نقل کرده به بینید که حافظ بیهقی و امام نووی و علامه ابن حجر و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال رضی الله تعالی عنه
المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لواحد من هذه وهی غیر مذمومة و همچنین مقوله امامنا الاعظم که ذکر کرده در رساله ... خود دیده باشد که
از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم نقل آورده انه لیس بسنة وانما هو حدث احدثه الناس ... عبارت همچنان

غنیہ کہ آوردہ بہ بینید کہ در بیان غنیۃ الطالبین گفتہ و ینبغی للامام ان لا یدخل فی الصلوۃ و لا یکبر حتی ینوی الامامۃ بقلبہ
و ان یتلفظ بذالک بلسانہ کان احسن الخ حالا دریافت نماید کہ تلفظ نیت بزبان بمذہب مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نہ و نیز
مقتدایان او بر فعل بدعت چہ حکم نمودہ اند فضلا عن استحسانہا و اعتقاد جوازہا بلحاظ اختصار رسالہ کہ مانع تطویل است بہمین قدر
اکتفا رفت اگر اقوال ائمہ دین درین باب جمع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد و کثیر من اقوالہم مشہور و فی ما ذکرنا مسطور **قولہ**
در ابتدا آمانۃ سابعہ گردیدہ و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاہ اربل شدہ و از رعایا عمر بن محمد بودہ الخ **اقول** این کلام صاحب
ستیزہ شامیہ غیرہ انچہ نوشتہ ہمین قدر ظاہر کہ اول کسیکہ در موصل این فعل کرد شیخ عمر بن محمد ملا بودہ و از ملوک والا شاہ اربل اقتدا
بشیخ نمودہ پس با قرار صاحب رسالہ ازین قدر دعوی صاحب رسالہ بثبوت نرسیدہ **قولہ** کسیکہ از علما دران زمان تائید شاہ درین عمل
بجا ساختہ الخ **اقول** اگر تصنیف رسالہ دران زمان صرف این وجہ نمودہ باشد اما تائید شاہ درین عمل از علما ئ معتقدین این و تصنیف
ستیزہ شامیہ آوردہ و قد اثنی علیہ الائمۃ منہم الحافظ ابو شامۃ شیخ النووی و قال مثل ہذا حسن مندوب یشکر فاعلہ و اثنی علیہ الخ
و حافظ سیوطی در رسالہ خود آوردہ حضر عندہ العلماء الصالحون من غیر نکیر الخ **قولہ** فسق شاہ اربل الخ **اقول** ظاہر حسنیہ
بشہادت مستندین صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی غیرہ صلاح و علم و عدالت شاہ اربل ثابت میتوان نمود اما ضرورت تطویل رسالہ
بسط این بحث مفقود چہ عدالت و جلالت ثابت شد و معتقد بودن اکابر علما و کاملین اولیا و صالحین فقہا و محدثین کہ اعیان السنۃ
و محافل برکات منازل فرمودہ اند کافی و وافی است برا اثبات اصل مقصود مثل امام جزری و شیخ عمر بن محمد موصلی و ابو زرعہ عراقی و
حافظ عسقلانی و حافظ سیوطی و امام حلبی و علامہ ابن حجر مکی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی و غیرہم ہم جمع غفیر کہ نام ہر یک در صد
سطور رود اگر صاحب رسالہ ہمہ این حضرات معہ دیگر سلف و خلف را نیز کہ حاملہ عرش دین اسلام و نقلہ شرع حضرت سید الانام صلعم اند بسبب استحسان
و استحباب این عمل و دیگر بدعات حسنہ فاسق و مبتدع و گمراہ بلکہ حسب عقیدہ عامہ طائفہ خارج از اصل ایمان شمارد تا برین تقدیر اینہم
روایت لبریاک از دینیات دست بردارد و ثانیاً از استعمال غنا و غیرہ علی الاطلاق جزم حکم فسق قطعی شاہ اربل نمودن موافق تحقیق
مستندین صاحب رسالہ غیر صحیح است چہ صاحب مائۃ المسائل در جواب سوال سیزدہم غنا مجرد از آلات لہو را از امور یکہ در تحریم جائز و مباح است لہٰذا
نزد قبر وارد نشدہ داخل کردہ و شاہ عبد العزیز صاحب در جواب سوال عشرہ نوشتہ در استماع سماع غنا مجرد از ملاہی در مذہب حنفی نیز
مختلف است و اصح آنست کہ جائز است و احادیث کثیرہ مؤید این روایت اند الخ و شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در تہنیت بالنوروز و دخنار را
وقت سرور مباح نوشتہ و علامہ شامی در حاشیہ در مختار بذیل مسئلہ باعث ضرب نوبت برای تفنیہ نوشتہ و ہذا یفید ان آلۃ اللہو لیست محرمۃ
بعینہا بل بقصد اللہو منہا اما من سامعہا او من المشتغل بہا و بہ تشعر الاضافۃ الا تری ان ضرب تلک الآلۃ بعینہا حل تارۃ و حرم اخری باختلاف
النیۃ و الامور بمقاصدہا و فیہ دلیل لسادتنا الصوفیۃ الذین یقصدون بسماعہا امورا ہم اعلم بہا فلا یبادر المعترض بالانکار کیلا
یحرم برکتہم فانہم السادۃ الاخیار **قولہ** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات ادعا فسق شاہ اربل از تاریخ ابن خلکان محض تہمت و بہتان است
اول قدر حال سلطان مظفر از بیان تاریخ ابن خلکان باید شنید اما سیرتہ فقد کان لہ فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل ذلک

في ذلك ما فعله لم يكن شيء في الدنيا احب اليه من الصدقة وكان له كل يوم قناطير مقنطرة من الخبز يفرقها على المحاويج وكان قد بنى اربع
خانقاهات للزمنى والعميان وكان ياتيهم بنفسه ويسأل عن الحال وبنى مدرسة رتب فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية وكان يسير كل سنة
دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ليفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج وهو اول من اجرى الماء الى جبل
عرفات ليلة الوقوف الخ وبعد حالات جود وجهاد وديگر حسنات او نوشته ولو استقصيت في تعداد محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه
غنية عن الاطالة الخ باقی ماند حرف سماع غنا پس علامه ابن خلکان فرموده وبميل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان لا يتعاطى المنكر الخ
اگر صاحب رساله را از دیانت سروکاری بود حواله اثبات فسق سلطان بقاضی القضات علامه ابن خلکان نمی نمود فقیر میگوید که آن
غنا وسماع ولهو ولعب افواج ولشکر غازیان که بآلات طبول وغیره میکنند جزم حکم فسق نمودن باطل محض است چه این در حقیقت اظهار
قوت وشوکت وجمعیت لشکر اسلام است ولعب لشکر وغنا وسماع افواج غازیان از احادیث صحیحه هم ثابت است ازینجاست که ملا علی قاری در مرقات
نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي هو انشاد وترنم وحداء وفعلوه بحضرته صلعم وبعده ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين بتحريم
الغناء الى آخره قطع نظر از همه این وآن صاحب رساله اینقدر انصاف نماید که قاضی القضات علامه ابن خلکان قائل متصف بودن سلطان
بمحاسن خوبی ها است یا قائل اتصاف آن بفسق وامور منکره بالجمله حواله ابن خلکان برای اثبات قبایح وذمایم سلطان بطلانش از آنقدر
ظاهر است وعیان **قوله** وحرمت غنا الخ **اقول** اولا این تطویل درین مقام محض لا طائل است وثانیا از قول سابق ثبوت رسیده
که حکم جزم فسق على الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله باطل است غایت بحث همین قدر رسد که نزد محققین مذهب غنا
وسماع لهو درست نیست اما بر اهل مذاهب دیگر حکم فسق وضلالت هم در مسئله اختلافیه درست نیست دیگر اینکه بنام بنا وجامع الفتاوی
وغیره آورده الغناء واستماع الملاهي وضرب المزامير والرقص كلها حرام ومستحلها كافر الخ اقول معلوم نیست که موافق این روایة
مستنده خویش درحق شیخ المشایخ خود ابن حزم ظاهری هم این حکم تکفیر یا تبدیع وتفسیق عنایت میفرمایند یا نه **قوله** اما ابن دحیه
الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل مرام است اولا استحسان عمل مجالس ذکر مبارک بر ابن دحیه غیر مقصور است
بلکه از دیگر اکابر ائمه اسلام واولیاء کرام وفقهاء ومحدثین عظام هم معروف ومشهور است وبسیاری را از اکابر محدثین متقدمین ثقات
ابن دحیه در علوم حدیث وغیره و بودنش از اعیان علماء کرام واخذ دیگر علماء کرام حدیث را از وی وغیر ذلک من الثناء الجليل
جمیل نیز بیان نموده اند وتوثیق وی فرموده اند از آنجمله حافظ جلال سیوطی در بغیة الوعاة بتصریح فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن
بن فرح بن دحية الكلبي الاندلسي الحافظ ابو الخطاب كان من اعيان العلماء ومشاهير الفضلاء متقنا لعلم الحديث وما يتعلق
عارفا بالنحو واللغة وايام العرب واشعارها سمع الحديث ورحل له وحدث عنه ابن الصلاح وغيره الخ واگر بعض اصحاب تاریخ حکایات جرح آورده اند
دیگران بجواب آنهم پرداخته اند علامه تلمسانی در کتاب نفح الطيب من غصن الاندلس الرطيب از انکار بود ابن حافظ ابو الخطاب از کبار محدثین
وحفاظ ثقات بیان کرده نوشته وتكلم فيه جماعة فيما ذكره ابن النجار وقدره اجل مما ذكره فقد روى رحمه الله بالمغرب ومصر والشام والعراق
وخراسان كل ذلك في طلب الحديث وسمع من ابن بشكوال وببغداد من ابي الفرج ابن الجوزي وباصبهان من ابي جعفر الصيدلاني وحصل الكثير

الاصول و افاد و کان من اعیان العلماء و مشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث و ما یتعلق به الخ قطع نظر از آنہمہ در کتب حدیث و فقه
مثل مواهب لدنیه و غنیة المستملی و غیرها استناد بکتب و استدلال بروایات موجود است پس ہم صاحب رساله مردود است **قوله** دلیل اول این عمل بدعت است
الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومه سیئه است که مضاد و مزاحم کتاب و سنت باشد پس حکم محل کلام است هرگز اجتماع و احتفال اہل اسلام
برای مجلس استماع اذکار حضرت سید الابرار صلعم مزاحم و مخالف کتاب و سنت نیست بلکه فضل آن داخل در فضائل مجالس ذکر است که از
احادیث ثابت کما سیجی و اگر مراد از بدعت مطلق چیزیست که ماورای سنت باشد علی تفسیر جماعة الطائفة الاسماعیلیة یا امریکه بعد از قرون ثلثه
یافته شده باشد علی تفسیر بعضهم پس قطع نظر از کلامیکه در آن است حکم بضلالت علی الاطلاق لازم بودن خطاست چه از ائمه مجتهدین و غیرهم تقسیم
بدعت بطرف حسنه و قبیحه ماثور است و نزد ایشان بدعت حسنه غیر محدوده و غیر مقصود است و حکم لزوم ضلالت که در حدیث شریف وارد است بر هر امری است
که مزاحم سنت و مغیر و مخالف آن باشد چنانکه از کلام مستندین صاحب رساله هویداست قطع نظر از آنچه در ما سبق گذشته سند دیگر باید شنید
ملا علی قاری در شرح عین العلم در جواب اعتراض نوشته لیس کلما ابدع منهیا عنه بل المنهی عنه ابداع بدعة سیئة مضادة لسنة ثابتة و قد یکون
البدعة حسنة و قد یکون واجبة و قد یکون مباحة الخ **قوله** اما عدم ثبوت آن از کتاب و سنت خود ظاهر است الخ **اقول** از افعال و اقوال
آنحضرت صلعم اجتماع و تداعی برای مجالس و ذکار لہیه و مواعظ دینیه و فضائل آن مجالس ثابت و ذکر حضرت خیر الانام و احوال ارهاصات
و وقایع ولادت و معجزات از اشرف افراد اذکار دینی و بهترین عبادات است و همچنین دعوت اهل اسلام و ایصال ثواب بایشان ثابت
از سنت خیر الانام علیه الصلوة والسلام است و همچنان موجب ثواب جزیل بودن تعظیم و تبجیل آنحضرت بدلیل از کتاب و سنت بحدی ثابت
است که انکار آن کار لیام است و اگر مراد این نیست که استحباب لطیفه در خصوص ایام ربیع الاول شریف و ادای این اعمال از اکیه بقصد
ادای شکر نعمت الهیه و لحاظ شرف ایام ولادت با سعادت گو مندرج در استحباب عام تعظیم و تبجیل حضرت علیه الصلوة والسلام است اما بخصوص
بتصریح در کتاب و سنت مذکور نیست و بدین جهت داخل ضلالت میکند پس حالش اینکه صاحب رساله اگرچه جمهور ائمه دین را بجهت استحسان
مجلس قدس از مبتدعین کند این بی نگارد اما شیخ ابن الحاج را که مستند اوست از اکابر سلمین و ائمه دین می شمارد و به بیند که همان شیخ ابن الحاج
چه میگوید حیث قال لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله عن صوم الاثنین ذلک یوم ولدت
فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و نیز نوشته فعلی هذا التعظیم هذا الشهر الشریف
انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیات والصدقات الی غیر ذلک من القربات الخ **قوله** قیاس مجتهد نیست الخ **اقول** برای اثبات
شرف عقد مجالس ذکر و اجتماع برای ختم قرآن و دعوت اهل اسلام و اثبات فضیلت ایام ولادت با سعادت چه حاجت بقیاس است که این
امور از احادیث صحیحه ثابت اما ادای این قربات و اعمال زاکیات بقصد شکر نعمت حضرت حق سبحانه جل و علا که ائمه دین استحباب آن
فرموده اند و بلحاظ این خصوص اشاعت و اهتمام آن امور مسنونه در ماه مبارک ربیع الاول بدعت حسنه نوشته اند پس بنای این استحباب
هم بر قیاس مصطلح نیست بلکه تصریح است بانچه متضمن است از کلام شارع و برای این امر منصب اجتهاد مستقل ضروری نیست بلکه ملکه علم کتاب و سنت
کافی است که ائمه دین استحسان این عمل را بوجه اتم حاصل بوده است چنانکه بتصریح مستندین صاحب رساله هویداست احال سائر مستحسنات حاصه

سند دعوات مخصوصه علماء کاملین که از مجتهدین تنصیص و تخصیص آن ثابت نباشد و در درمختار در بحث نماز برای عموم امراض نوشته
ومنه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة و کل طاعون وباء الخ علامه شامی نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت الذی
تقتضیها الاحکام الحسنة کما اوضحناه فی باب الامامة و بذیل کل طاعون وباء نوشته هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص
علیه عندنا وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ **قوله** این عمل مختلف فیه بین الناس است الخ **اقول** اولا انکار منکران در مقابله
مثبتان از باب خلاف است نزد اهل انصاف نه از باب اختلاف و ثانیا فقهاء محققین مستندین صاحب الدر و تصحیح عدم کراهت خرقه
رد مال بتعامل مسلمین استدلال فرموده اند با وجودیکه در بسیار از کتب فقه حکم بکراهت هم نموده اند عینی در شرح کنز نوشته لا یکره الخرقة
ای حملها للضوء و مخاط لعموم ذلک بین الناس عامة البلد و ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شامی در رد المحتار گفته
هذا ما صححه المتاخرون لتعامل المسلمین **قوله** تعامل جمیع بلدان نبود الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم اولا عدم اعتبار و حجت نبودن تعامل
بغیر اجماع جمیع در موضعیست که دلیلی دیگر مخالف آن موجود باشد که تعامل بغیر اجماع در مقابله نص مفید نیست نه آنکه در صورت عدم مخالفت
نصوص هم این تعامل معتبر نباشد علامه شامی در حاشیه درمختار در شرح قول وی کما از اشباه نقل نموده المذهب عدم اعتبار العرف
الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول عن الوظائف بمال الخ نوشته قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصلح مرجحا الیه المتردد فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا الا انه لما کان مشترکا کان متعارضا الخ [illegible] فی الا[شباه]
عن البزازیة وکذا ای لفساد الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجه بالثلث و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک
للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره مبنی انه
اذا وجد النص یخالفه لانه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة وافاد ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا
ولذا نقل البیری فی مسئلة الحائک المذکورة قال الصدر الشهید لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا
منه فاذا لم یکن کذلک لم یکن فعلهم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان کلها فیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری
انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر والربوا لا یفتی بالحل الخ **قوله** تا آنکه مستمر از صدر اول نبود الخ **اقول** فقهاء کرام در مسائل و بینه عرف
حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شامی در بیان صحت بیع بشرطیکه مقتضای عقد نباشد لکن عرف بآن جاری گردد بعد از آنکه از
بزازیه و خانیه وغیره آورده اشتری ثوبا او خفا خلقا علی ان یرقع البائع ویصلح الخ می نویسد وتدل عبارة البزازیة والخانیة وکذا
سکت الشارح علی اعتبار العرف الحادث الخ **قوله** حجت تعامل در معاملات نه در عبادات الخ **اقول** در بحر الرائق در بحث خطبه گفته وفی التجنیس
وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وذکر العمین الخ **قوله** ضلالت بودن بدعت مبنی است بر اتفاق فریقین الخ
اقول [illegible] در تفسیر بدعت مذمومه شرح مختار خود ذکر عدم ثبوت کرده و برای تائیدش احادیث و آثار را درده از آنها آورده خصوصا
ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم بدعت مذمومه ضلاله بودن آن امر نیست و حسن بیانه از امور که بر آنها تفسیر [illegible] رساله [illegible]

صادق است از اقوال صحابہ کرام و دیگر ائمہ اعلام ثابت نیست و گر اتفاق فریقین محض کذب بیجاست **قوله** دلیل ثانی این عمل از ان
اعمال است الخ **اقول** حال عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوٰة ضحی که صاحب رساله برای تائید تفسیر بدعت شرعیه مقبول خود از حضرت
ابن عمر رضه بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت ممدوح و فضیلت همان مع باوجود اقرار بدعت بودن نقل نموده ایم
در باب حال صلوٰة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقه رضه مرویست ان کان رسول الله صلعم لیدع العمل و هو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل
به فیفرض علیهم کما جاء فی روایة مالک و البخاری و مسلم و غیرهم و اگر برین هم تسلی نیاید تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج ببیند که چه
نوشته و حال منقول نبودن از صحابه و غیرهم آنکه در عین العلم گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه و صار معتادا و العبد عصرهم حسن
وان کان بدعة الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله هست در حاشیه در المختار بعد ازینکه از بعض فقهاء کرام کراهت غلاف
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول الآن اذا قصد به التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع و الادب للغافلین
الزائرین فهو جایز و ان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج
انه لیس فیه سنة مرویة و لا اثر محکی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید دید که رجعت قهقری را برای تعظیم بیت الله شریف
علماء دین مستحسن میفرمایند با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و آثار صحابه کرام ثابت نیست چنانچه ملا علی قاری در شرح منسک متوسط
و دیگر علماء محققین تصریح آن فرموده اند پس بموجب مذهب اسماعیلیه اینهمه اکابر که با وجود اقرار بدعت بودن حکم باستحسان آن نموده اند
گمراه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی و عدم مانع یافته نشد پس آنحضرت صلعم یا معاذ الله تعظیم و ادب کعبه را ضرور
بلکه مستحسن ندانسته اند یا همه اقبح داشته ترک فرموده اند و اگر اسماعیلیه برای نجات خود ادعاء ثبوت این فعل و عمل از سنت نمایند تا اولا لازم
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این هیئت خاصه باثبات رسانند و ثانیا مفر ما نیست کلام درین است
که فقهاء حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قائل استحسان آن هستند **قوله** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یتنفل بعد الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة الخ **اقول** این استدلال از کمال جهالت مال الاماتی اول که قیاس مجلس ذکر
آنحضرت بر تنفل بعد الفجر نمودن و حکم بامتناع عقد مجلس شریف بدان جهت دادن محض لغویت است فعل نماز که مشروط بشروط خاص و موقت
باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بر خلاف ذکر آنحضرت صلعم که مقصود از ان مطلق اجلال و توقیر و ادب و تعظیم است و فضائل مجالس ذکر
در شرع شریف وقتی و هیئتی معین نیست و در همان هدایه در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور بعد ذکر تلبیه مسنون نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث
انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریرة رضی الله عنهم زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار
العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ درین مقام فایده دیگر هم باید فهمید و آن اینکه آنچه اسماعیلیه در هر مقام برای ابطال مستحسنات فقهاء
کرام و اولیاء عظام لفظ زیادت علی النص و زیادت علی الماثور و المسنون پیش میآرند و بالزام تهمت تحریف شریعت بر آن حضرات
می پردازند جهالت محض است معنی زیادت علی النص نمیدانند و معنی نسخ می فهمند و اگر خواه مخواه صرف از استعمال این عمل امور مخصوصه

که در عمومات مندوبات شارع مندرج اند و هیچگونه مزاحم امور محدوده شرعیه نیستند بجهت خصوص عدم نقل از فعل آنحضرت صلعم
لزوم حکم نسخ تسلیم کرده آید تا معاذ الله بموجب بیان صاحب هدایه لازم آید که حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم
نیز رافع سنت و مخالف آنحضرت و ناسخ شریعت باشند که بر قدر ماثور در تلبیه زیادت نمودند و الزیادة نسخ دوم آنکه صاحب هدایه تزیین
کراهت نفل نموده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالانکه حسب قول صاحب رساله هم دلیل کراهت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه بلفظ و تابعین و تبع تابعین و دیگر مجتهدین دلیل بدعت و کراهت خواهد بود و پس حسب فهم صاحب رساله بموجب استدلال
بقول صاحب هدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیرهم منقول باشد اما آنحضرت صلعم بعمل نیاورده مردود بود ثالثا عدم نقل چیزی دیگر
است و نقل ترک عدم چیزی دیگر در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو گفته و بالجمله عدم النقل لا ینفی الوجود الخ رابعا صاحب هدایه بر نقل عدم
فعل هم اکتفا نفرموده بلکه حسب نقل صاحب رساله قید تقیید مع حرصه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس تا الاشن بکیف آنحضرت صلعم
با وجود رغبت وقوع است خامسا اگر نزد صاحب هدایه مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل امتناع و ضلالت بودی تا چگونه بحکم آیات
و استحسان و استحباب بسیاری از امور غیر منقوله را خود ضلالت اختیار نمودی حالانکه تالیفات او از هدایه و غیرها باباحت و استحباب بسی
امور بلی ضرورت موجبه صرفت بلحاظ قصد خیر مشحون اند منها التلفظ بالنیة و منها ما فیها لا باس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه الی آخره

قوله منها ما فی الهدایة لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از آن که استدلال
باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آوردن این هیچ اقوال محض لا طائل است حاصل مسئله تنفل عید آنکه هیچ نماز قبل عید و بعد آن بنیت سنت ثابت
نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد تنفل پس در مذهب امام شافعی نماز نفل جایز است بلا کراهت مطلقا که از
ممانعت ثابت نمیشود و ترک دلالت بر کراهت نمیکند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده والحجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ اما نزد مشایخ کرام ما اختلاف است نزد بعضی مطلقا جایز است بلا کراهت و اثبات
نفی را که منقول است بر نفی سنیت حمل فرموده اند مگر مشهور از عامه مشایخ همین است که درجه کراهت تنزیهی دارد شیخ عبد الحق در شرح سفر
السعادت بعد ذکر قول هدایه شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفی است که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته
الخ و تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان الصلوة
قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ و آنچه قائلین عدم کراهت گفته اند پس جواب آن از طرف عامه مشایخ ما آنکه اگرچه
عدم فعل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کراهت و حرمت نمی تواند شد که برای کراهت دلیل خاص باید کما انتم علیه فی مواضع کثیرة
و از همین جهت در منح الغفار فرموده و عندی ان کونه مفید المدعی نظر لان غایة ما فیه ان ابن عباس رضی حکی انه علیه الصلوة والسلام خرج
فصلی بهم العید و لم یصل الخ و هذا لا یقتضی ان ترک ذلک کان عادة له و مثل هذا لا یثبت الکراهة اذ لا بد لها من الدلیل الخاص الخ
اما چونکه اینجا باوجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز موافق عادت مستمره که برای احراز فضل نماز نفل میداشتند کف از آن و ترک آن
از آنحضرت صلعم در وقت بر خلاف عادت مبارک از احادیث صحیحه ثابت گردیده چنانچه در ابن ماجه از حضرت ابو سعید مروی است

کان رسول الله صلعم لا یصلی قبل العید شیئاً و عادت شریف چنان قرار یافته که در مصلی اول چیزیکه شروع میفرمود نماز عید می‌بود
پس ازینجا بعض مجتهدین فهمیده اند که اگر خواندن نماز قبل از نماز عید درجه کراهت میداشت البته درینوقت گاهی موافق عادت
کریمه که حرص بر نماز میداشتند برای بیان جواز ادا می نمودند پس سنت بدایت را ترک نمودن و از عادت شریفه مقرره مخالفت نمودن
البته درجه کراهت دارد و همینست که در ردالمحتار از بحر آورده و اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر
انتهی و همچنان دیگر مستندین صاحب رساله هم نوشته اند و عمل سلف هم از صحابه و تابعین و غیرهم مختلف بوده است پس مذهب تحدید با علیه
درین خصوص هم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین همه قیاس مجالس اذکار حضرت سید ابرار صلعم که در شرع شریف برای آن وقتی
از اوقات و هیئتی از هیئات مخصوص نیست و مقصود ازان علی الاطلاق اظهار توقیر و ثنا حضرت رسالت است بر اوقات نماز موقوت
که ثبوت اوقات و هیئات آن بر سند خاص از قول و فعل شارع موقوف است قیاسی است فاسد و اجتهادیست کاسد **قوله** منها
ما فی الهدایة یکره الدعاء عند ختم القرآن بجماعة الخ **اقول** اولا در بیان فتاوی هندیه که روایات کثیره در ما سبق و ما لحق
مخالف مذهب مخترع موجود اند از ان همه اغماض فرمودن و چشم پوشیدن و برای اثبات تضلیل ائمه دین و ابطال
محافل ذکر حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر مفتی به بسند نمودن و بران خورسند گردیدن کمال سفاهت است در بیان فتاوی
هندیه مینویسد و لا باس باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهراً عند ختم القرآن و لو قرء واحد و استمع الباقون فهو اولی الخ و
همدرانست و یستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم و یدعو لهم کذا فی الینابیع الخ و همدرانست الدعاء عند ختم القرآن فی
شهر رمضان مکروه لکن هذا شی لا یفتی به کذا فی خزانة الفتاوی الخ و همدرانست لا باس بکتابة اسامی السور و عدد الآی
و هو و ان کان احداثاً فهو بدعة حسنة و کم من شی کان احداثاً و هو حسن و کم من شی یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ ثانیا
مطلب اسماعیلیه وسطها هر حق گفته اور ختم جو کرے لوگون کے مجمع مین کرے اور حبیب اور قرابتیون کو حاضر کرے اور دعا مین
شامل کرے وقت قبولیت کا ہے الخ افسوس که صاحب رساله را بر اقوال اکابر اسماعیلیه هم که در رسایل هندیه تصریح نموده اند خبری نیست
تا بفتاوی هندیه چه رسد صرف باغوا چندی از سفها روات متناقضه نوشته که در بیاضهای پیشینیان ایشان جمع شده بلا قصد
تحقیق و تطبیق تحریر نموده ثالثاً بر تقدیر مفتی بها بودن این یک روایت هم مطلب عامه اسماعیلیه ثابت نیست و رابعاً مطلب صاحب
رساله هم ثابت نیست چه نزد او هم مجرد عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمی تواند **قوله** منها ما فی الهدایة و
لیس فی الکسوف خطبة و لا یقلب القوم اردیتهم الخ **اقول** قطع نظر از عدم تمامیت تقریب چنانکه گذشته کلام ائمه کرام درین
مقام در بحث ثبوت سنیت خطبه و تقلیب از احادیث شریف است نزد کسانیکه ثابت است سنت میگویند و دیگران نفی میکنند
چه در اعمال نماز و سایر اعمال مخصوصه محدوده مسنونه شارع بوجه معین تغییر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن بطور جزو ثابت
نمی شاید پس این امر از ما نحن فیه علاقه ندارد و هیچگونه مزاحم و مغیر کدامی سنت قولیه و فعلیه شارع نیست **قوله** منها ما فی الجامع
الصغیر لم یذکر الشافعی فی صلوة اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئله آنکه درین مسئله اختلاف است بعض مشایخ مکروه

مانند شمس الائمہ تصحیح ہمین روایت فرمودہ اما مختار علامہ کراہت است دوم آنکہ در اصل ہر شفعہ نفل نماز علیحدہ است اما بلحاظ
تبعیت فرض قیاس مقتضی شد کہ تا چہار رکعت بیک سلام خواندہ شود و چون از آنحضرت صلعم تنفل ہشت رکعات بیک سلام ثابت شدہ
حکم بجواز آن ہم نمودہ شد و ہرگاہ کہ شارع اقتصار بر ہمین حد فرمودہ و زیادت بران نکردہ و اصل در ثبوت تحدید و توقیت و تعیین
افعال مخصوصہ محدودہ شارع توقیف است پس تغیر حد مخصوص شارع مکروہ باشد چہ اگر تغیر آن حد معین مکروہ نشود پس شارع
بر بیان حد معین التزام اقتصار نفرمودی گاہی برای تعلیم دیگران در ان نفل محدود تغییر ہم میفرمود در بحر گفتہ و اختلف المشائخ فی
الزیادۃ بتسلیمۃ واحدۃ مع اختلاف التصحیح فصحح الامام السرخسی عدم الکراہۃ معللا بانہ وصل العبادۃ وہو افضل وردہ فی البدائع
قال و الصحیح انہ یکرہ لانہ لم یرو عن النبی صلعم الخ و در فتح القدیر است قولہ و دلیل الکراہۃ انہ علیہ السلام لم یزد علی ذلک ینبغی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ **قولہ** منہا ما فی مختصر لغنیۃ المستملی شرح منیۃ المصلی الخ **اقول** حال این استدلال در قول سابق معلوم
گردیدہ علاوہ بران در شرح منیۃ المصلی باید دید کہ در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت صلعم حکم اباحت و عدم کراہت
دادہ از انجملہ آنکہ گفتہ و ان زاد فی دعاء الاستفتاح بعد قولہ تعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادۃ وان سکت
لا یؤمر بہ لانہ لم یذکر فی الاحادیث المشہورۃ الخ بلکہ در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحابہ کرام و غیرہم نیز حکم استحسان
امور خیر بقصد خیر دادہ است از انجملہ در بحث تلفظ نیت بعد از آنکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ نوشتہ لکن عدم النقل و کونہ بدعۃ
لا ینافی کونہ حسنا لقصد اجتماع العزیمۃ علی ما اشار الیہ فی الہدایۃ و صرح بہ فی التجنیس الخ **قولہ** منہا ما فی الہدایۃ و لا یستلم غیرہما فان
النبی صلعم کان الخ **اقول** اولا کہ عدم تمامیت تقریب ظاہر است دوم آنکہ در طواف کعبہ عبادتی مثل صلوۃ است و ہیئت آن توقیفی محض
محدود و بحدود خاص است تحدید شارع را کہ برای استلام صرف رکنین مقرر فرمودہ رکنین آخرین را استلام نفرمود تغیر دادن و در ان
افزودن اگر بحسب فہم بعض مجتہدین کراہتی دارد مستلزم آن نیست کہ امری کہ ہیچگونہ مزاحم و مغیر کدامی سنت محدودہ شارع نباشد و در استحباب
آن از جانب شرع حکم اطلاق بی تخصیص و تقیید ہیئتی ثابت باشد صرف بدلیل عدم نقل با دعاء اجماع حکم ضلالت نمودہ آید سوم آنکہ گو صاحب
ہدایہ حکم میکرد کہ ہر کہ استلام کعبہ بہ نیت خیر و محبت سوای دو رکن مخصوص خواہد نمود گمراہ خواہد گردید تا البتہ مجیبہ را ذکر این مغالطہ سزید
و حالش آنکہ حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت جابر و حضرت معاویہ و غیرہم رضی اللہ تعالی عنہم
قائل استحباب آن بودہ اند امام محمد اسماعیل بخاری در صحیح خود آوردہ عن ابی الشعثاء انہ قال من یتقی شیئا من البیت و کان معاویۃ
یستلم الارکان فقال لہ ابن عباس رضی انہ لا یستلم ہذان الرکنان فقال لیس شیء من البیت مہجورا و کان ابن الزبیر رضی یستلمہن کلہن الخ امام عینی
در شرح صحیح بخاری آوردہ یستفاد من ہذا الحدیث مذہبان الاول من یستلم الارکان کلہا و ہو مذہب معاویۃ و عبد اللہ ابن الزبیر و سوید ابن
غفلۃ و قال ابن المنذر و ہو مذہب جابر بن عبد اللہ و الحسن و الحسین و انس ابن مالک رضی الثانی مذہب ابن عباس رضی و جمہور
و مذہبہا انہ لا یستلم الا الرکن الیمانی و ہو مذہب اصحابنا الحنفیۃ ایضا لانہما علی قواعد ابراہیم علیہ السلام الخ و نیز در شرح مذکور بلیغ
حدیث دیگر است و الرکنان اللذان الیوم من جہۃ الحجر لا یستلمان کما لا یستلم سائر الجدر لانہ حکم مختص بالارکان و عن عروۃ و سعید

استلام الكل وانه ليس شيء من البيت مهجورا وكذا عن جابر والحسن رضی وقال ابو حنيفة لا يستلم الا الركن الاسود خاصة ولا يستلم اليماني لانه
ليس بسنة فان استلمه لا باس به الخ حاصل آنکه نزد علماء کرام ما گو استلام رکن عراقی و شامی در افعال طواف مسنون نیست بلکه بعض از ینها
داخل ساختن آن در عین هیئت طواف نزد خود مکروه تنزیهی هم قرار داده اند اما حکم اسماعیلیه در باب عبث تا ضلالت جار ساخته اند
و درینجا بر تصور آن اقدام نمودن کار کسی از اهل اسلام سوا خوارج و روافض و نجدیه نیست آری خوارج و روافض که اصحاب کرام را ضال و گمراه و مبتدع
میگویند و نجدیه هم و رسیدان نسبت ضلالت بلکه شرک سوی آنحضرت بیباکانه می پویند اگر امام حسن رض و حضرت امام حسین رض و حضرت عبد الله ابن
زبیر و حضرت معاویه و غیرهم رضی الله تعالی عنهم را بدین جهت که باوجود ترک آنحضرت صلعم قایل استحسان استلام جمیع ارکان بودند آنچنان قرار
دهند از ایشان عجبی نیست چه ایشان آنکه اینهمه بحث در ادخال استلام رکن عراقی و شامی در خصوص هیئت افعال طواف است اما مطلق تقبیل
و استلام جدران کعبه شریفه بقصد تبرک پس محققین محمود و محمود بودن آن مسلم فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قال
شيخنا زين الدين اما قول الشافعي ومهما قبل من البيت فحسن فانه لم يرد بالحسن مشروعية ذلك بل اراد اباحة ذلك والمباح من جملة الحسن قلت
فيه نظر لا يخفى وقال ايضا اما تقبيل الاماكن الشريفة على قصد التبرك وكذلك تقبيل ايدي الصالحين وارجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد والنية
وقد سال ابو هريرة رض الحسن رض ان يكشف له المكان الذي قبله رسول الله صلعم من سرته فقبله تبركا باثاره وذريته عليه السلام وقد كان
ثابت البناني لا يدع يد انس رض حتى يقبلها ويقول يد مست يد رسول الله صلعم وقال ايضا اخبرني الحافظ ابو سعيد بن العلاء قال رايت
في كلام احمد بن حنبل رض في جزء عليه خط ابن ناصر وغيره من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبيل آثار النبي صلعم وتقبيل منبره فقال
لا باس به فاريناه للشيخ ابن تيمية فصار يتعجب من ذلك قال واي عجب فيه ذكره وقد روينا عن الامام احمد انه غسل قميصا للشافعي وشرب الماء
الذي غسله به واذا كان هذا تعظيمه لاهل العلم فكيف باثار النبي عليه السلام ولقد احسن مجنون ليلى حيث يقول ~ امر على الديار
ديار ليلى ÷ اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ÷ وما حب الديار شغفن قلبي ÷ ولكن حب من سكن الديارا ÷ قال المحب الطبري يمكن ان يستنبط من تقبيل
الحجر واستلام الاركان جواز تقبيل ما في تقبيله تعظيم الله تعالى فانه ان لم يرد فيه خبر بالندب لم يرد بالكراهة ايضا وقال قد رايت في
بعض تعليق جدي محمد بن ابي بكر عن الامام محمد ان بعضهم كان اذا راى المصاحف قبلها واذا راى اجزاء الحديث قبلها واذا راى قبور الصالحين قبلها
قال ولا يبعد هذا في كل ما فيه تعظيم الله تعالى والله تعالى اعلم الخ **قوله** منها في شرح خلاصة الكيداني والزيادة في التكبير بان يقول الله اكبر
الاعلى الخ **اقول** اولا آوردن این زیادتها هم باوجود عدم تمامیت تقریب خالی از سفاهت نیست آری معین چه بود که از شارع مداومت
آن بوجه مخصوص ثابت باشد تغیر آن درین مقام مبحوث عنه نیست ثانیا در رد المحتار که مستند صاحب رساله است در صفة الصلوة در بحث خواندن درود
نوشته وندب السيادة لان زيادة الاخبار بالواقع عين سلوك الادب فهو افضل من تركه ذكره الرملي الشافعي وغيره الخ و در شرح منية المصلي
سيدنا وسيدنا ولا يقول سيدنا انك حميد مجيد لعدم وروده في الاحاديث ولو قال ذلك لا باس به اي لا يكره اذ هو زيادة هذا را الله تعالى الخ
و اینجا صاحب رساله در بحث زیادة تلبیه بر قدر مسنون و ماثور فرموده از سابق باید دید **قوله** منها ما في الدر المختار لا تزاد في التشهد وفيها
وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعندنا تجوز بنية الدعاء الخ **اقول** اولا تقریب تمام نیست در قول او وعندنا تجوز بنية الدعاء

صریح مخالف مذہب ایشا عملیست پس ہرگاہ خواندن فاتحہ در نماز جنازہ بنیت دعا با وجود عدم ثبوت بالخصوص آن سنت آنحضرت
صلعم جایز شد بجہت ورود مطلق دعا بالعموم پس ہمچنین است حال افراد خاصہ دیگر سنن مستحبات عامہ چنانچہ ہمان صاحب در مختار جابجا
تصریح استحسان بعبادات حسنہ و مستحبہ میفرماید و ای بر عقل صاحب رسالہ کہ مضر از نافع و مخالف را از موافق نمی فہمد **قولہ** منہا ما فی المواہب
للقسطلانی ان انہ علیہ السلام ترک النیۃ والترتیب و جب علینا ترکہ للدلایل الدالۃ علی وجوب الاقتداء ولما لم یجب علینا ترکہ ثبت انہ ما ترکہ بل فعلہ
الخ **اقول** امام قسطلانی علیہ الرحمۃ کہ این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب و نیت در وضو موافق مذہب شافعیہ از معالم نقل کردہ مطلبش
آنکہ اگر حضرت رسول اللہ صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت مسنون ترک مینمود و وضو بلا ترتیب و بلا نیت مقرر و مشروع میفرمود البتہ
وضو ہمان طور بر ما واجب میگردید و چون ترک ترتیب و ترک نیت بر ما واجب نیست فعل ترتیب و نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردید پس ظاہر
است کہ مطلب صاحب رسالہ را از آن علاقہ نیست ثانیاً اگر مطلب عبارت مذکور موافق فہم صاحب رسالہ باشد تا بودن صحابہ کرام و غیرہم تارک
اقتدار آنحضرت صلعم و تارک واجب لازم می آید چہ آنحضرات بسیاری از امور را با وجود عدم نقل بلکہ نقل عدم فعل آنحضرت صلعم باقرار
بدعت و حسنہ بودن استحسان فرمودہ اند ثالثاً امام قسطلانی در مواہب وغیرہ قایل تقسیم بدعت است و در بسیاری از امور تصریح اباحت
استحسان و استحباب با وجود عدم نقل میکند و رابعاً امام قسطلانی علیہ الرحمۃ در ہمان مواہب شرف شہر ربیع الاول و یوم الاثنین و ساعت
ولادت شریف و استحسان عمل مجلس مبارک و بذل اموال و تصدق صدقات باستناد ائمہ دین ذکر نمودہ پس مقام عبرت است کہ برای تغلیط
انام و تطویل کلام قول امام قسطلانی را کہ خارج از بحث است برای اثبات ضلالت عمل مجلس شریف حجت میسازد و آنچہ خود آن امام ربانی
در اصل مسئلہ فرمودہ آنرا بپس پشت می اندازد این چہ بی انصافی است ہمان امام قسطلانی در بیان زمان ولادت نوشتہ و انما کان فی
شہر ربیع الاول علی الصحیح لم یکن فی المحرم ولا رجب ولا رمضان ولا غیرہا من الاشہر ذوات الشرف لانہ علیہ الصلوۃ والسلام لا یتشرف
بالزمان وانما الزمان یتشرف بہ کالاماکن الخ ویہ درست ولما کان یوم الجمعۃ الذی خلق فیہ آدم علیہ السلام خص بساعۃ لا یصادفہا عبد
مسلم یسأل اللہ فیہا خیراً الا اعطاہ ایاہ فما ظنک بالساعۃ التی ولد فیہا سید المرسلین الخ و ہم درست فیہا شہراً ما اشرفہ و افخر حرمتہ
لیالیہ کأنہا اللآلی فی العقود و یا وجہا ما اشرفہ من مولود فسبحان من جعل مولدہ للقلوب ربیعا و حسنہ بدیعاً ہ یقول لسان الحال
الخ و قول الحق بیدیہ للتسبیح فوجہہ والزمان و شہر وضحی ربیع فی ربیع فی ربیع الخ و در بیان رضاعت نوشتہ و
ارضعتہ صلعم ثویبۃ عتیقۃ ابی لہب اعتقہا حین بشرتہ بولادتہ علیہ الصلوۃ والسلام وقد رؤی ابو لہب بعد موتہ فی النوم فقیل لہ ما حالک
قال فی النار الا انہ خفف عنی کل لیلۃ اثنین و امص من بین اصبعی ہاتین ماء و ان ذلک باعتاقی لثویبۃ عندما بشرتنی بولادۃ النبی صلعم و بارضاعہا لہ قال ابن
الجزری فاذا کان ہذا ابو لہب الکافر الذی نزل القرآن بذمہ جوزی فی النار بفرحہ لیلۃ مولد النبی علیہ الصلوۃ والسلام فما حال المسلم الموحد من
امتہ علیہ الصلوۃ والسلام الذی یسر بمولدہ ویبذل ما تصل الیہ قدرتہ فی محبتہ صلعم لعمری انما یکون جزاؤہ من اللہ الکریم ان یدخلہ
بفضلہ العمیم جنات النعیم ولا زال اہل الاسلام یحتفلون بشہر مولدہ علیہ الصلوۃ والسلام ویعملون الولائم ویتصدقون فی لیالیہ
بانواع الصدقات ویظہرون السرور ویزیدون فی المبرات ویعتنون بقراءۃ مولدہ الکریم ویظہر علیہم من برکاتہ کل فضل عمیم

ومما جرب من خواصه انه امان فی ذلک العام وبشری عاجلة بنیل البغیة والمرام فرحم الله امرأ اتخذ لیالی شهر مولده المبارک اعیادا لیکون اشد
علی من فی قلبه مرض وعناد وقد اطنب ابن الحاج فی المدخل فی الانکار علی ما احدثه الناس من البدع والاحوال والغناء بالآلات المحرمة عند عمل
المولد الشریف الخ **قوله** و لیکن ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات است و غالب هیئت عبادات توقیفیست الخ **اقول** اولا شرط
انتاج که کلیت کبری ست در قیاس اول مفقود پس این استدلال مردود است و ثانیاً مقصود از ذکر آنحضرت صلعم ثنا و اظهار عظمت آنجناب است و شارع
تخصیص و تقیید آن بهیئتی نفرموده بلکه بعام توقیر و اجلال را مطلق گذاشته پس هیئت که دخل آن حکم و ادخل در آن بود و بالخصوص از
ممنوعات شرعیه نباشد البته مستوجب ثواب خواهد بود و قیاس آن بر نماز و غیره امور محدوده محض قیاس بیدلیل که برای ذکر حضرت سرور عالم
صلعم و تعظیم و اجلال او ادب از افضل عبادات است مستدین صاحب رساله بتصریح شارع بقید خیر و برکت هیئت مخصوصه سینه بسینه تقدیر
توقیف اثبات بتخصیص شارع مشکل خواهد افتاد و معلوم نیست که آیا صاحب رساله بر همه مستدین خود حکم ضلالت خواهد داد و چگونه حکم بکلیت
توقیف صحیح میتواند شد که ائمه شریعت شریفه عموماً و کلیه میفرمایند که هر امری که در او ادب و اجلال دخل باشد مباح است چنانچه افضل است
شاه عبد العزیز صاحب در رساله فیض عام در جواب سوال ورد بعد از نماز پنجگانه فرموده و بعد از نماز عشا درود بر صیغه که باشد صد بار تحریر
بست مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک آنحضرت صلعم نموده باید خواند الخ در عالمگیری در باب زیارت شریف از فتح القدیر
و ما یفعله بعض الناس من النزول بقرب المدینة والمشی الی ان یدخلها حسن وکل ما کان ادخل فی الاجلال کان حسنا الخ و اگر زیادت
ازین میخواهی پس ببین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است و هیئات مخصوصه اذکار الهیه شاه ولی الله صاحب دهلوی در قول الجمیل و غیره
باستحسان آن پرداخته اند و بران فواید صفای قلب و حصول برکت و وصول قرب الهی مترتب ساخته هرگز از بیان حضرت شارع باین
خصوصیات منقول نیست پس حسب قول صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید و اگر برین قدر هم تسلی نیابی تا رساله صراط مستقیم مؤلفه
مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی صاحب مطالعه نما و از نسبت ضلالت بائمه اهلسنت باز آ **قوله** قال ابن الهمام فی فتح القدیر الخ
اقول اولا قول ابن الهمام که در بیان رکعات نماز و عدم زیادت بر قدر مروی واقع گردیده مثبت مدعای صاحب رساله نیست قیاس
اذکار در صلوة قیاس مع الفارق است از کراهت زیادت که از احکام فعل در صلوة بر قدر مروی کراهت زیادت در جمله اذکار خارج از صلوة
بر قدر ماثور ثابت نمودن بتصریح بیان ابن همام فاسد است در بیان جواز زیادت در الفاظ تلبیه بر قدر مروی ماثور و عدم جواز قیاس
آن بر تشهد فرموده بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة متقید فیها بالوارد لانها لم تجعل شرعا الا علی هذا الوجه ولذا قلنا یکره
... بعینه حتی اذا کان التشهد الثانی قلنا لا یکره الزیادة بالماثور لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ و ثانیا
... ابن همام در بیان فتح القدیر در خصوص ادب و اجلال حضرت سرور عالم صلعم بطور کلیه گفته سابقاً منقول شده و قطع نظر از اثبات
... زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن حکم مسکیند از تخصیص حضرت شارع آن هیئت مخصوصه
ثابت است یا نه و بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری در رساله حنفیه فی الزیادة المصطفویة
که در آداب زیارت شریف احباب هیئت مخصوصه یعنی اولا روبروی وجه مبارک باشد با رو قبله قیام نمودن وقت عرض سلام و امثال

بہیئت مناظرہ بتن و بعد ازان برای عرض سلام حضرات شیخین تاخیر نمودن و بعد ازان باز بموقف اول برای توسل و استمداد و استشفاع رجوع نمودن و بعد ازان برای دعا بنظر راس قبر مکرم باستقبال قبلہ آمدن الی غیر ذلک من الکیفیات المخصوصۃ کہ ذکر نمودہ بعد ازان از عزیمت جماعۃ عدم ورود رجوع بموقف اول موقف ثانی از صحابہ و تابعین کہ ذکر نمودہ در رد آن مینویسید و رو بان الدعاء ہناک و التوسل بالنبی صلعم لہ اصل عن السلف الذی لم یفعل انما ہو ہذا الترتیب المخصوص و حکمتہ ان فی التاخیر الدعاء و التوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الجمع بین موقف السلف الذی کان قبل ادخال الحجر فی المسجد لما لم یکن الاستقبال یتاتی لہم فانہ جاء انہم کانوا یقفون تجاہ الراس الشریف و بین موقفہم الثانی الذی کان بعد ذلک و ہو حسن انہ صلعم لما فرغ من دفن ابنہ ابراہیم قال عند راسہ السلام علیکم و ما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ **قولہ** دلیل رابع چون منع ما را از ابتداء ایجاد این عمل تا اینجا مختلف شد الخ **اقول** اولا ادعاء ثبوت اختلاف از ابتداء ایجاد این عمل تا الی الآن وقت قابل ذکر بودہ است کہ از کتب معتمدہ مشہورہ باثبات میرسانید و در کتب مشہورہ کہ از علماء منکرین علامہ فاکہانی را شمردہ اند پس اگر ابتداء ایجاد این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانہ سابعہ ہم تسلیم کردہ آید تاہم علامہ فاکہانی در وقت استحسان ائمہ کرام و شیوع این عمل متولد ہم نشدہ بود حافظ سیوطی در بغیۃ الوعاۃ آوردہ ولد سنۃ اربع و خمسین و ستمائۃ و مات سنۃ احدی و ثلثین و سبعمائۃ و ہمچنان علامہ ابن حاج ہم اگر بود نشان از منکرین اصل شرف مجلس کہ شریف تسلیم کردہ آید از ان ائمہ کہ استحسان این عمل فرمودہ اند متاخر بودہ است ثانیا انکار یک دو کس در مقابلہ جمہور ائمہ دین کہ استحسان مجلس کہ شریف فرمودہ اند از باب خلاف بودہ است نزد اہل عقل و انصاف نہ از باب اختلاف کما ادعاہ صاحب الرسالۃ بالتعصب الاعتساف **قولہ** علماء تصریح کردہ اند کہ چون امر متردد شود در بدعت و سنت در جانب ترک بعمل الخ **اقول** صاحب رسالہ کہ متردد شدن را متفرع بر وقوع اختلاف نمودہ بحوالہ تصریح علماء حکم وجوب ترک علی الاطلاق دادہ حالانکہ در باب مسح رقبہ در وضو اختلاف است بعض سنت میگویند و بعض بدعت چنانکہ از مائۃ المسائل ہم ظاہر است معہذا احدی ترک نیست ابو المکارم در شرح مختصر وقایہ آوردہ اما مسح الرقبۃ فلیس بادب و لا سنۃ قال بعضہم ہو سنۃ و عند اختلاف الاقاویل کان فعلہ اولی من ترکہ کذا قال قاضیخان و قاضیخان فرمودہ یکرہ الدعاء عند ختم القرآن فی شہر رمضان عند ختم القرآن بجماعۃ و استحسنہ المتاخرون فلا یمنع من ذلک الخ و ہمچنین در صلوۃ ضحی در میان سنت و بدعت بودن اختلاف بودہ است و معہذا و امثال آن ترک نشدہ بلکہ قائلین بدعت ہم باستحسان تصریح فرمودہ اند الی غیر ذلک من الامثلۃ الکثیرۃ المشہورۃ **قولہ** قال الشیخ ابن الہمام فی فتح القدیر ما تردد بین السنۃ و البدعۃ فترکہ لازم الخ **اقول** اولا بملاحظہ اقوال فقہا ظاہر است کہ صاحب رسالہ مطلب این قول نفہمیدہ در در مختار در بحث مکروہات صلوۃ نوشتہ و قلب الحصی للنہی الا للسجود التام فیرخص مرۃ و ترکہا اولی الخ شامی در رد المحتار گفتہ لانہ اذا تردد الحکم بین سنۃ و بدعۃ کان ترک السنۃ راجحا علی فعل البدعۃ مع انہ کان یمکنہ التسویۃ قبل الشروع فی الصلوۃ الخ ازین بیان ظاہر است کہ مراد از تردد بین سنۃ و بدعۃ این است کہ در فعلیکہ برای ادا آن بوجہ مسنون فعل امری کہ بدعت بمعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمدہ باشد در اینجا سنت را ترک می نمایند مثلا چنانکہ در سجدہ تمکین جبہہ علی وجہ السنۃ بی قلب حصاۃ کہ منہی عنہ و منافی خشوع است حاصل نتواند شد در اینجا ترک آن باید نمود ثانیا شیخ ابن ہمام در بسیاری از مسائل با وجود اختلاف حکم استحباب کہ ہم نمودہ تا بوجوب

ترک همه رسد از انجاست رفع سبابه در تشهد که خود ابن همام از بسیاری مشایخ نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خامس جهال
این عمل کالسنة بل کالواجب السنة انتهى الی قوله فی الفتاوی العالمگیریة ما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة
او واجبة الخ **اقول** اشاعة ونشر فضایل و ارهاصات و معجزات و حالات متعلقه ذات با برکات حضرت سرور عالم صلعم بی ریب و
شک البته سنت بوده است بلکه درین زمان بسبب حاجت قریب واجب با خصوصیت جمع اهل اسلام برای شرف مجلس شریف استحبا
الطعام طعام برای ثواب دیگر خصوصیات پس جمع این همه امور مخصوصه خیر در محفل واحد البته از مستحبات ائمه عظام علمای کرام و اولیای
عظام است پس ادعای کالسنة وکالواجب انستن آن لغو است قطع نظر از ظهور کذب سفاهت اولا که تقریبا تمام نیست در عالمگیری
یعتقدونها سنة او واجبة نوشته وصاحب رساله ادعا می نماید که کالسنة بل کالواجب دانسته اند دوم آنکه در عالمگیری بر بسیاری
از امور با وجود سنت و واجب نبودن حکم ندب یا استحسان نموده است و باین خیال مکروه و حرام قرار نداده از انجمله است ذکر
خلفا در شهدین حسین مکرمین در خطبه و از انجمله است رجعت قهقری در طواف وداع الی غیر ذلک سوم کلام عالمگیری در چیزیست
که حصولش قربت نیست اما اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بی شک داخل قربات است
و لزوم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از هیچ او هام بتصریح مستندین صاحب رساله از علمای کرام محل کلام است
شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور نوشته قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات ومفاسد لان القربات
لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل و ازالتها ان امکن الخ قلت ویؤیده ما مر من عدم ترک اتباع الجنازة
وان کان معها نساء ونائحات الخ ملخصا **قوله** دلیل سادس افعال مکلفین باعتبار شرع دو قسم اند مشروع وغیر مشروع الخ **اقول**
مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت مستحسنات شرعیه بلا مزاحمت امور ممنوعه مشروعه بودن عا وغیر مشروع
بودن اجتماع اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام باطل محض است واگر مراد از ثبوت ثبوت بوجه مخصوص از شارع است
پس غیر مشروع بودن باین معنی را منحصر در حرام و مکروه دانستن باطل است کما مر سابقا و سیجی **قوله** دلیل سابع این عمل بالاتفاق
بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد تا قطع نظر از آنکه کذب این قول بر همه
اهل اسلام ظاهر است این تعیین مدعا اوست و از دلیل علاقه ندارد واگر مراد از بدعت امریست که بالخصوص سنت نباشد
پس درین صورت استدلال برای اثبات قبح آن از کل بدعة ضلالة ادخال درین کلیه باطل کما مر **قوله** و فی بدعت قبیح مکروه
بود الخ **اقول** برای اثبات قبح و کراهت و ادخال او در بدعت ضلالت دلیل خاص باید که حسب تصریح مستندین صاحب رساله تحریر
عدم سنیت دلیل کراهت نتواند شد ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلة هو الصحة
من غیر الکراهة اما القول بالفساد والکراهة فیحتاج الی حجة من الکتاب والسنة او اجماع الامة الخ شامی در رد المحتار آورده و
الظاهر ان خلاف الاولی اعم فکل مکروه تنزیها خلاف الاولی ولا عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکروها حیث لا دلیل خاص
کترک صلوة الضحی و به یظهر ان کون ترک المستحب راجعا الی خلاف الاولی لا یلزم منه ان یکون مکروها الا بنهی خاص لان الکراهة

حکم شرعی فلابد لہ من دلیل الخ و در درمختار گفتہ وکرہ التحریم تنزیہا الترک الحلبیۃ المسنونۃ شامی در ردمحتار گفتہ قولہ الترک الحلبیۃ المسنونۃ
علۃ لکونہا مکروہا تنزیہا اذ لیس فیہ نہی یکون مکروہا تحریما بحر الخ در احیاء العلوم گفتہ اما جمود الاسود فلیس بمکروہ لکنہ لیس بمحبوب
اذا احب الثیاب الی اللہ البیض الخ و بمواہب گفتہ فان المکروہ ما ثبت فیہ نہی وہذا لم یثبت فیہ نہی الخ علامہ شامی در رد المحتار از رسالہ
استاد خود آوردہ ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لابد لہما من دلیل بل فی الاباحۃ التی ہی الاصل الخ
قولہ درین عمل تشبیہ بعمل نصاری وعمل ہنود است نصاری روز ولادت عیسی علیہ السلام را عید گرفتہ اند وہنود ولادت کنہیا را عید گردانیدہ
واین را روز جنم اشٹمی نامیدہ اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر صرف متبرک شریف دانستن آن روز است پس علمای دین
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فہمیدہ اند پس با وجود اطلاع بر آن ہمچو کلمات شنیعہ واہیہ شیطانیہ از زبان شقاوت
توامان بر آوردن خبث درون خود ظاہر کردن است ملا علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین کہ حضرت صلعم
در جواب سوال سائل فرمودہ اند فیہ ولدت وفیہ ما جرت الحدیث نوشتہ وفی الحدیث دلالۃ علی ان الزمان یتشرف بما یقع فیہ و
کذا المکان الخ وہمچنان امام نووی وغیرہ دیگر ائمہ دین تصریح فرمودہ اند واگر این حضرات را از ائمہ دین نمی شمارد بلکہ از کذابین
وضالین می انگارد پس ببیند کہ علامہ ابن الحاج چہ نوشتہ اند کہ آخر حسب تصریح خود او شان را از ائمہ دین اکابر مسلمین می پندارد بالجملہ
مقصد ابطال و انکار شرف ایام ولادت با سعادت و اعتقاد و اثبات تقارن شرف و برکت آن روز را مانند جنم اشٹمی کنہیا و روز کلان نصاری
قرار دادن قطع نظر از آنکہ دلیل تضلیل ائمہ دین و افساد سنت ثابتہ صریحہ عداوت و اہانت جناب ختم رسالت پیش نہادن است واگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان برای استماع ذکر شریف و ادای قربات بہ نیت برکت شرف زمان و شکر نعمت بی پایان است پس ائمہ دین در مضامین
آیات و احادیث ثابت فرمودہ اند کہ در عبادات و قربات با اجتماع شرف زمان و جماعت مسلمانان زیادت فضیلت پیدا میگردد
پس بنابرین اطلاق مماثلت و مشابہت عید جنم کنہیا و روز کلان درست نیست **قولہ** تشبیہ با اعمال کفار منہی عنہ و مکروہ است
الخ **اقول** اولا کہ متبرک و شریف دانستن روز ولادت حضرت سرور کائنات و ذکر احوال و فضائل آن افضل ممکنات و ایصال
ثواب ختم قرآن و دعوت اخوان و ادای صدقات و دیگر قربات بامید حصول برکات ہرگز از اعمال کفار نیست پس این بجا آوردن آن
دخول در وعید لیس منا من تشبہ بغیرنا و وعید من تشبہ بقوم فہو منہم لازم ساختن محل کلام است ندانی کہ چون برای صوم عاشورا مخصوص
مشابہت یہود عاید میگردید بضم تاسع مع العاشر بزوال رسید و ہرگاہ از ینقدر تغیر و مخالفت لزوم مشابہت زایل شدہ
پس شرف دانستن ایام ولادت با سعادت و فرح و سرور و ذکر آنحضرت را خواہ مخواہ از شقاوت خود داخل افعال کفار ساختن و
از ضلالت خود مخالفت تشبیہ با اعمال کفار را دلیل تضلیل ائمہ دین قرار دادن محض حماقت است آری اگر کسی روز جنم اشٹمی کنہیا
شرف داند و عید گرداند میتوان گفت کہ این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل ہنود است و تشبیہ با اعمال و افعال کفار ممنوع است
کہ من تشبہ بقوم فہو منہم ولیس منا من تشبہ بغیرنا وثانیا مستندین جناب رسالہ تحقیق نمودہ اند کہ وعید بر اطلاق افعال کفار جاری
نیست بلکہ بر آن افعال است کہ از شعار مخصوص شان باشد ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر حضرت امام اعظم رضی فرمودہ اما

بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس هذه الکسوة الا تکلیبیة ایضا بدعة تلبیس شیعی فواشا منه و قولی من التشبیه بالکفرة
واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا ینهون عن کل بدعة و لو کانت مباحة سواء کانت من افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة
فالمدار علی الشعار الی آخره و ثالثا در امریکه شعارهم باشد بعد زوال خصوصیت شعاریت شیوع در اصحاب حکم تشبیه باقی نمی ماند و داخل
عموم مباح میگردد و در مواهب بحث طیلسان در رد قول ابن قیم نوشته اما ما ذکره ابن القیم من قصة الیهود فقال الحافظ ابن حجر انما
یصلح الاستدلال فی الوقت الذی یکون الطیالسة من شعارهم و قد ارتفع ذلک فی هذه الازمنة فصار داخلا فی عموم المباح و قد ذکره
ابن عبد السلام فی امثلة البدعة المباحة الخ و رابعا امر مذکور اعنی ادای قربات در ایام ولادت باکرامت باشیشرف و برکت که اعیاد
دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و برای مخالفت بجهت لزوم تشبیه غیر امور مذمومه مستندین صاحب رساله قصد مشابهت
و تحری موافقت هم معتبر داشته اند پس اگر نیت ادای رسم کفار خواهد نمود تا البته تشبیه برسم شود و نیز لازم خواهد گردید و وعید
من تشبه بقوم لاحق خواهد شد و بغیر این نیت صرف بقصد غیر از تشبیه ممنوع علاقه نیست صاحب اربعین در مسئله رسم چیزها نوشته
فرستادن جنس و غله و غیره از طرف ناهال مولود اگر بنیت صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر بنیت ادای رسم جهالت باشد جائز
نیست که در ان تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة و السلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ و مقتدای طائفه
اسماعیلیه در رساله تنویر العینین در باب رفع یدین بجواب اعتراض تشبیه بروافض بعد از آنکه در جواب اول نوشته ترک السنة للتحرز عن التشبیه
بالفرق الضالة غیر مشروع الخ بطور جواب ثانی می نویسد انا لا نتحری تشبه الفرق الضالة بل تتفق الموافقة الخ **قوله**
قال الشیخ محمد حیات والتشبه بالکفار منهی عنه وان لم یقصد ما قصدوه الخ **اقول** قصد ما قصدوه چیزی دیگر و تحری و قصد
مشابهت نیست و موافقت آن که از تشبیه مستفاد است امری دیگر است و معتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبیه ممنوع از اکابر این طائفه سابقاً
معلوم گردیده است **قوله** منها ما قال العلامة تاج الدین فاکهانی الخ **اقول** پیش نمودن قول فاکهانی مالکی با وجودیکه اکابر
مستندین صاحب رساله انکار مولد نموده باشند خالی از سفاهت نیست **قوله** و منها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ **اقول**
درینمقام حال فریب طائفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مبهمه که حسب ابهام موافق معلوم شدند ذکر نموده آنچه
مذهب طائفه را از بیخ و بن بر میکند آنرا از درمیان همان قول حذف ساخته و برای گلوخلاصی خود و بجهت اضلال عوام و اخفار حق
لفظ الی ان قال برزبان آورده چه القول ابن حاج موافق عقیده طائفه باطل و ضلالت بلکه خلل انداز اصل ایمان مخالف
ان است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض اگر گوش داری بشنو و اگر چشم داری ببین که شیخ ابن الحاج در همین عبارت که برای
پرده واری ترک نموده در بیان فضیلت شهر عظیم مستحق بودن آن زیادت عبادات و خیرات را برای ادای شکر نعمت عظیمه با وجود
عدم زیادت آنحضرت صلعم بعد ذکر فضیلت صوم اثنین نوشته فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان نحترمه
حق الاحترام و یفضل بما فضل الله تعالی به الاشهر الفاضلة الخ و بعد از ان عبارت آنست فعلی هذا ینبغی اذا دخل هذا الشهر الکریم ان
یکرم و یعظم و یحترم الاحترام اللائق به اتباعا له صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها و کثرة الخیر

الخ و مبرا نست فضلی بهذا التعظیم بهذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیة فیه والصدقات الی غیر ذلک من القربات
الخ **قوله** منها ما قال احمد بن محمد المصری الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بصحت نقل صاحب رساله بجهت ظهور خیانت و
تحریف و کذب و افترا در نقل عبارات علما بر تقدیر وجود و اتفاق این کتاب و تحقیق شرعا لهیه صحت نقل هر دو حواله صاحب رساله را
ضرور باید که از اساتذه خود استفسار می نمود آیا این هر دو رساله و مصنفان آن هر دو رساله مسکن که اسماء شان در انها مندرج
اند در اعتماد و شهرت و کثرت وثوق راجح اند بر سیرت شامیه مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری و ابن حجر مکی و غیرهم
و کسانیکه در ان رسائل استحسان این عمل از ایشان منقول است یا معامله بالعکس است بعد اثبات ترجیح اگر ذکر مجوز رسائل مجهوله می نمود
گنجایش داشت و انچه در عبارت منقوله آورده قد اتفق علماء المذاهب الاربعة بذم العمل الخ کذب بین است که بر هر ذی عقل
از کلام صاحب رساله هم ظاهر است و انچه بنام بنا دو الایق در ان منقول از عدم نقل این مجهول الخ کو درست ما لشی و رسائل سابق مسطورات
و صحیحاتست احوال مقال جامع مجموعه و صاحب رساله که **قوله** منها ما قال الشیخ احمد السرهندی الخ **اقول** اگر در مکتوبات که ابطال
شرف ایام ولادت یا سعادت یا انکار مجالس اذکار آنحضرت صلعم مذکور می بود البته بطلان اذکار آن می توان نمود حالانکه از این هر دو امر
در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ رحمه الله تعالی در منع سماع در طریقه خود است و چونکه در انوقت مولد عبارت از سماع غنا
و خواندن اشعار و قصائد بطرز نغمات شده بود بلفظ مولد تعبیر نموده چنانکه در همین کلام شیخ موصوف تصریح است ضمنا منع آن هم واقع
گردیده حیف که مجوز ذکر لفظ مولود را پیش جهلا و ستاد و مغالطه می سازد و عبارت مکتوب که دران تفسیر آن لفظ موجود است و نظر نمی اندازد
که عبارتش حسب نقلش اینکه اگر بنا بخیه مبالغه در منع سماع مستلزم منع مولود که عبارت از قصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن است الخ
و این امر سوای این مکتوب از دیگر مکاتیب شیخ موصوف رحمه الله تعالی هم ثابت است منها ما قال فی بعض مکاتیبه دیگر انچه در باب مولد خوانی
اندراج یافته بود در نفس قران خواندن و صوت حسن در قصائد نعت و منقبت خواندن چه مضائقه است الخ بالجمله شیخ موصوف برای سد باب
غنا و سماع نظر بر ممانعت امور مذکوره از طرف خود برای اهل طریق خود ذکر مجوز مولد خوانی هم ضمنا کرده است نه آنکه انکار شرف ایام
ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و ممانعت اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر احوال و فضائل آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر روحانیت شریفه تحریر و انکار مجلس ذکر شریف منیف نموده باشد اگر انچه از قول شیخ
موصوف نقل نموده تسلی خاطر نشده است ندیده تا بیند که همان شیخ موصوف در همان مکاتیب کل امر خود در این باب چه نوشته است و
اکابر سلسله مثل شاه عبد الرحیم و شاه ولی الله رحمه الله علیه چه فرموده اند منها ما قال فی بعض مکاتیبه در طعامها ستون فرموده ایم که بر روحانیت النبی علیه الصلوة
والسلام می پزند و مجلس شادی می سازند راغبان هیچ شاید از ان طعامها تناول نمایند الخ از طائفه اسماعیلیه باید پرسید که بر روحانیت
النبی صلعم طعامها پختن و مجلس شادی ساختن چه حکم دارد و اگر بلحاظ حکم منسوخ اسماعیلیه بدعت حسنه قرار دهند چنانچه مقتدای شان
در رساله ذبیحه گفته که همه اوضاع از قران خواندن و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن سوای کندن چاه و دعا و استغفار و اضحیه بدعت
است گو بدعت حسنه بالخصوص است پس بر خصوصیت اجتماع و احتفال اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام اطعام بر روحانیت

شریف که اصل مولد عبارت از آن است چگونه ممنوع و حرام خواهد گردید و اگر بلحاظ ملت ناسخه اسماعیلیه حکم بدعت حسنه را منسوخ دانسته
اعتقاد دارند که از این امر هم مثل سایر بدعات حسنه در ایمان خلل می آید تا در صورت در حق شیخ موصوف که امر به ساختن مجلس شادی
و پختن طعام فرموده چه حکم صادر می فرماید طرفه آنکه در کلام شیخ که در بیجا مبالغه منع از سماع در طریق خود است قطع نظر از آنکه عدم انکار
اکابر شیوخ شیخ بر سماع ثابت است و در مکاتیب شیخ هم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعض اوقات به بعض اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قوله** فی زاد المعاد و لا تخصیص المکان الذی ابتدء فیه بالوحی و لا الزمان الذی
من خصص الامکنة و الازمنة من عنده بعبادات لاجل هذا و امثاله کان من جنس اهل الکتابین الخ **اقول** قطع نظر از عدم اعتماد
اقوال ابن قیم که برخلاف جمهور اهل سنت در کتب خود می آرد و لا صحابه رساله بیان نماید که و ایشان مستند خود شیخ ابن الحاج که قائل
تخصیص شرف شهر ربیع الاول است چه اعتقاد دارد و از ائمه دین می شمارد یا از جنس اهل کتابین انگارد ثانیا فقهای کرام
تصریح باستحسان تبرک بمواضع و مشاهد و مساجد و آثار و آیات آنحضرت صلعم فرموده اند و ادای عبادات الهیه در خصوص امکنه متبرکه
موجب خصوصیت برکت نوشته اند و تحری صحابه کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم درین باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا ابن
ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال ثنا موسی بن عقبة قال رأیت سالم بن عبد الله یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیها و یحدث ان
اباه کان یصلی فیها و انه رأی النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی فی تلک الامکنة الحدیث شعرانی در کشف الغمه آورده و کانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون
آثار رسول الله صلعم فکل مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رضی الله عنه لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی قیل له فی ذلک فقال رأیته صلعم نزل تحتها
فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ علامه امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثانی فی بیان تتبع عبد الله بن عمر رضی الله عنه الاماکن
التی صلی فیها النبی صلعم و هو انه یستحب التتبع لآثار النبی صلعم و التبرک بها و لم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست
که گفت حضرت انس بن مالک رضی الله عنه اصابنی فی بصری بعض شیء فبعثت الی النبی صلعم انی احب ان تأتینی و تصلی لی فی منزلی فاتخذه مصلی و
فی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک
و فی هذا الحدیث انواع من العلم فمنها التبرک بآثار الصالحین الخ و همچنانست تبرک بآثار دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه شاه عبد العزیز صاحب
در تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیهم نوشته اند برکت در کلام و در انفاس و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر می گردد الخ و هم در تفسیر عزیزی است سوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت
و رحمت الهی گشته اند یا بعض خانه ها قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث توبه نمودن و دعا بجا آوردن
موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ و شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث طهارت گفته اند و حقیقت طهارت نزد ایشان
غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و فرشتگان و بزرگان را بخیر یاد کردن و کارهای [illegible]
و ایشان سبب دعا کنند بجا آوردن و رفتن بزیارت ایشان و نشستن نگاه داشتن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه و مشاهد سلف صالح
معتکف شدن و لباس پاک و نیکو پوشیدن الخ و آنچه در عبارت منقوله ابن قیم استدلال باثر حضرت عمر رضی الله عنه کرده است جوابش آنکه علامه عینی در

شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین نوشته قالوا اما ما روی عن عمر انه کره
ذلک فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای
الناس یلتزمون النوافل التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المرات و یترکها لیعلم بذلک انه غیر واجب الخ **قوله** فی اوهام
التحفه نوع پانزدهم امثال تجدید ده را یک چیز بعینه دانستن الخ **اقول** استدلال باین مقال بجای یک چیز بعینه دانستن چیزی دیگر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف در مثل آن وقت بجهت ظهور کدامی نعمت سابقه فهمیدن و بنابران ایصال ثواب بالایام
نمودن چنانکه معمول والد و مرشد بزرگوار و جد امجد نامدار جناب صاحب تحفه بوده است چیزی دیگر و قطع نظر از انچه صاحب اشباع از اسلاف
در اختلاف صاحب تحفه نقل نموده باید دید که امر اول از اصناف تحفه از اوهام شمرده و امر ثانی خود در تالیفات خود ثابت کرده از انجمله در تفسیر
عزیزی در خصوصیات ضحی گفته سوم آنکه این همان وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت موسی علیه السلام درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون
درهمین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده اند پس این وقت وقت کمال ظهور نور حق بر ظلمات باطل است
که در امت سابقه اثر آن عاید شده الخ و نیز در تفسیر عزیزی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب بجهت صبر در غمی که شهدا در راه خدا
کشیده اند درین ایام بارواح مقدس ایشان نازل میشود و نیز در تفسیر عزیزی در خصوصیات شب قدر گفته این شب بچند جهت شرف دارد
الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید درین شب واقع است و این شرفیست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است
و اگر این قدر هم منظور خاطر صاحب رساله نباشد تا در قول مقبول مستند خود یعنی ابن الحاج غور کرده ببیند که امر ثانی از ان جمله است
است علاقه از اوهام فاسده ندارد و طحطاوی در حاشیه در مختار نوشته و فی منهاج الحلیمی و شعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب
یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر لانه صلعم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم فی ذلک الوقت وکان جابر یتحری ذلک [illegible]
ذکر انه ما بدی شئ یوم الاربعاء الا تم فینبغی البداءة بنحو التدریس فیه انتهی **قوله** بدعت در لغت آنرا گویند [illegible] حسنه بود الخ **اقول**
اولا اکابر فقها و کرام متقدمین صاحب رساله در طواف وداع [illegible] را تحسین نوشته اند با وجود تصریح اقرار [illegible]
مرحومه ولا اثر محکی الخ و ثانیا مولوی رفیع الدین صاحب در رساله [illegible] در جواب سوال [illegible] درباب اذکار نوشته اند اصل این کار
و اشتغال و مراقبه از روی آیات و حدیث است اما طرق [illegible] بدعت است لیکن بدعت دو قسم است یکی
آنکه در و معنی قبیح یافته شود و این بدعت سیئه می باشد و دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و در و فواید دینی یافته شود و این قسم بدعت
حسنه یا سنت خواهد بود الخ و ثالثا در تفسیر عزیزی بذیل و اذکر اسم ربک الایه نوشته یعنی یاد کن نام پروردگار خود را بهر طور و بهر
وقت و بهر شغل خواه بزبان خواه بقلب خواه بروح خواه بسر خواه بجهر خواه بخفیه الی ان قال خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد یا
دو ضربی خواه بحبس نفس خواه بی حبس نفس خواه بدون برزخ خواه با برزخ خواه سه رکنی خواه هفت رکنی خواه بشرایط که [illegible]
و فوق و مشاهده و مراقبه [illegible] و تعظیم حرمت است خواه بدون این شرایط الی غیر ذلک من الخصوصیات التی استنبطها
اهل الطریق الخ [illegible] ملتقطا و در کتاب تنبیه السفیه [illegible] روافض [illegible] چنانکه [illegible] صاحب تحفه [illegible]

اہل بدعت قرار دادہ می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنہ است قسم دوم پس ہیچکس از فرق اسلامیہ بتقسیم بدعت را مذموم نمی گوید
و اگر مراد بدعت سیئہ است پس مسلم کہ ازین عبارت مفہوم شود چہ بسیار چیزہا در عہد سلف نبود مثل بنا و مدارس و رباط و تدوین کتب
و علوم کہ خلف صالح پیدا کردہ اند و در طریقہ زہد و عبادات و مجاہدات و اشغال اختراع بسیار واقع شدہ و اصلا جای ملامت و
عتاب نیست قال اللہ تعالیٰ و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ فما رعوہا حق رعایتہا الخ بالجملہ اگر تتبع نمودہ آید
شواہد کثیرہ در کلام مستندین صاحب رسالہ برای ابطال ادعای او موجود ہستند و عبارت منقولہ رجوم الشیاطین بر تقدیر صحت نقل است
کہ مقام و نشان منقولہ امام غزالی نوشتہ لیراع لا یقبل صاحب رسالہ ضرورت تصحیح نقل از احیاء العلوم وغیرہ و ثانیا بر تقدیر صحت
نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگر فقہا و محدثین اگر محمول بر ظاہر باشد صریح مناقض تصریحات امام غزالی است کہ در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت جابجا در تفسیر بدعت واقع است فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** معمول اصحاب و ائمہ عظام نبود الخ **اقول** علی الاطلاق
این دعا رعام نمودن مخالف تحقیق محققین است علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء و الصلحاء فمستحب و کان النبی
صلعم اذا جاء یقام لہ الصحابۃ الخ و در مشکوۃ شریف است عن عائشۃ رضی قالت ما رأیت احدا کان اشبہ سمتا و ہدیا و دلا و فی روایۃ
حدیثا و کلاما برسول اللہ صلعم من فاطمۃ اذا کانت دخلت علیہ قام الیہا فاخذ بیدہا فقبلہا و اجلسہا فی مجلسہ و کان اذا دخل علیہا
قامت الیہ فاخذت بیدہ فقبلتہ و اجلستہ فی مجلسہا رواہ ابو داؤد و این تحقیق از حدیث حضرت انس رض باطل نتوان نمود
کہ اولا نفی قیام در ان مقید است بقید اذا رأوہ پس نفی مطلق قیام و یا نفی قیام وقت مجی در قول حضرت انس رض مصرح و منصوص
نیست و ثانیا قطع نظر از قید اذا رأوہ جملہ مذکورہ مہملہ است و مہملہ در قوت جزئیہ می باشد از ہمین جاست کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب
رسالہ فرمودہ بل کان الصحابۃ لا یقومون لرسول اللہ صلعم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رض ولکن اذا لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری
بہ باسا فی البلاد التی جرت العادۃ فیہا باکرام الداخل بالقیام الخ و ثالثا در بسیاری از احادیث و روایات کہ بحسب ظاہر نفی عام کردہ اند
و مراد از ان صرف نفی التزام داشتہ اند و حق ہمین است کہ قیام در عہد آنحضرت صلعم بود البتہ عادت مستمرہ بدان نداشتند فی اللمعات
ان الحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ و الکراہۃ انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الخ **قولہ** بلکہ مسنون نفس نفیس
بود الخ **اقول** بای وجود ادعاء تجر علی الاطلاق ہیچ کلمہ جاہلانہ بر زبان آوردنی خیمد کہ ائمہ محققین در احادیث شریفہ تحقیق تطبیق
فرمودہ حکم جواز بلکہ ندب برای تکریم ذی داوہ اند اما لفظ کراہت پس در لمعات شرح مشکوۃ فرمودہ و ما جاء فی حدیث انس رض
من کراہتہ صلعم قیام الصحابۃ لہ فانما ہی من جہۃ الاتحاد الموجب لرفع التکلف و الحشمۃ لا للنہی عنہ الخ و بر کسیکہ از علم حدیث خبر دارد
پوشیدہ نیست کہ مجرد کراہت آنحضرت مستلزم نہی و ممانعت بوجہ عام نیست در مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قریش فقال السید
ہو اللہ الحدیث نوشتہ کانہ کرہ ان یحمد فی وجہہ احب التواضع انتہی بر اہل اسلام مخفی نیست کہ اگرچہ حضرت سید المرسلین براہ تواضع و
رفع تکلف تکریم و مدح خود بلفظ سید و روبرو مبارک مکروہ داشتہ اند موجب ثواب بودنش شکی نیست بلکہ در کتب سیر فضلی برای اسمہ در بیان
کراہت آنحضرت بسیاری را نامور برکت را حرمت صحبت شفقت برامت ... ردین مقصد فرمودہ اند قاضی عیاض علیہ الرحمۃ در

شفا فرموده ومن شفقته صلعم علی امته تخفیفه وتسهیله وکراهته اشیاء مخافة ان تفرض علیهم الخ وسعی تفصیل مسئلة القیام منظور
قوله این فریق جهال الخ **اقول** معاذ الله این چه جهالت ونادانی است بلکه در شان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام
برهان الدین حلبی وغیره که تصریح استحسان این تکریم فرموده هیچو کلمات وقاحت بر زبان آوردن نزعه شیطانی وکمال بی ایمانی است
قوله در شرعه الهیه الخ **اقول** قطع نظر از انکه شهرت واعتماد رساله مذکوره محل کلام وتحریف وخیانت شعار نجدیه لیام است در ترجیح
هیچو رسائل مجهوله بر سیرت حلبیه وغیرها اعتساف تمام است چون قیام مبحوث عنه فردی است از افراد اجلال وتکریم حضرت نبی کریم ورسول رحیم صلعم
که عموما ومطلقا مطلوب شرع شریف است وهیچگونه مزاحم کدامی امر محدود شارع نیست ودر امور منقوله محدوده شرعیه خللی از ان لازم
نیست وعلماء دین استحسان فرموده اند پس ترجیح حکم ممانعت وحرمت وادخال در بدعت ضلالت بی ثبوت مزاحمت کمال جهالت است
واز مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نیست احتیاط در افترا بر الله تعالی یا دعاء حکم حرمت وکراهت بلکه احتیاط
در اباحت است که اصل شریعت است در اموریکه شارع از ان سکوت فرموده است وانچه در عبارت منقوله از ابن حجر وشبر املسی شافعی
آورده بر تقدیر صحت نقول نیز هرگز بموجب اقوال مصرحه مختاره همان علماء ابن حجر وغیره از علماء دین دلالت بر کراهت هم ندارد
فضلا عن الحرمة ودر مجمع البحار از ابن حجر وغیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای الطیب ونحوه فلا اصل له ومع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا قوله در بیان استبعادات مجوزین عمل مولد وقیام الخ **اقول** در تقریرات ایمه اهل سنت بحذف
بعض مقدمات وتغییر بعض کبرای تیسیر اجوبه تحریفها بکار برده ومع هذا همه اجوبه اش باطل بوده اند بدین جهت بسط تقاریر علماء دین در تعمیم قیام
ضروری ندانسته صرف بر بیان اختلال اجوبه اش کفایت میکنم قوله حسن اجتماع مردم مثلا عموما ممنوع است الخ **اقول** برکت
وفضیلت اجتماع اهل اسلام از صلحاء وعلماء وحفاظ به نیت خیر در اوقات متبرکه ونیک موثر بودنش در ایراث مقبولیت دعا
وعبادت ونزول برکات وانوار از مضامین آیات واحادیث آشکار است مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله شاه عبد العزیز
صاحب در تفسیر سوره قدر نوشته اند وبالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت وطاعت را ببرکت اوقات نیک ومکانات متبرکه
وحضور واجتماع صالحان در ایجاب ثواب وایراث برکات وانوار مرتبه عظیم حاصل میشود الخ واگر صاحب رساله بر تقدیر تسلی بنابر
تصریح موروث بودن خصوص مجالس ذکر حضرت سید ابرار صلعم برای برکات وانوار از اکابر مستندین خود خواهد پس ببیند که
شاه ولی الله دهلوی در فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلعم
ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته ومشاهده قبل بعثته فرایت انوارا سطعت دفعة واحدة فتاملت تلک الانوار فوجدتها
من قبل الملائکة الموکلین بامثال هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورایت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ قوله ضرورت
بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب الخ **اقول** این کلامیست بیگانه از عقل نمی فهمد که بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب که
ضرور نباشد اما بلا اثبات عروض الخ ومنافیات محظوره ادعا استقلال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانفراد ثابت باشد از
حسن وقبح واز جهت کسب حرمت واز خیر وبرکت کسب شر وضلالت البته مخالف تصریحات علماء ومستدل به اهل شان است که بسیار

از مسائل کلامیہ فقہیہ آوردہ اند اما قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الحنابلہ وہذا باطل بالضرورۃ فان حصول کل حرف
مشروط بانقضاء الآخر فیکون لہ اول فلا یکون قدیما وکذا المجموع المرکب منہا الخ ومنہا ما قال فی شرح سفر السعادۃ از کثیر این
شبہا آوردہ کہ گفت پرسیدیم عمران الخیاط را از بیت گفت بیت ساختہ می شود از شیر و آب ولیکن بیت بخورید انرا الخ امام حجۃ الاسلام
در احیاء العلوم فرمودہ الدرجۃ الثالثۃ الموزون المفہوم وہو الشعر وذلک لا یخرج الا من حنجرۃ الانسان فیقطع باباحۃ ذلک لانہ ما زاد
الا کونہ مفہوما والکلام المفہوم غیر حرام والصوت الطیب الموزون غیر حرام فاذا لم یحرم الآحاد فمن این یحرم المجموع نعم ینظر فیما یفہم منہ
فان کان فیہ محظور حرم نثرہ ونظمہ وحرم النطق بہ سواء کان بالحان او لم یکن والحق فیہ ما قالہ الشافعی رح اذ قال الشعر کلام حسنہ حسن
وقبیحہ قبیح ومہما جاز انشاد الشعر والالحان جاز انشادہ مع الالحان فان افراد المباحات اذا اجتمعت کان ذلک المجموع مباحا الخ
پس در صورتیکہ جمیع چند قربات است و لیکن ہیچ محظوری کہ مانع حکم مفردات باشد ہمراہ نیست بیاشد و عیت جملہ اجزاء و ضم آنہا
باہم موجب استحسان مجلس مکرم نگردد وسوسہ صاحب رسالہ چہ گنجایش دارد و اگر ازین بیان اصل مطلب بفہم نیاید و تصریح در مسائل فقہیہ
مستندہ خود خواہد پس ببیند کہ در مکاتیب میرزا مظہر رحمۃ اللہ علیہ در مکتوب سیزدہم مرقوم است کہ سماع بر دو قسم است یکی آنکہ شخصی کہ محل
فتنہ نباشد کلامی موزون بالحن موزون بی مداخلت مزامیر شرعی انشاد نماید و فساوی از ان در باطن مستمع بہ نیاید بلکہ
سرور یا حزنی پیدا آید این قسم سماع البتہ مباح است اگر مرکب از لغو و امر مباح کہ کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد
الخ و مقتدای اسحاقیہ در اربعین در مسئلہ تقسیم نمودن چیزی بفقراء در وقت رخصت بیات نوشتہ اگر انوقت بطریق شکر باشد مستحق
بفقراء و مساکین ہر دو گروہ چیزی دہد جائز بلکہ مستحب است زیراکہ در حدیث شریف آمدہ من سأل باللہ فاعطوہ الی قولہ و تقادیم
بیجاہ ممنوع نیست الخ **قولہ** بلکہ جائز است کہ در مجموع چیزی پیدا شود کہ در ہر ہر واحد از اجزاء مجموع نبود و قال التفتازانی فی شرح
العقاید ربما یکون مع الاجتماع ما لا یکون مع الانفراد کقوۃ الحبل المولف من الشعرات الخ **اقول** …
می شمارد و مضر را نافع می انگارد و این فقرہ در شرح عقاید در بحث حجیت تواتر واقع شدہ غرض آنکہ اگرچہ خبر واحد بانفراد موجب علم
یقینی نبودہ اما اجتماع اخبار قوتی پیدا میکند کہ موجب علم یقینی میگردد و پس این قول شرح عقاید … رسالہ را ازہیچ وجہ …
میکند یعنی ہر ہر جزو کہ حسن بودہ است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواہد کرد نہ کہ افعال مستہجنہ …
حرام خواہد نمود ازین اگر خبر ہر یک بجہت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مردود تا البتہ مقتضای رسالہ …
بیچارہ شرح عقاید را نہ دید و نمی فہمید کہ در ان چند جا از حال اجزاء بر مجموع استدلال نمودہ است از انجملہ در بحث حادث بودن عالم کہ عالم
یا جواہر است یا اعراض و ہر یک از ان حادث است پس مجموع عالم حادث است چہ در صورت حادث بودن ہر جزو مجموع ہم لا محالہ حادث
خواہد بود **قولہ** قول بہ اتحاد حکم کل افرادی و کل مجموعی قول فاسد است الخ **اقول** … کل افرادی و کل مجموعی …
… اثبات مشروط بود اثبات ہر یک جزو و مشروط بانفراد و منحصر بودن در ان استدلال باین تفرقہ بی بنیاد مردود …
مشروط بانفراد ثابت باشد در اجتماع بحیثیت عرض این مانع البتہ باقی نخواہد ماند … مشروط بشرطی بودہ … ہر یک …

باشند و ما و بطلان آن از اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیہ الرحمۃ در شرح مبارزیہ فرمودہ ان کل حکم علی الافراد ان کان صحیحا علی تقدیر الاجتماع والانفراد فالحکمان متلازمان وان کان صحیحا بشرط الانفراد ولا یکون عند الاجتماع فالحکمان متعارضان الخ **قولہ** جواب الزام اہل سنت کہ عبد اللہ ابن عمر نسبت صلوۃ ضحی الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیدہ کہ حضرت عبد اللہ ابن عمر و دیگر صحابہ کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین باوجود اقرار بدعت و اطلاق لفظ ابتداع در احداث بتصریح استحباب و خیریت ہم فرمودہ اند و بر بعضی امور در بعض اوقات برای اظہار عدم سنیت و در جہات ترک الزام و عدم تدوین احکام باوجود اقرار اصل استحباب بر بعض امور بجہت لزوم مزاحمت بکتاب و سنت حسب فہم و اجتہاد خود بر خلاف اجتہاد دیگر مجتہدین انکار ہم نمودہ اند و نیز بوضوح رسید کہ قیاس فرق کردن آنحضرت صلعم علی الاطلاق مشروع است بر صلوۃ و اذان غیرہ امور محدودہ مخصوصہ مقیدہ منصوصہ نمودن خیال خام است پس این الزام ناتمام است و حال انکار حضرت علی کرم اللہ وجہہ قطع نظر از ما سبق اینکہ در رد آن گفتہ لان علیہا یفوا رجلا یصلی بعد العید فقیل الا تمنعہ یا امیر المؤمنین فقال انی اخاف ان ادخل تحت الوعید قال اللہ تعالیٰ ارایت الذی ینہی عبدا اذا صلی الخ **قولہ** در نسبت بعض امور ایراد بر دیگر صحابہ کرام ہم میشود الخ **اقول** ہمانا کہ بر مذہب اہل سنت صحابہ کرام مورد ایراد نشوند اما حالا کہ بی باکی صاحب رسالہ باید دید کہ چگونہ بر مذہب صحابہ خود در دیدہ نمیداند کہ بر مذہب صاحب رسالہ ایراد عظیم بر صحابہ کرام وارد میشود کہ حسب قول ایشان استحسان بدعت شرعیہ کہ منجر بضلالت است باوجود اقرار بدعت و احداث و ابتداع فرمودہ اند و نیز معاذ اللہ تجویز نسخ کلام اللہ شریف نمودہ اند پس نسبت ضلالت بطرف این حضرات ہم معاذ اللہ لازم گردیدہ و موافق دیگر عقاید طائفہ نوبت بلزوم تکفیر الزام قطعی و شرک رسیدہ است **قولہ** بیان جواب آن الخ **اقول** جواب اہل سنت بر آنکہ ایراد از جانب صحابہ کرام و عند انکار مجتہدی بر مجتہد دیگر در حال اختلاف ایشان بر اہمیت علماء ہم صحیح است و قبول اما جواب ایشان محض فریب نفس و ناقبول چرا کہ ہرگز بہیچگونہ مزاحم امور محدودہ کتاب و سنت نیست و داخل در مندوبات عام ابتداع و مامورات مطلقہ است و حسن آن مقید و موقت و محدود نیست زیرا کہ فرد آن از شرع شریف ثابت است و بنابر اہمیت مستحب آن فرمودہ اند با اینہمہ این طائفہ قیاس مع الفارق نمودہ و خود را مجتہد قرار دادہ کاہی حکم بطلان بر آن ہمہ لازم میکنند و گاہی تہمت تجویز نسخ قرآن مجید بر آن حضرت می نہند پس بنابرین مذہب صحابہ کرام ہم مورد ایرادات کثیرہ میشوند **قولہ** حسن مطلق ذکر رسول اللہ صلعم ممنوع است الخ **اقول** اولاً و تقاضای استعمال الفاظ عام حضرات اہل علم بر کی ہا واجب دیگر از رسالہ صدیقی حسن ظاہر است کہ در حسن مطلق ذکر کتاب نیست انکس بر اہتمام ترقی نمودہ بکشادہ پیشانی در آن اشکال استشہاد میکنند و ثانیاً قطع نظر از ہمہ ضلالت ہرگاہیکہ حسن ذکر رسول اللہ صلعم در شرع ثابت گردیدہ تسلیم نمودہ پس گوئیم کہ مراد از ثبوت اگر منقول بوجہ مخصوص از نص کتاب و سنت است پس نص صاحب عین مخصوص ممنوع است و اگر مراد اندراج تحت عمومات شرعیہ و عدم مزاحمت کتاب و سنت است پس ہیئت اجتماعیہ مجالس ذکر ولادت آنحضرت صلعم کہ از شریف ثبوت آن ثابت فرمودہ اند البتہ مشروع است و مستحب مجالس ذکر ولادت زینہ مردود و ممنوع است **قولہ** مراد از حکم مطلق حیثیت الخ **اقول** مراد از حکم مطلق حیثیت است کہ معتقد بوجود یا عدم این تعیین و تخصیص بعضی از زمان افراد و محدود و مقید آن نبین کہ

نباشد و چون حسن ذکر رسول اللہ صلعم شرعاً مقید بوجود یا عدم این قیود نیست و اگر از جانب شارع مخیر است خواہ بدون این قیود

بعمل آرد خواہ بلحاظ از دیاد و تریابت جمیع برکات این قیود ہم ہمراہ کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رسالہ فضائل

نصف شعبان بعد از آنکہ قوی نبودن روایت دعا مخصوص نصف شعبان ذکر کردہ می نویسند قلت یجوز العمل بالحدیث

الضعیف لاسیما وقد ثبت روایتہ عن اکابر الصحابۃ مطلقاً فلا وجب لمنع المقید ابدا الخ **قولہ** در شق اول جائز است کہ حکم مطلق

در محل نزاع از آن قبیل باشد کہ مشروط بعدم این قیود و مبطلہ باشد الخ **اقول** اولا حسب تصریح مستندین خطا رسالہ مدار

احکام شرع علم است بوجود نہ و قیود بغیر علم ثانیا در رسالہ دعائیہ مولفہ مولوی خرم علی کہ از اکابر این طائفہ بودہ اند مرقوم است

اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیہ و فعلیہ البتہ ثابت است لیکن بر دعا عقب صلوۃ خمسہ بہیئت کذائیہ

چہ دلیل گویم کہ چون ثابت شد کہ رفع الیدین از آداب دعاست و جالب اجابت است و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت دلیل

دیگر نماندہ و اعی از جانب شارع مخیر است الخ در اربعین گفتہ اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاہرا جواز است

زیرا کہ در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلق ثابت است پس در ین وقت ہم مضائقہ ندارد **قولہ** در شق ثانی الی قولہ نیز گاہ

عمر کاتب بالفعل و زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم کہ الانسان کاتب بالفعل و گفتن نمی توانم کہ زید کاتب بالفعل الخ

اقول قبل ازین طائفہ اسماعیلیہ در رسالہ مصباح الضحی این مغلطہ باین عبارت آوردہ بودند مطلق دو قسم ہوتا ہے ایک

شئی من حیث العموم والوحدۃ الذہنیۃ اور دوسرا شئی من حیث ہو ہو اہل منطق قسم اول کو ساتھ الشئی المطلق اور موضوع

قضیہ طبعیہ اور قسم ثانی کو ساتھ مطلق الشئی اور موضوع قضیہ مہملہ قد مائیہ کے تعبیر کرتے ہیں اور مبحوث عنہ اصولیوں کا قسم

ثانی ہی اور حکم اوسکا یہہ ہی کہ متحقق ہوتا ہی ساتھ تحقیق ایک فرد کی پس مشروع ہونے اس قسم مطلق سے مشروع ہونا جمیع افراد

اوسکی کا لازم نہیں آتا ہی الخ و با وجودیکہ در رسالہ تنبیہ السفہا لتاسید الفقہا تنبیہ برین سفاہت نمودہ شد باز ہمان حرف

پیش می نماید حالا باز باید شنید کہ مطلق مبحوث عنہ را مطلق الشئی یعنی موضوع مہملہ قرار دادن و بران متفرع نمودن کہ از مشروعیت این

مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی آید و صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الانتفا فی افراد اخر تحقق مطلق میتواند شد محض

مغالطہ است چہ مطلق مبحوث عنہ اصولیین مقتضی اطلاق است در مسلم در بحث حمل مطلق بر مقید آوردہ قالوا اولا کما فی المنہاج

فی الحمل عمل بالدلیلین در جوابش نوشتہ قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق یقتضی الاطلاق الخ در حاشیہ منیہ نوشتہ ای یقتضی الاجزاء

بای فرد کان بخلاف المقید و تحقق المطلق فیہ لیس مقتضیا للانحصار فیہ الا تری فی النسخ ایضا تحقق المطلق فی المقید مع

انہ لیس بعمل للمطلق اتفاقاً ۱۲ منہ و در تحریر و شرح آن آوردہ و قولہم انہ جمع بین الدلیلین مغالطہ قولہم لان العمل بالمقید عمل

بہ قلنا بل بالمطلق الکائن فی ضمن المقید من حیث ہو کذلک ای فی ضمن المقید و ہو المقید فقط و لیس العمل بالمطلق ذلک ای العمل

بہ فی ضمن مقید فقط بل العمل بہ ان یجری فی کل ما صدق علیہ المطلق من المقیدات و منشاء المغلطہ ان المطلق باصطلاح

و ہو اصطلاح المنطقیین الماہیۃ لا بشرط شئی فظن ان المراد بہ ہذا ہہنا لکن ہہنا لیس کذلک بل المراد بہ الفرد الشائع بشرط الاطلاق

اما الماہیۃ حتی کان تمکنا من اجرای فرد شاء والخ کاش طائفہ اسماعیلیہ محققات کتب اصول را میدیدند و می فہمیدند کہ مبحوث عنہ
الاصولیین مطلق بان معنی کہ ایشان قرار میدہند نیست و تحقق حکم در یک فرد من الاستغراقی افراد اخر برای تحقق حکم مطلق مبحوث
عنہ ہرگز کفایت نمی کند از مفادہم ظاہر است کہ در مذہب حنفیہ مطلق را محمول بر مقید نمیکنند مگر وقتیکہ از شارع ہر دو در یک امر وارد
باشند چنانکہ در کفارہ یمین قراءت عامہ قرار مطلق ہست یعنی فصیام ثلثۃ ایام و قراءت حضرت ابن مسعود مقید بتتابع آیات
یعنی منصوص است آن حکم بسبب وجوب عمل بر فرد و قید خاص مقید قرار می یابد و اطلاق زائل میگردد و ہم ازان ظاہر است کہ در مسئلہ
زکوۃ قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل شاۃ مطلق بود مگر ہرگاہ در دیگر احادیث شریفہ نفی زکوۃ ابل غیر سائمہ فرمودہ اند
اطلاق منسوخ گردیدہ فقط پس اگر مشروعیت مطلق مبحوث عنہ را مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی بود و صرف تحقق در یک
فرد فقط برای تحقق مطلق کفایت می نمود منسوخ و زائل گردیدن مطلق و اطلاق آن چہ معنی داشت اسماعیلیہ را لازم است کہ
از کتب معتبرہ اصول حنفیہ ثابت کنند کہ مذہب جملہ اصولیین ہمان است کہ در رسالہ مصباح الضحی وغیرہ نسبت کردہ اند لا اقل
بودنش مذہب مختار جمہور اصولیین حنفیہ باثبات رسانند **قولہ** بالجملہ ضرور است برای استحسان مقید دلیلی علاوہ از دلیل استحسان
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از مقولہ مولوی خرم علی کہ سابقا نقل شدہ برای ہمین روز ما ثابت است تغییری مختصر از کلام مولانا طائفہ
منقول میشود در رسالہ بدعت مینویسد باید دانست وقتیکہ اشیاء متعددہ در یک مفہوم عام مندرج باشند مثل اندراج اسلم و کافر
در مفہوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بان متعلق میگردد اول آنکہ بہر یک ازان اشیاء بخصوصہ حکمی علاحدہ متعلق گردد و مطلق
ہیچ حکمی از احکام شرعیہ متعلق نباشد مثلا گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نہ حرام توان گفت
نہ حلال و در باب فتوی ہرگز مفتی را نمیرسد کہ بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکہ مطلق بالنظر الی ذاتہ حکمی از احکام
شرعیہ متعلق گردد پس مطلق بنظر ذات خود در جمیع خصوصیات ہمان حکم را اقتضا نماید گو در بعض افراد بسبب عارض خارجیہ
حکم مطلق مختلف میگردد مثلا گوشت خنزیر حرام است اگرچہ در وقت مخمصہ مباح گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگرچہ در صورت
جنابت حرام میگردد و در باب مناظرہ در تحقیق حکم صورت خاصہ کسیکہ دعوی اجرای ہمان حکم مطلق در صورت خاصہ مبحوث عنہا نماید
ہمان است متمسک باصل کہ در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی ندارد و دلیل او ہمان حکم مطلق است و بس الخ ملخصا اگرچہ ثبوت
اصل مرام مولانا طائفہ درین مقام محل کلام و تقریب اصل بیانش ناتمام لیکن برای دہن دوز این اسماعیلیہ کافی و وافی است اینکہ
برای صحت و صدق حکم مطلق جواز جریانش در ہر فرد ضروری نداستن مثال صدق الانسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق زید
کاتب بالفعل باطل جہل درین بحث برای احتیاط آوردن برای تقیید دلیلی علاوہ از دلیل مطلق بر بہتر تنبیہات مولانا طائفہ باطل
است و مردود و پس فعل رسول اللہ صلعم کہ احسن عبادات است اگرچہ ہمراہ آن قیود اجتماع اہل اسلام و دعوت ایشان و تلاوت قرات
و تعیین دیگر قیود باشد در ایام متبرکہ صرف برای برکت نہ بطور زینت و شہرت طلب و فخر ادا داشتہ آید با وجود عدم اثبات حرمت این امور از حضرت
شارع چگونہ حسن برکتہ کو تاہ احسانات و برکت بطرف حرمت و ضلالت انتقال خواہد نمود حیف کہ این بیچارگان را بل مقتدایان

خود را ہم دیدن و فہمیدن نمی توانند باوجودیکہ اینہا را ہمچو صحایف آسمانی میدانند معہذا بی باکانہ ہرچہ در دل می آید بر زبان
می رانند خواہ مخواہ بر ایمہ دین و علماء کاملین تہمت جہالت و ضلالت لازم میگردانند **قولہ** قال ابن النجیم فی البحر لان ذکر اللہ الخ
اقول درینمقام حال تحریف صاحب رسالہ باید دید کہ چگونہ بحذف اول و آخر بر مطلب خود راست میکند تفصیلش آنکہ در بحث تکبیر
عید الفطر کہ مابین حضرت امام اعظم و صاحبین رحمہم اللہ تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طور مروی است اول آنکہ اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکہ در جہر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید ضحی در عید فطر ہم جہر تکبیر را مسنون میفرمایند
و امام صاحب اسرار را سنت و جہر را بدعت میدانند روایت دوم آنکہ اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
برای عید فطر تکبیر را مسنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامہ ابن ہمام روایت اولی را
ترجیح دادہ و در بیان تضعیف روایت ثانیہ گفتہ کہ مجرد ذکر اللہ در ہیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونہ نفی آن میفرمودند پس
اختلاف در اصل تکبیر معنی ندارد و صاحب بحر روایت ثانیہ را ترجیح میدہد یعنی کہ اختلاف در مسنونیت و مشروعیت اصل تکبیرات برای
عید الفطر و از اعتراض امام ابن ہمام جواب میدہد حاصل جوابش آنکہ ذکر اللہ اگرچہ ہیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم خصوص
مسنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است کہ البتہ برای این حکم خصوص باین وقت مخصوص از شارع ضرورست پس باید دید کہ از کلام
صاحب تحفہ مذہب اسماعیلیہ کجا ثابت گردید حالانکہ در بیان بحر و دیگر تالیفات صاحب بحر بر بسیاری از بدعات حسنہ باوجود عدم سنیت
آن بخصوصہا حکم استحباب و استحسان و جواز میکند بلکہ در خصوص ہمین مسئلہ از بیان صاحب بحر در درمختار منقول است اما العوام فلا یمنعون
من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قولہ** شرح العمدة الخ **اقول** قطع نظر از موجود نبودن شرح عمدہ حال عبارت
منقولہ آنکہ اولا مدار کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومات مندوبات شرعیہ است و ظاہر کہ این قول
بر تقدیر صحت فہم صاحب رسالہ و صحت نقلش صریح مناقض است دیگر اقوال منقولہ صاحب رسالہ کہ خود از علامہ ابن حجر وغیرہ آوردہ است
و ثانیاً صحابہ کرام و دیگر ائمہ عظام بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بجہت اندراج تحت عمومات شریعت
و عدم مزاحمت بکتاب و سنت حکم استحسان و استحباب فرمودہ اند حیف کہ صاحب عبارت منقولہ را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
صلوة ضحی را معلوم گردیدہ و استحسان و ثنا این امر مخصوص را کہ حسب علم و اقرار آنجناب بدعت بودہ است بنظر صاحب عبارت نرسیدہ
ورنہ ہیچ کلام نمی گفت کہ بموجب آن طعن و ملام تا صحابہ کرام رفتہ و ثالثا مقتدای اسحاقیہ و اربعین وغیرہ تالیفات خود در بسیاری
از مسائل مخصوصہ بلحاظ اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصہ برای افعال معینہ بنیت خیر حکم اباحت و جواز بلکہ استحباب و استحسان
دادہ است از آنجملہ در مسئلہ پانزدہم کہ سائل گفتہ رسم است کہ در شادی پسر یا دختر زنان نانہال چیزی از قسم نقد و پارچہ و زیور ہمراہ
آوردہ میدہند این طور در شرع جائز است یانہ در جواب نوشتہ اینچنین افعال موافق قواعد اصول شریعت جائز است الخ و ہم
در اربعین و اول مردمان برادر چیزی طعام را وقت پوشانیدن لباس نوشتہ و بیست نوشتہ الی غیر ذلک من المسائل الکثیرة و در اینجا
خصوص شرف روز ولادت را علماء محققین بدلیل خاص ہم ثابت فرمودہ اند تا آنکہ ابن حجر مستقلا ... الہیہ

وفضیلت وشرف خصوص ایام ولادت وسزاواری زیادت عبادت وخیرات درخصوص آن ایام بسبب اجتماع اہل اسلام برای
استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم ودرخصوص این ایام صرف بلحاظ شرف وفضیلت ونیت خیر وبرکت چگونه از بدعات ایام ممنوعه وحرام
خواهد گردید **قوله** حسن معمولات اہل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان نقشبندی مرادآبادی که رساله مکاتیب شاه عبد العزیز
صاحب دہلوی علیہما الرحمة جمع فرموده اند دران رساله در مکتوب احکام فرق ضاله وتمیز حق از باطل مرقوم است در ینجا تحقیق مسئله
نفیس آن اینست که علم محیط نبوی این تفرق وتشعب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده نشان داده که هر مسلمان آن قاعده را
بادنی توجه عقل بدون شنیدن حدیث درمی یابد وآن اینست که در ترجیح دین منشاء آن نظر نماید هر مذهبی که در آن جا رائج
باشد آنرا اقرب الی الحق دانند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه معظمه زاد الله تعالی شرفا یکی از اسباب این هم است تا مسلمان
دور دست از طریق حق وجاده مستقیم غافل نمانند ودر احادیث شریفه فضایل حرمین شریفین نظر اسمان باید فرمود که این معنی
کالشمس ظاهر میشود الخ وہمچنان شاه ولی الله دہلوی در مصفا شرح موطا ودر مستدلالات خود جابجا بالتصریح نموده اند که عمل علمای
اہل حرمین برانند احق است بالاتباع واز تسلط لشکر یزید جحاج وابتلای ظلمی یزید وغیرہم در بعض اوقات بر حرمین شریفین
در قابل قبول نبودن عمل اہل الله فعال جمہور ایشان لازم نمی آید که مستحسنات مرجحه مولد ائمه دین از فقها ومحدثین مذهب اہلسنت
که از مشہورین ومعتبرین بلدین طیبین نیز قابل قبول نباشد حالا باید دید تا که از اکابر علمای اعلام وائمه کرام حرمین طیبین
استحسان وترویج امر که از فعل آن در ایمان خلل آید وتشنیع مجمع اعمال ضلالت در آن بلدین طیبین تر تا بعد قرن تا این علمای
صلحای البته نزد اہل اسلام موجب احادیث شریفه مستبعد گو نزد اسماعیلیه مستبعد نباشد چه اسماعیلیه صراحة اقرار آن میکنند
چنانچه یکی از ایشان در رساله مسمی به حوض کوثر گفته ~~ه~~ کفر کعبه سی اوتہا ہی ایک بار **قوله** تجویز علمای اہلسنت امر شنیع را چه
محل استبعاد است الخ **اقول** اولا تجویز علمای اہلسنت امریرا که بمثل شرک خلل اندازد اصل ایمان باشد چنانکه مذهب
اسماعیلیه است چگونه محل استبعاد نباشد چه برین تقدیر اطلاق علمای اسلام هم محل کلام است چه جای ذکر علمای اہلسنت وثانیاً
کلام در تجویز وتجویز کسی عالمی از علمای اہل سنت بطور سهو وخطا نیست کلام درینست که امریرا که ائمه دین وعلمای مشہورین معتمدین
اہلسنت که علم وعدالت وتقوی شان اظهر من الشمس است وعامه لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجابجا موافقه مذاق خویش با آنحضرات
استناد میکنند از صدها سال راکثر بلاد اسلام مستحسن والسنه بعمل آورده باشند باتباع چندی منکرین که سر بمخالفت در بعض
اعصار برده آ باشند موجب ضلالت وتشنیع ونسبت بر آنحضرات تہمت تجویز ضلالت شنیعه عاید گردانیدن ونوبت به تفسیق وتضلیل
رسانیدن امریست از انصاف ودین ابعد وتجویز لیست خلاف عقل بدیهه **قوله** ونمی آمد از علمای حنفیه سابقین الخ **اقول**
اولا که از مطالعه کشف الظنون وغیره کتب متداوله ظاهر وباهر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری وشیخ عبد الحق محدث
دہلوی سابق بوده اند درین خصوص رسائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از ینهمه کافی است برای اظهار جهل صاحب رساله
اشعه ومجمع البحار مذکور که شیخ عبد الحق محدث دہلوی از ان در کتب خود نقل آرد وصاحب رساله هم درین رساله بآن استشهاد میکند

عبارت ادا این ست ثم بحمد الله و تیسیره الثلث الاخیر من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة
عشر من شهر السرور و البهجة مظهر الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره و ثانیاً بالفرض
که صاحب رساله را فقتن احد از علماء حنفیه جانب تجویز این عمل معلوم نگردیده و قول شیخ علی قاری و محدث دہلوی و من
بعدہا معرض قبول نرسیده تا برین تقدیر برای اثبات ترجیح حکم ضلالت و مخالفت و حرمت لازم بوده که از اقوال مشهوره
مستنده حنفیه سابقین حکم بدلیل حرمت و مخالفت نقل میکرد و نقل قول جندی از جاہل متاخرین و اهم از کتب غیر مستنده
و غیر مشهوره بر تقدیر صحت نقل هم بکار نیاید و جواب اتباع آن شده بحدیکه بموجبش بر صد با امیر اسلام حکم ضلالت نموده آید بر
اہل انصاف مخفی نیست که قبول همچو قول شاذ و مجهول در آورد وثش بمقابله ملا علی قاری وغیره ترجیح بلا مرجح بلکه ترجیح مرجوح است
قوله شیخ علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی الی قوله و تخصیص الیسر فی المیلاد بقطع شبهات اہل الفساد دیده قول ایشان پیدا
الخ **اقول** اولاً وجود این رساله و ثانیاً مستند بودن نقش بی آنکه ذکر و حواله و استناد شن با قوال علماء اعلام موجود باشد
محل کلام است و ثالثاً وجه ترجیحش بر تقدیر وجود و صحت نقل بر تحقیقات ملا علی قاری و محدث دہلوی و غیر ہما بوجهیکه از رو
آن حضرات علماء اجلاء را از اہل ضلالات و فساد اعتقاد نموده آید نفهمیده است پس ذکر این رد خود مردود است **قوله** بسیار امور اند
که حنفیه قائل حرمت آنها اند و اہل مذاہب دیگر الخ **اقول** در صورتیکه اختلاف مذاہب جمهور اہلسنت و جماعت باشد که از
مجتهدین حنفیه مخالفت امری وارد و دیگر مجتهدین جواز آن امر ثابت است تشنیع بر آن بطور قطعیت فسق و ضلالت و حرم
عصیان هم روا نیست نقلا عن ہمکر خلال الایمان فالالمام النووی فی شرح صحیح المسلم ثم العلماء انما ینکرون ما اجمع علیه اما المختلف
فیه فلا انکار فیه لان علی احد المذہبین کل مجتهد مصیب هذا هو المختار عند کثیر من المحققین علی المذہب الآخر المصیب واحد و المخطی غیر متعین
لنا و الاثم مرفوع عنه و لکن ان ندبه علی جهة النصیحة الی الخروج من الخلاف فهو حسن مندوب برفق الخ ملخصا و بعد از این
بیان تعیین مذہب اختلافی را نوشته و الاصح انه لا یغیر لما ذکرناه و لم یزل الخلاف فی الفروع بین الصحابة و التابعین فمن بعدهم
رضی الله عنهم لا ینکر محتسب ولا غیره الخ ملخصا **قوله** استخفاف امر محدث است الخ **اقول** عار مغضوضیت امر محدث اگر بجا
از جهت منازعت و مخالفت کتاب و سنت است پس قیام اکرام را در این داخل شمردن قول فاسد و الا حکم مغضوبیت لازم
کردن اہل اسلام را بجهت ادای یک فرد اجلال و توقیر کرام حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام ضلال بد مذہب بلکه مثل شرک
قرار دادن چنانکه مذہب ایشا است هرگز ثابت نمیتوان شد در مرقاة در شرح حدیث شریف من احدث فی امرنا الیس منه
فیه اشارة الی ان احداث ما لا ینازع الکتاب و السنة کما سنقرره بعد لیس بمذموم الخ ملخصا **قوله** الا لازم آید که ستکات
از سجده تعظیم الخ **اقول** این چه قیاس شیطانی است نمیدانند که سجده غیر خدا جمهور ائمه علماء کرام باستدلال احادیث کثیره
صحیحه سجده در ممانعت خصوص آن علی الاطلاق بی ثبوت جوازش اند دیگر احادیث ممنوع نوشته اند بر خلاف این قیام که بیچ
حدیث صحیح یا ضعیف یا قول صحابه یا مجتهدین در کراهت و ممانعت و حرمت خصوص آن وارد نیست اما قیام برای تعظیم داخل

احترام قادم پس جمہور علماء اعلام بعد تحقیق و تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام جائز بلکہ مستحب و مستحسن
فرمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرمودہ فیہ اکرام اہل الفضل وتلقیہم بالقیام لہم اذا
اقبلوا ہکذا احتج بہ جماہیر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی ولیس ہذا من القیام المنہی عنہ انما ذلک فیمن یقومون علیہ وہو
جالس ویمثلون قیاما طول جلوسہ قلت القیام للقادم من اہل الفضل مستحب وقد جاء فیہ احادیث ولم یصح فی النہی عنہ شیء صریح وقد
جمعت کل ذلک مع کلام العلماء علیہ فی جزء واجبت فیہ عما توہم النہی عنہ الخ واگر اسماعیلیہ از جمہور علماء اعلام سروکاری نیست
تا ببینند کہ مقتدایان این طائفہ چہ نوشتہ اند قطب اسماعیلیہ در صراط مستقیم گفتہ وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور
استاد و والدین کی لئی تعظیم وقیام جائز ہے الخ وعلاوہ برین اگر قول بعض کہ برخلاف جمہور بکراہت قیام خاص جہت تعظیم
قادم روبروی آن رفتہ اند تسلیم کردہ آید تاہم از ان قول ممانعت این قیام لازم نیست چنانکہ مدح کسی روبروی آن ناپسندیدہ است
و در غیر این صورت حرام و مکروہ نگردیدہ است **قولہ** اما باب ثانی پس در تعصبات رسالہ اشباع الکلام است الخ **اقول** تطویل والمناسب
این باب از چہار انواع است اول الفاظ سب و شتم وتجہیل وتضلیل وطعن وملام در حق علماء کرام وائمہ اعلام دوم مواخذہ باغلاط
کتابت واعتراض بر عبارت در اکثر مقام سوم اعادہ مطالب سابقہ محض برای تطویل کلام چہارم جرح مقال اشباع ونقل عبارات
بی فہم اصل مرام امر اول وثانی خود سخیف است وقبیح عند کل ذی عقل صحیح وحال امر ثالث از ما سبق ظاہر گردیدہ حالا بقدر ضرورت
آنچہ متعلق بامر رابع است باید شنید **قولہ** این کلام ناشی است از عدم وقوف الخ **اقول** اگرچہ طائفہ اسماعیلیہ در باب بدعت ثنائی
و قراری نیست اما مخفی نخواہد بود کہ اصل نزاع عامہ طائفہ با اہلسنت در تقسیم وعدم تقسیم ہمان معنی بودہ است کہ مستندین صاحب رسالہ اشباع
اعظم ازان امام نووی وملا علی قاری وحافظ سیوطی وغیرہم از ان معنی شرعی نوشتہ اند وانچہ اکثر اسماعیلیہ بنام دلائل و شواہد
پیش کردہ اند ومیکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنہا بحسب ظاہر ہم منطبق برہمین معنی لغوی یعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور
می تواند شد والا تقریب ہم تمام نمی تواند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیدہ اما آنچہ صاحب رسالہ
نظر بحمیت جاہلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کردہ ہیچگونہ مضرتی بصاحب اشباع الکلام و منفعتی بطائفہ لیام نمی بخشد غایۃ الامر
آنکہ عرف علماء شریعت دران مختلف باشد و بصیغہ لازم نمی آید کہ بدعت شرعیہ بحسب عرف آخر منقسم نباشد چونکہ صاحب رسالہ خود اقرار
دادہ کہ نزاع درین امر نزاع لفظی است و بس پس ما را درینمقام حاجت تطویل کلام نیست **قولہ** فیروزآبادی در قاموس کہ کتاب لغت است
حاصل این معنی را در معنی بدعت ذکر کردہ است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروزآبادی دران کتاب لازم نیست کہ برین اطلاق معنی
شرعی صحیح نباشد ہمان فیروزآبادی در ہمان کتاب لغت نوشتہ والصلوۃ الدعاء والرحمۃ والاستغفار وحسن الثناء من اللہ عزوجل
علی رسول اللہ صلعم وعبادۃ فیہا رکوع وسجود الخ **قولہ** پس نزاع دران بنا بر اصطلاح و عرف دیگر کہ نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکہ نزاع حقیقی طائفہ اسماعیلیہ با جمہور اہلسنت در تقسیم ہمان معنی است کہ صاحب اشباع تحریر نمودہ است حال سرگردانی صاحب
رسالہ باید دید بر تقدیر یکہ تقسیم بدعت باین معنی تسلیم نمودہ و نزاع ما بین را نزاع لفظی تعبیر کردہ بنا بر اکثر دلائل او کہ در ...

بر پا و شد نه چه مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم که دران مذکور ست حسب قول صاحب رساله هم دلیل ضلالت شدن
نمی تواند **قوله** حدیث من سن سنة حسنة را مخصص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین
محققین خود از اجلهٔ علماء مشهورین از جملهٔ عقل و انصاف عاطل است ملا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعة ضلالة خص منها البدعة
الحسنة بحدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومنه قول عمر نعمت البدعة هذه الخ در مجمع البحار گفته کل بدعة
ضلالة خص منه ما هو واجب کنظم ادلة المتکلمین وسنده کتصنیف کتب العلم وبناء المدارس والتراویح الخ **قوله** سن در این حدیث
بمعنی احیی و روح است نه بمعنی اخذ وابتدع یقال سن السکین ای احده وصقله کذا فی القاموس الخ **اقول** اکابرین از مستندین حضرات
رساله در شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سن بمعنی اتی بطریقة است وشامل است احداث طریقهٔ خیر واحداث طریقهٔ شر را
یقال سن الشیء صوره وسن الطریقة سارها کذا فی القاموس و در مجمع البحار گفته من سن سنة حسنة ای اتی بطریقة مرضیة یقتدی بها و
همدران است وسواء فیه تعلیم علم او عبادة او ادب سواء کان فی ذلک الهدی والضلال هو الذی ابتدءه او کان مسبوقا الیه الخ شیخ محدث
دهلوی علیه الرحمة در اشعة اللمعات فرموده من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را
در مردم الحدیث و همدران است من سن فی الاسلام سنة سیئة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش بد را الخ و بودن سن
بمعنی احیی و روح منافی شمول این حدیث برای مستحسنات ائمهٔ دین و ثبات(?) صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقهٔ خیر هم ترویج
امر خیر است **قوله** ای این تخصیص نیست الخ **اقول** علماء اعلام وجوه متعدده ذکر فرموده اند از انجمله احتراز فرمودن حضرت
صلعم است و دیگر احادیث مشعر بغیره(?) از مذمت بدعت حسنه محدث دهلوی بذیل حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله
ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد
در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة نوشته هو احتراز من البدعة الحسنة الخ قطب اسماعیلیه در مظاهر حق بذیل حدیث من احدث
فی امرنا هذا ما لیس منه نوشته او لفظ ما لیس منه میں اشاره ہی اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ مخالف کتاب و سنت کے ہو
برا نہیں ہے الخ **قوله** بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت الخ **اقول** باوجود فهم اینکه عامه طایفه اسماعیلیه عدم نقل از آنحضرت
صلعم را قطع نظر از لزوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هرجا دلیل محکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
و ما در لسه(?) سنت آنحضرت صلعم را شرعا غیر منقسم میدانند و زیادت بر سنت را مستلزم نسخ میگویند باز شک کردن درین
امر که مراد ایشان همین است یا آن دیگر پرده پوشی طایفه اینچه بعض علماء سابقین فرموده اند بطور مغالطه ذکر کردن از اهل عقل
و حیا بغایت بعید است از همین مقام ظاهر است که اینچه در چند ورق در مستندات رساله اشباع الکلام کلام کرده در ان تسلیم
است بضلالت و جهالت عامه طایفه اسماعیلیه خود بلکه نتیجه اکثر استدلالات خود وهم کندن است که حاجت شرح و تطویل
ندارد **قوله** بعض از ایشان قایل بخیریت جماعت قایل نبوده و راز صواب بعید افتاده(?) بوده اند الخ **اقول** باوجود دریافت اینکه
صاحب اشباع در باب محمل بودن قول حضرت عمر نعم بر معنی شرعی و عدم صحت حمل بر معنی لغوی مفرست و مبنی بر تحقیقات امام نووی وغیره

است نوشتن این فقره چه قدر دور از صواب افتاده است که حسب قول صاحب رساله هم کسی از علماء قول حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه را بر این معنی نقل
کرده امام نووی هم غیر نوشته اند حمل نموده قایل اینچه که صاحب اتباع افراد و دور از صواب البته نموده است **قوله** نعم بر اینجمیع امور دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر حسن آنها قائم نیست حاجت دلیل است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه
حال تلبیسات صاحب رساله از ما سبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذهب مختار کبرای طائفه خویش تجاهل میکند
حالانکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل در اشیاء بموجب شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بنقول و فعل آنحضرت
صلعم و درین باب برای مغالطه عوام بعض عبارات مبهمه مجمله متعلقه قبل بعثت بی تحقیق اصل مسئله پیش میکنند و بی اقامت دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم در بسیاری از امور دنیاویه حکم حرمت و ضلالت لازم میکنند **قوله** درین ثبوت هیچ نزاع نیست الخ **اقول**
او لا عامه طائفه را درهمین امر یعنی تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و سیئه نزاع است چه ایشان امری را
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکنند و بعض عبارات بی فهم مطالب برای اثبات اینکه عدم نقل از آنحضرت
صلعم دلیل ضلالت است بطور دلیل می آرند و تجویز هیچ امر را تجویز تشریع بعد آنحضرت صلعم میشمارند و ثانیا آنکه قطع نظر از عقیده دیگر اصحابش
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت در امور دینیه که بعد آنحضرت صلعم حادث شده باشد و حسب تصریحات اکابر علماء مذاهب
اربعه حسب اقرار اینجا نزاع نیست پس چرا در مقدمه و غیرها در پی جمیع هر رطب و یابس افتاده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت
قرار داده گو در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قوله** اینچه از دلایل شرعیه ثابت نیست مخالفت آنها است الخ
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بخصوصه از شارع است چنانکه مذهب عامه طائفه اسماعیلیه بغیر آنکه منقول از سنت نیست
انرا مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم یعنی نکردن شارع امری را مستلزم مخالفت آن امر شرع نیست در شرح
مقاصد طعن روافض بر حضرت امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله عنه نقل نموده و منها انه خالف رسول الله صلعم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رضی الله عنه
خلیفة له والرسول صلعم مع انه اعرف بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة للرسول
علیه السلام و ترک لاتباعه الخ و در جواب آن نوشته و لا نسلم ان مجرد فعل ما لم یفعله النبی صلعم مخالفة له و ترک لاتباعه و انما یکون ذلک اذا فعل
ما نهی عنه او ترک ما امر به الخ و در تحفه اثنا عشریه گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر است و منع فرمودن از ان چیزی دیگر است
مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف پیغمبر میبود و ابوبکر رضی الله عنه استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلعم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله عنه کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلایل شرعیه خروج از عمومات مندوبات شارع و مزاحمت امور دینیه است چنانچه در مجمع البحار و غیره تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیئه گفته اند من الاول ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه و من الثانی ما کان بخلاف ذلک پس منصوص بر تصریحات
علماء کرام و اولیاء عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت دادن محض جهالت است **قوله** همچو کذب که از تصریحات اکابر
علماء مذاهب اربعه الخ **اقول** او لا هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود بطرف بدعت حسنه و سیئه
بلا نزاع اقرار نموده است پس لا بد کلیه کل بدعة ضلالة تا بر آن معنی حسب تحقیق ایشان مخصوص به هر بدعت سیئه گردیده گو معنی دیگر مخصوص

نباشد که این نزاع لفظی است بر بنا را آن حکم تکذیب جاری ساختن حماقت است و ثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است باینکه علما تا هزار و دوم بر تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه کل ضلالت به بدعت سیئه یکی بعد از دیگری رفته اند و ثالثاً قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن حسب اقرار حال هم تصور کذب بدین مقام سفاهت است چه بعد فرض اینکه جز امام نووی و ملا علی
قاری وغیره کسی مخصوص بودن آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی وغیره را از اکابر علماء مذاهب اربعه بلکه معاذ الله از علماء اسلام نمیدانند
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر حضار اشباع را هم کاذب قرار دهد عجبی نیست **قوله** دعوی ثبوت این مدعا مقتضای عموم
کلمه من الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم تصریحات اکابر علماء مذاهب اربعه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیئه فرموده اند بلا تامل بموجب حدیث
شریف من سن سنة حسنة حکم استحسان امور غیر مزاحمه سنت غیر محصوره در قرون ثلثه خواهد بود نه مقصور و محدود و برای اسکات
مخالفین جواب با آنهمه مسایل استحسانیه هر دست موجود و سوال چه با هم بدعت حسنه محدود است بوقت من الاوقات یا غیر محدود الی یوم
القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتقسیمها بحدیث من سن سنة حسنة الخ سخت حیرانم که این سفها را چه بلا گرفته است که قطع نظر
از عدم مطالعه کتب دینیه اکابر دین رسایل مروجه اکابر طایفه خود هم نمی فهمند یا قیاند اینکه من سن بشهادت مورد شامل احداث نیست
پس دلالت دارد بر اینکه صاحب رساله معنی شهادت نمیداند و نیز نمیداند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بعموم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
من سن بمعنی مروج بشمول احداث طریقه نیک طریقه بد چه منافات دارد **قوله** این کسان هر محدث بعد قرون ثلثه را داخل بدعت سیئه
نمی نمایند بلکه محدثی را که از اصول شرع ثابت نیست الخ **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیاری از اصول موهومه
طایفه بدا نا مدنی است اما توهم اینکه اثبات حسن امر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس برای دفع این وهم با رتبعین مسایل
استحسانیه توجه باید نمود که در بسیاری از مسایل خاصه باستحسان و استحباب مخصوصه در اوقات خاصه بجهت اندراج در اصول
مطلقه شرعیه با وجود عدم ادعاء حصول رتبهٔ اجتهاد تصریح نموده است **قوله** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرح
علماء و موافق هوا و عادت اهل هوا الخ **اقول** بسیاری از علماء کرام همراه خلفاء اربعه عظام دیگر ائمه اسلام را هم در تفسیر
حدیث شامل دانسته اند پس این قید تیز زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده والمراد بهم الخلفاء الاربعة
ومن کانوا علی طریقتهم کعمر بن عبد العزیز وائمة الاسلام المجتهدین لاعلاء کلمة الله تعالی الخ و در مرقاة گفته قیل هم الخلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته و قیل هم ومن علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احیاء
الحق واعلاء الدین الخ والعجب که صاحب البکلام اساتذه کبراء طایفه هم نرسیده در انجاح الحاجة حاشیه ابن ماجه که از مصنفش
بسیاری از کبرای طایفه تلمذ دارند و مستند می انگارند در ذیل حدیث شریف مرقوم است ومن العلماء من عمم وقال کل من کان علی سیرته
صلعم من العلماء والخلفاء کالائمة الاربعة المتبوعین المجتهدین والائمة العادلین کلهم مورد هذا الحدیث الخ **قوله** احداث محدثات
خود خارج از نفس مفهوم سنت الخ **اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
رساله [illegible] بیند که در حدیث شریف [illegible] ابن آدم الاول کفل من دمها لانه اول

اوّل من یسن القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امری مخالف مفہوم سن و باطل بے بود و از مفہوم سن بدعت تلاش خارج میبود درین حدیث شریف چگونه وارد میگردید و اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیحه بر احداث امور نیک و بد کرده آید کتابی برسے مرتب گردد امام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا الحدیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه مثل وزر کل من اقتدی به فی ذلک فعمل مثل عمله الی یوم القیامة ومثله من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی یوم القیامة وهو موافق للحدیث الصحیح من سن سنة حسنة ومن سن سنة سیئة الخ و اگر بدین هم تسلی نیاید تا بیبیند که قطب الدین اسماعیل در مظاہر حق در ترجمه سن القتل نوشته که او سن اوّل طریقه قتل را الخ کنایه الخ پس احداث را خارج از نفس مفہوم سن و منافی آن فهمیدن کمال نافهمی است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پس ببیند که نواب ٹونک در رساله خود مسلم داشته است که لفظ سن درین حدیث در فقره من سن سنة سیئة بمعنی ابتدع است و همچنان ثابت است از رساله قول الحق صدیق حسن پس و آبر ایشان حضرات که قطع نظر از کتب دینیه رساله‌های هندیه و فارسیه که خود جمع مینمایند هم کان لم یکن تصور میفرمایند **قوله** در ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن احتمال است که مراد از مسلمین در الخ صحابه باشند **اقول** اختراع خصوصیت این احتمال مخالف فهم اہل کمال مر حضرات اتباع میت چه علما در باب کمال استدلال بان در امور یکه از صحابه کرام منقول نیستند میفرمایند و منقول است از حدیث شریف بدیگر روایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل مینمایند قطع نظر از انکه از ما سبق ظاهر است و بیجا نکرد غباوت دیگر پیشند شاه ولی الله صاحب دہلوی در کتاب همعات گفته اند سوم آنکه انچه شارع بدان امر فرموده و بیان تخصیص فرموده و چیزی است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر ذکر زبانی است و جهر و خفیه که در حدیث مذکور شده هر دو قسم زبانی اند و چون نقل مبتدیان از ذکر زبانی بفکر خالص دشوار دیدند مشایخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال النبی صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا الخ علامه طحطاوی نوشته سئل العلامة محمد بن البرهنوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة حسنة استحسنها المسلمون وقال صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و در بحر جنید فرموده قال العرف ایضا حجة بالنص قال علیه السلام ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ **قوله** استدلال بدین اثر بر استحباب استحسان بهذا تا امریکه مختلف فیما بین العلما و المسلمین بوده باشد و منصوص از مجتهد است نباشد بوجوه باطل است الخ **اقول** مستندین صاحب رساله بر استحباب امریکه مخالف و مزاحم شرع نباشد با وجود عدم ثبوت اجماع و تنصیص مجتهدین سابقین بجهت استحسان چند از علما درین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته هذا و الکان بدعة الا انها مستحسنة وقد روی عن ابن مسعود ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن **قوله** در صورت عدم عهد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند زیرا که المسلمون جمع معرف بلام است و جمع معرف بلام مفید استغراق بود الخ **اقول** لام بصورت عدم عهد محتمل است که برای جنس بود چه لام برای جنس هم مستعمل باشد و از جنس افراد کامله که مجتهدین علما در دین اند مراد توانند شد

در صورت عدم وجه تعیین و امکان هر یک اختلاف است بعضی اصولیین جنس را مقدم وارند و بعضی استغراق را پس
در مسئله اختلافیه یک قول گرفته جزم به بطلان استدلال اکابر علما نمودن سفاهت است و ثانیاً در صورت استغراق هم
بلزوم بطلان استدلال جزم نتوان نمود پس ادعاء آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب معنی متبادر و شایع از حدیث
مذکور حسن هر مستحسن هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب منصور جمهور استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی بنابر مذهب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب ست
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین بتصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام مبطل معنی الجمعیة
کما هو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی انه اختلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
هل هو باق علی جمعیته او لا فکثیرون من ارباب العربیة الی الثانی وهو الحق فقوله لا اتزوج النساء و لا اتزوج امرأة
بمعنی فیصح شمول شمول الکلی للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی به ثبوت آن حکم برای افراد جزئیه شرعاً و
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تاهم در ثبوت حسن
مستحسنات جماعتی از ائمه دین مثل انعقاد مجلس ذکر شریف هیچگونه خللی لازم نیست از آنکه اگر استعمال جمع محلی بلام استغراق
برای کل فرد فرد یا جماعة جماعة و شمول آن بطور شمول کلی برای جزئیات جا بجا نمود تا البته تعلیق حکم بآن موجب تعلیق
بهر یک نمیگردید و صاحب رساله را بدلیل مجرد معرف بودن جمع ادعای الزام و ابطال استدلال هرسید و اذ لیس فلیس
و چگونه جرأت به الزام ابطال استدلال بجهت معرف بودن جمع و مفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه
کرام و دیگر ائمه عظام در صور جزئیه شرعیه استدلال بجمع معرف باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود و در مسلم گفته و ایضاً
شاع و ذاع احتجاجهم سلفاً و خلفاً بالعمومات من غیر نکیر الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدماء من الصحابة و تابعیهم
و المتأخرین و من بعدهم یحتجون فی الاحکام الشرعیة بالعمومات ای بالالفاظ الدالة علیه الخ باز در مسلم گفته و ذلک
کاحتجاج عمر رضی الله عنه علی ابی بکر رضی الله عنه فی قتال مانعی الزکاة بقوله امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله مقررة و احتج بقوله
الا بحقها و ابی بکر رضی الله عنه بقوله الائمة من قریش بقوله انا معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة هکذا فی الشرح
قوله و علم باتفاق جمیع مسلمین در ین زمان متعذر است الخ **اقول** کلام این است زلیف مخالف تحقیقات جمهور سلف
و لا مجرد معرف بودن جمع در هر صورت مستلزم و مقتضی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجموع باطل شود
چه اگر گفته آید امنا بما اوتی النبیون ای بما من عند الله مفاد متبادر از منقول بیان و تصدیق بهر کتاب داده شده هر یکی از
نه آنکه به قبیل ادعا تصدیق چیزیکه تمام انبیا را داده شده باشد و آن کتاب احد بر مجموع انبیا بالاتفاق نازل شده باشد مفاد
از منقول آن شد یا اگر گفته آید ما ترکه الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از منقول بحسب استعمال شایع همین است که متروک هر یکی صدقه است
و قابل تورث نیست لیس استدلال به صدقه بودن چیزیکه یا اهتروک صرف یک نبی یا بالخصوص باشد نه متروک مجموعه انبیا

و عدم جریان توریث دران قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجموع باشد و جمیع انبیا باتفاق انرا گذاشته باشند فقط
همان صدقه هست تا استدلال بر صورت جزئیه چیزیکه مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروک جمیع باطل گردد و یا اگر
گفته آید ما رواه الصحابة فهو مقبول فان الصحابة عدول مفادش همینکه مروی هر صحابی مقبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه آنکه
صرف انچه جمیع صحابه بالاتفاق روایت نموده باشند مقبولیت آن بر صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از مقبول
بر عدالت هر یک صحابی بر قبول روایتش باطل گردد یا اگر گفته آید ما ملکه المسلمون فهو معصوم مفاد متبادر ازین همین است که
هر مال هر هر فرد از مسلمین معصوم است و استدلال ازان بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است یا بر این طور ما ملک المسلم و ما ملکه
المسلمون فهو معصوم نه آنکه چیزیکه مملوک مجموع مسلمین باتفاق باشد صرف همان معصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود یا اگر گفته آید ما استحسنه المسلمون فهو حسن مفاد متبادرش همین است که مستحسنات هر مسلم حسن اند نه آنکه صرف مستحسنات جمیع
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد بالجمله مفاد متبادر حدیث مذکور را منظور
محلی بودن جمع حسب عرف عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمع محلی بلام استغراق علم باتفاق مجموع
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام و غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعیه خللی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش همینکه تعظیم هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد
و استدلال بان درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و منشا اشتباه صاحب رساله اینست که مجتهد [illegible]
فرق در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع برای تحقق حکم جمع محلی باللام در صورت استغراق ثبوت حکم صرف برای مجموع
بالاتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میداند و این قولیست مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و منطق و عربیت
و مخالف استعمال اکثر و شایع کتاب و سنت در مسلم الثبوت در بیان جمع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا سواء
و در شرح فرموده ای یبطل عنها الجمعیة و یصیر کالمفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استغراق الجمع لکل لا لکل فرد
و عند السکاکی من تتبعه استغراق المفرد اشمل لنا ما تقدم من الاستثناء والاجماع الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی المختار
الاجماع من الائمة الادبیة المنعقد منهم علی ان المفرد والجمع فی حالة الاستغراق سیان و لذلک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما یفسره استغراق المفرد و لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در مسلم
در دلایل سکاکی و متبعین او نوشته و ثانیا ان الحکم علی کل جماعة لا یستلزم الحکم علی کل فرد در جواب گفته قلنا یستلزم لغة
وان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در مسلم در مسئله قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة لا یقتضی اخذ شیء
من کل نوع نوشته و ثالثا ان عموم الجمع لیس کعموم کل و رد بانه قول فریق ثم اختلف فی انه لکل جماعة او لکل فرد و الحق هو
الثانی علامه عصام در اطول نوشته و استغراق المفرد اشمل ای استغراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی اللفظ او لا
کالجمع المحلی باللام الذی یبطل فیه معنی الجمعیة اشمل من الجمع بحسب المعنی الخ و هم در ان است و انما لم یتعرض لبیان کون استغراق

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان هذا البحث له لان استغراق الجمع المعرف باللام فی الاکثر لاحاطة کل فرد من الجنس لا لاحاطة
کل جمع جمیع صرح بذلک ائمة الاصول والنحو وصرح بتفسیر کل جمع معرف باللام بکل فرد دون کل جماعة جماعة ائمة التفسیر کلهم
الخ وسهو را فسنت ولانه ای الاسم المستغرق بمعنی کل فرد لا لمجموع الافراد الخ واهل منطق قاطبة الف ولام استغراق را سور
محصوره کلیه نوشته اند والف ولام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیه محصوره کلیه نخواهد بود ونیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع و برای آن اجماع مجموع لازم وضروری باشد تا عدم انتاج شکل اول لازم میگردد وکما لا یخفی علی من طالع مختصرات
المنطق پس اتفاق جمیع واجماع مجموع را در صورت عدم عهد برای جمع محلی باللام ضروری پنداشتن وبنا بران ادعا ربطلان
استدلال علما دین نمودن ومعنی کل فرد را بخیال بنا دردن سفاهت است اما ثانیا پس بر تقدیر تسلیم شرط علم اتفاق جمیع
مسلمین تقیید بامری که منصوص از مجتهدین است نباشد لغو است چه برین تقدیر امر یکه از مجتهدین است هم منصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب استحسان آنهم باطل خواهد گردید والدلیل الدلیل والبیان البیان اما ثالثا پس از عبارت شرح حسامی سند
آوردن درست نیست چه این کلام را شارح حسامی در ذیل مذهب اهل ظواهر آورده که میگویند لا اجماع الا للصحابه قوله و موید
استغراق است که در کتب اصول امثال این آثار در اوله حجیت اجماع در شمار ند الخ اقول او لا مجرد ثبوت استغراق چه ملازمت
دارد به بطلان استدلال فقها کرام وعلما اعلام ثانیا آوردن اهل اصول را دله حجیت حقیقت اجماع مستلزم آن نیست که در
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکه بر تقدیر حسن بودن مستحسن جماعتی از علما اعلام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدین است بدرجه اولی ثابت است پس هم استدلال اهل اصول تام وهم استدلال فقها کرام و
دیگر علما عظام قوله مراد از مسلمین درین حدیث افراد کامله الخ اقول اولا قبل ازین این حدیث را در صورت عهد محمول بر مجموع
صحابه و در صورت عدم عهد محمول بر اتفاق جمیع مسلمین و اجماع مجموع مجتهدین نموده و علم باتفاق جمیع را متعذر قرار داده
حالا در بیان صفحه اینهمه را فراموش کرده بلانزد و حکم مینماید که مراد افراد کامله اند و ثانیا آنچه از شیخ علی قاری و معین صفی که استدلال نموده
مطابق ادعا او نیست چه در آن تخصیص مجتهدین نیست بلکه علما کتاب و سنت و اعیان ایشان مذکور اند و اگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از سابق مینمود بطلان جمله خرافات او روشن میشد و عبارت ملا علی قاری اینست وما احسن فعل عمر بن عبد العزیز حیث جعل مکان سب اهل
البیت الصادر من بنی امیة فوق المنابر هذه الآیة الشریفة فی آخر الخطبة ان الله یامر بالعدل الآیة فهذه هی البدعة الحسنة بل السنة
المستحبة کما قال ابن مسعود فما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن المراد بالمسلمین زبدتهم وعمدتهم وهم العلماء بالکتاب والسنة الا تقیاء
عن الحرام والشبهة الخ پس ازینجا هم مراد بود خصوصیت صحابه که ایشان هم مراد بوده اند پس اجماع تمام اهل اسلام باطل گردید وآنچه مراد ازین قرار یافته صادق آن بر ائمه
دین از علما مستندین فقها و محدثین که استحسان عمل مولد فرموده اند مثل آفتاب ظاهر است و ثالثا اگر مراد بالتخصیص جتهاد استقلالی
وائمه قرون ثلثه است پس این تخصیص از تصریحات همان شیخ علی قاری و دیگر ائمه مستندین مردود است کما سبق و صحیح اگر تخصیص نیست
پس نزد اینها ثبوت نرسیده و در الغبا و عبارت مجالس الابرار که عدم اعتداد کلام غیر مجتهد مذکور است در بیان عبادات مستثنا هم منظور است

پس آن مستحسنات زہاد و عباد غیر مجتہدین کہ ہیچگونہ مخالفت باصول کتب معتبرہ نداشتہ باشند بلکہ داخل عمومات آنہا و موافق آنہا
باشند عدم اعتداد آنہا از قول مجالس لازم نمیگردد تا اسماعیلیہ را مفید باشد **قولہ** پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ **اقول**
اولا حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق مبنی است بر عدم فہم معنی لزوم چہ در صورتیکہ جماعتی از ائمۂ دین امری را کہ ہیچگونہ مخالفت
شریعت نباشد مستحسن داشتہ اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیدہ و بعد مدتی یکی دو کس از علما بغیر اقامت دلیل قوی مخالفتی
در حسن آن پیدا کردند پس در ینصورت برای اثبات حسن قول مستحسنین و ابطال ادعای مستقبحین استدلال بما رآه المسلمون حسنا فہو عند اللہ
حسن بر استحباب آن امر صحیح است و مستقبحین را بر قبح آن امر کہ بموجب حدیث شریف از استحسان ائمۂ دین حسن گردیدہ استدلال
بما رآه المسلمون قبیحاً درست نیست چہ حکم ما رآه المسلمون حسنا در ان امور نیست کہ قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم ما رآه المسلمون
قبیحا در آن امور نیست کہ حسن آن از شریعت ثابت نگردیدہ باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح مستقبحین بدلیل حدیث
شریف مذکور ثابت گردیدہ است پس ایشانرا استقباح آن جایز نبودہ است پس تعارض کجا لازم گردیدہ و ثانیا بر تقدیر تسلیم
لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر استحباب مستحسنات اختلافیہ تقیید منصوص بودن از مجتہدین لغو است **قولہ**
احتجاج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ **اقول** در صورت تعارض ترجیح ہم حسب تصریح مستندین صاحب رسالہ
موجود ملا علی قاری نوشتہ و من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلۃ ہو الصحۃ اما القول بالفساد او الکراہۃ فیحتاج الی دلیل الخ
علامہ شامی آوردہ ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لا بد لہما من دلیل بل
فی الاباحۃ التی ہی الاصل الخ پس امریکہ داخل اطلاق سند و یا عامہ شرعیہ باشد و ہیچگونہ مخالفت و مزاحمت نداشتہ باشد
در اں ترجیح خیر باشد البتہ استحسان آن راجح است بر استقباح **قولہ** علاوہ از محل نظر بودن شیخ عبد الحق از علماء راسخین الخ
اقول دیگران ہم این احتمال ذکر کردہ اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشتہ علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین ای الخلفاء
الاربعۃ ومن سار سیرتہم الخ وقد تقدم **قولہ** نقل رسالہ ناصر فاکہانی در رد رسالہ سیوطی الخ **اقول** قطع نظر از انکہ نام
ناصر مذکور ذکر نکردہ و وجود رسالہ مجہولہ اش از حوالہ کتب مشہورہ ثابت نگردیدہ تا معلوم میشد کہ ناصر مذکور لیاقت ذکر مقابلہ
سیوطی و ناصرین سیوطی درین مسئلہ مثل ملا علی قاری وغیرہ نزد اہل علم و انصاف دارد یا نہ اما آنچہ صاحب رسالہ از ناصر مذکور
نقل کردہ انکار اصل المولد ہذا فہو غیر ثابت بواحد من الادلۃ الشرعیۃ التی علیہا مدار الشرع وما احدث بعد عہد رسول اللہ
صلعم وکان کذلک فہو من البدعۃ السیئۃ التی یعاقب بہا صاحبہا لا من البدع الحسنۃ التی یثاب علیہا کما نص علیہ العلماء الخ
حالش اینکہ مرادش از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجہ مخصوص است پس این مقولہ حوالہ باطل است چہ علماء تخصیص
فرمودہ اند کہ چیزیکہ تحت عمومات سند دلالت شرعیہ مندرج باشد و مزاحم امور محمودہ شارع نباشد حسن است اگرچہ بوجہ
مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدای اعتا فیہ در مائۃ المسائل آوردہ قال الجزری فی النہایۃ البدعۃ بدعتان بدعۃ ہدی
و بدعۃ ضلالۃ فما کان فی خلاف ما امر اللہ بہ و رسولہ فہو فی حیز الذم و الانکار وما کان واقعا تحت عموم ما ندب اللہ الیہ و حض علیہ

او رسوله فهو فی خیر المدح انتهی و اگر عدم ثبوت بمعنی خروج از عموم مندوبات شرعیه و عدم اندراج و مخالفت و مزاحمت آن
مراد است پس البته علمای کرام تصریح به بدعت سیئه بودن آنچه امر فرموده اند اما بعین تقدیر اصل مولد را غیر ثابت یا منهی و مستحق
عقاب قرار داده اند کمال غوایت است کسانیکه مستحق عقاب بودن بدعت سیئه تنصیص کرده اند محققین همان کسان از ائمه دین
و علمای کاملین حسن بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعیه ثابت فرموده اند **قوله** پس در باب تقسیم
بدعت محل نزاع نبود الخ **اقول** کاش بدین اقرار هم قایم میگردید که از همین بطلان خرافات اسماعیلیه حسب قول شان ثبوت سیئه
اما معهذا بیباکانه میگوید لیکن قابل نزاع عدم عمل مولد از بدعات حسنه است الخ از منقول بثبوت رسید که صاحب رساله محض
دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علامه ابن حجر مکی و غیرهم بلا نزاع اقرار و تسلیم میسازد
پس با وجود صدق معنی بدعت حسنه حسب تعریف و تقسیم شان بر عمل مذکور و با وجود تصریح شان بهمین امر چرا مبنای بدعت و مخالفت
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقها و محدثین گو مجتهدین بالاستقلال معدود نباشند اما اینجا حاجت به اجتهاد
استقلالی است شامی در رد المحتار گفته الالحاق بما ورد فیه النص فی العلة التی فیها اخذ من النص لیس قیاسا الخ و تفصیل آن در
سابق مذکور و هرگاه که استحباب عبادت صوم در یوم الاثنین بقصد شکر ولادت بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
باقرار مستندین صاحب رساله از ائمه دین نصا منقول است الحاق جمیع الاول بیوم الاثنین الحاق سایر قربات و عبادات
بعبادت صوم بهان نیست که علت بودنش از نص باقرار ائمه دین از مستندین صاحب رساله است محتاج منصب اجتهاد استقلالی نیست و حکم
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحب رساله از مسائل غیر محدوده است موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما تداعی و
اجتماعی مردم برای خواندن یا شنیدن قصه ولادت کسی الخ **اقول** درین مقام حال تعریض بی ادبی بدینست که بیان هیچ کلمات
درین صحبت بر زبان می آرد و مطلق خوف خدا نمیدارد اجتماع اهل اسلام برای استماع ارهاصات و ذکر معجزات وقت ولادت حضرت
سرور انام علیه الصلوة و السلام که فرد مجالس ذکر نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت صوم نفل است پس بچه وجه تعبیر آن بلفظ
تشنیع و تقبیح اجتماع مردم برای شنیدن قصه ولادت کسی تعبیر کردن آبروی ایمان خود بردن است ماتة المسائل هم بودن ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع برای آن اقرار بتصریح نموده است **قوله** و تعیین عبادات مانند اعداد رکعات و نصب
الزکوة و مقادیر حدود و کفارات عقل را قدرتی و اختیاری نیست پس تعیین صوم الی قوله معدول از قیاس بود الخ **اقول** العجب
که برای اهتمام ابطال شرف ایام ولادت با برکت و انکار فضل مجالس اذکار پیا نوار گاهی در فن منطق و گاهی در فن اصول دیوانه وار
مرکب میرانند ما معنی یک لفظ هم نمیدانند مسلم آورده فصل فی الشرائط للقیاس منها الحکم الاصل ان یکون معقول المعنی بحر العلوم فرموده
ای جاید رک علیها لا کاعداد الرکعات و مقادیر الزکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشروط منها لحکم الاصل ان لا یکون معدولا عن
سنن القیاس ای یعقل معناه و یوجد فی اخر لا کما لم یعقل کاعداد الرکعات و الاطوفة و مقادیر الزکوة الخ پس هرگاه که علت استحباب صوم
اثنین یعنی بودن آن زمان ولادت و ذهب شکران نعمت باد آی عبادت حضرت رب العزت باظهار ائمه دین و اقرار مستندین صاحب رساله

تخصیص حضرت شارع مدرک و معلوم عقل است و ہمان امر در ربیع الاول محافل الخ کار حضرت خیر البشر صلعم باقرار مستندین صاحب رساله
موجود اند پس صوم اثنین یا سعدوں از قیاس گرفتن و در سلک انشاء اللہ اعداد رکعات وغیرہ سفتن کلامی ست ناتمام و خیالی ست خام بعض سفہا
که تعبدی بودن مجرد اصل صوم پیش حق آمده اند و این را مانع استحباب ایام دیگر عبادات بقصد اداء شکر این نعمت می پندارند پس اینہم جہالتی
بیش نیست تعبدی بودن کدام امری مستلزم آن نیست که علی الاطلاق در ہیچ امر در ہیچ مقام باوجود ظہور تعلیل و وجود علت قیاس ممنوع
باشد و مختصرات کتب فقہیہ مثل شرح منیۃ المصلی وغیرہ باید دید که لزوم صدقہ تطوع و صوم تطوع را بقیاس حج و عمرہ ثابت و مدلل
فرموده اند حالانکه اصل حج و عمرہ تعبدی محض بوده اند **قوله** تکرار اداء شکر نعمت بعد انقضاء مدت کثیره از زمان حصول الی
قوله مخالف عقل خالص از مشتبہات ہم است الخ **اقول** اولا این دعوی مصادره علی المطلوب است و ثانیاً درین مقام تصریح است بر
بدیہی خود چیزی که حضرت شارع که اعقل عقلا اولین و آخرین بوده اند بران عمل نموده اند و تعلیل آن بیان فرموده اند آنرا از مشتبہات
وہم و بی دلیل محض قرار دادن خبط بعقل خود کشیدن ست **قوله** شاه مذکور از احداث این عمل شر بفحوای من سن سنۃ سیئۃ
خود را محرز سیئات ساختند الخ **اقول** اولا باید دید که درین مقام احداث را داخل سن سیئه گردانند و آنچه در ما سبق خود
گفته بود ہمه فراموش کرده و ثانیاً جواب این ہمه تطویل لاطائل سابق باید دید **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول
سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** ہرگاه که لازم نبودن نفی وجود از نفی علم تسلیم کرده چگونه مضرت بقا کجا نی
نخواہد رسید چه اثبات حرمت و کراہت ہم حکمی است از احکام شرع پس از مجرد عدم علم اصلی خاص برای آنکه در عمومات مندوبہ شرعیه
مندرج و داخل باشد و ہیچگونه مزاحمت و مخالفت حدود دین دران نباشد جزم بہیچ حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
صاحب رساله اگر این حکم را افترا بر او تعالی گویند درست است کما مر فافہم **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول ما لا اصل له الا ان
الذان استحبہا ہو وابن حجر فلیس باصلین لان الاصل ما نص علیه مجتهد من مجتهدی الامة الخ **اقول** سابق ازین از اقوال
مستندین صاحب رساله ثابت گردیده که برای استحسان بدعات حسنه که مدار آن بر اندراج تحت عمومات مندوبات و مشروعیت و عدم
مزاحمت و مخالفت حدود شرعیه است منصب اجتہاد یا تنصیص مجتهدین سابقین ضروری نیست حالا در ینجا سند دیگر باید شنید
مولوی خرم علی سہارنپوری در ترجمه قول الجمیل شاه ولی الله صاحب دہلوی از شاه عبد العزیز صاحب علیہما الرحمه در بحث آستین
انداختن در گلو وقت دعا که از بعض مشایخ منقول است می آرد مولانا نے فرمایا کہ بعض نا واقفون نے اعتراض کیا ہے آستین
گردن میں ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب ردا یعنی چادر کا الٹنا
پلٹنا نماز استسقا میں رسول علیه السلام سے ثابت ہے تا حال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن میں ڈالنا اظہار عجز
اظہار کیواسطے یعنی تضرع کے یا واسطے گردش حال کے حصول مقصود کے کیونکر ناجائز ہوگا الخ بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه
منضبطه عدم مزاحمت اکابر علما دین از عہد مجتهدین تا شاه ولی الله صاحب و شاه عبد العزیز صاحب بلکه تا اصحاب اربعین باوجود
عدم ماثوریت آن امور بخصوصہا از تنصیص مجتهدین سابقین نبوده آمده اند اگرچه موافق سماعیلیه اینہمه علما را تعالیم اسلام

گمراه باشند و از عجایب هفوات استاذ بحث درین مقام برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبارت طویله
لاطایله بر حاشیه رساله مرقوم است که خلاصه اش اینکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش است چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
فصامه موسی شکرا لله فنحن نصومه فقال صلعم فنحن احق و اولی بموسی منکم پس صوم آنحضرت صلعم برای موافقت حضرت موسی بوده نه آنکه ابتداءً
مثل این امر برای منّ حضرت حق در یوم معین از ابداء نعمت و دفع نقمت از آنحضرت بظهور رسیده کما نهم عجب است که با وجود خدمت حدیث روایت
صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و نیز ما کان مامورا باتباع الانبیاء من قبله و حینئذ لا حجة فی الحدیث لمن جوّز السرور من غیر
تجدید النعم تمسکا بصومه لان صومه کان لاتباعه موسی علیه السلام لا لاستبشاره بنجاته و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن الحجر فی
استدلالهما الخ ملخصا **اقول** الله الله این چه لیاقت است و چه کم حوصلگی است از خواندن مشکوة شریف خود را محدث قرار داده
و در پی گستاخی اکابر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان دین و اسلام افتادن خیالی است خام و سودای است نا تمام
حافظ ابو الفضل ابن الحجر و امام سیوطی استدلال خود را بجا بر بودن صوم آنحضرت بمخالفت حضرت موسی علیه السلام منتهی نموده اند تا از
بودن الصوم بجهت موافقت استدلال شان مخدوش گردیده و طعن بر شان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده
صحیح گردیده حالانکه هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم معین بشکریه نعمت و استبشار عبادت صوم برای او تعالی بجا آورده اند
و آنحضرت صلعم در مثل آن روز که فاصله صدها سال در آنست بی تجدد نعمت ادای شکران نعمت سابقه که در مثل آن روز شده بود بموافقت
حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل مقصود حافظ ابن حجر و غیره به ثبوت رسید و استبعاد منکران مردود گردیده اند
انراعنی بودن صوم آنحضرت برای ادای شکر نعمتی که در آن روز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
آن بشکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صرف از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم تصریح
فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال امام الطحاوی بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انما صامه شکرا لله عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض
و فیه بحث لانه لقایل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه الامر الجید و عن الفرار
یدل علی الوجوب و کونه صلعم صامه شکرا لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ هو
ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول هذا المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب و لا سنة و لا اثر و لا اجماع کان مخالفا لها
و رد الهالك الخ **اقول** قطع نظر از تنصیص علمای کرام در بیان کفایت ثبوت اصل عام عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول
امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طور که چیزیکه محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع صریح
است در اینکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از ینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص
برای آن هیچ در کتاب موجود نباشد اما در سنت باشد آنرا مخالف کتاب باید گویند و امریکه وجود اصل مخصوص برای آن در کتاب
و سنت نباشد اما در اجماع واقع باشد آنرا مخالف کتاب و سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره یعنی حرف ادنی

وعمل مولد را مخالف کتاب سنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** لا تحسن اظهار الفرح بولادته صلی الله علیه وسلم سید و خاتمه
فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات واهیه جهالت است از مضامین احادیث صریحه صحیحه حضرت
سید المرسلین که ایمه دین استحسان مجلس ذکر مبارک و ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
بتخصیص تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بتصریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت است
همچنان یوم وفاتست مع هذا ادای عبادت صوم برای تادیه شکر نعمت مشروع است و اظهار جزع و حزن دنیا جهت وران
غیر مشروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی مشرف زیارت پس این مزاحم حسن ادای شکر آن نعمت نیست
افسوس که صاحب رساله را قول لمة المسائل یاد نماند ورنه قول ناصر مجهول بر زبان نمی آورد افسوس بر افسوس آنکه ناصر را
منقول علامه ابن حاج منصور بخیال نگذشت قصد نصرت ابن حاج نموده بر امام سیوطی اعتراض کردن جمع بین المتنافیین است
قوله ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول لابن الحاج بل حاصله ذم عمل المولود بان اللائق بهذا الزمان هو زیادة العبادات
والخیرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده وکان یجب ان یزاد فیه من العبادة والخیر شکرا علی ما اولانا به
من هذه النعمة العظیمة وان کان النبی علیه السلام لم یزد فیه علی غیره من الشهور شیئا الی آخره و بعد ازان گفته فتشریف هذا الیوم متضمن
لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و بعد ازانست الا تری ان صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه
صلعم ولد فیه فعلی هذا ینبغی انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللایق به اتباعا له صلعم
فی کونه یخص الاوقات الفاضلة الخ و بعد ازان فرموده فعلی هذا تعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیات
فیه والصدقات وغیر ذلک من القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه به نصرت علامه ابن حاج دم زند اگر موافقت علامه ابن
حاج باستحباب زیادت خیرات و عبادات در خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیادت
آنحضرت صلعم و نیز باستحقاق این ماه مبارک تشریف و تخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قایل باشد درینصورت او
مخاصمت لفظی با امام سیوطی محض خطاست و اگر اینهمه را ضلالت و مخالف ادله شریعت میداند چنانچه از مقال ناصر مجهول
و ناصرین ناصر مذکور هویداست درینصورت نام نصرت بر زبان آوردن محض بیجا بلکه مخالف عقل و حیاست **قوله** لا تناقض فی الکلام
فانه حث فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم والصلوة والتصدق علی الفقراء بدون جمع الناس و تذکرة قصة المیلاد الخ
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی و باز نسبت نمودن آن بدان بحت کذب و افتراست علامه ابن
حاج در کلام سابق که باستحباب زیادت خیرات و عبادات برای شکر حث نموده و قایل تعظیم ماه مبارک باعمال زاکیات و صدقات
و غیر ذلک من القربات گردیده هرگز انرا مقید بقید بدون تذکرة قصة المیلاد و قید بدون جمع الناس نموده چگونه استحباب
قربات مقید باین قید میتواند شد حالانکه عموم قربات و خیرات مجالس وعظ و ذکر و محافل میلاد و اجتماع اهل اسلام برای
دعا و صلوة و فضائل خیر الانام را هم شامل است و همچنان اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قران و تداعی برای حصول برکت دعا

وختم آن اما شرف مجالس ذکر خیر پس از انجمله آنکه روایت کرده مسلم لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة
ونزلت علیهم السکینة وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث صاحب ترجمه مشارق الانوار که از مستندین طائفه ست گفته قران اور حدیث
پڑھنا خدا کا نام لینا لوگوں کو وعظ و نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر میں داخل ہیں الخ ونیز مسلم روایت کرده عن ابی سعید
قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد فقال ما اجلسکم قالوا جلسنا نذکر الله قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا والله ما اجلسنا
غیره قال اما انی لم استحلفکم تهمة لکم وما کان احد بمنزلتی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثا منی وان رسول الله صلعم خرج علی حلقة من
اصحابه فقال ما اجلسکم ههنا قالوا جلسنا نذکر الله ونحمده علی ما هدانا للاسلام ومن به علینا قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا والله
ما اجلسنا الا ذلک قال اما انی لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل فاخبرنی ان الله یباهی بکم الملائکة الحدیث ونیز مسلم روایت
کرده ان لله ملائکة سیارة یبتغون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم وحف بعضهم بعضا باجنحتهم الحدیث
ودر دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فیه علی محمد صلعم الا قامت منه رائحة طیبة حتی یبلغ عنان السماء فتقول الملائکة
هذا مجلس صلی فیه علی محمد صلعم اما اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قران وحصول برکت ختم آن پس از انجمله آنکه مسلم روایت
کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله ویتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکینة والرحمة وحفتهم الملائکة
وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث وملا علی قاری در شرح عین العلم آورده وعن الحاکم بن عتیبة قال کان مجاهد وابن ابی لبابة
یعرضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی والی سلمة بن کهیل فقالوا انا کنا نعرض المصاحف
فاردنا ان نختم الیوم فاحببنا ان تشهدانا فانه کان یقال اذا ختم القران نزلت الرحمة عند خاتمته رواه ابو شیبة فی مصنفه
ابوبکر بن داؤد فی کتاب المصاحف بسند صحیح الخ بالجملة انکار بودن این امور از قربات وخیرات انکار احادیث وآثار است ونیز حدیث
در کلام لاحق ابن حاج تفرقه ما بین الصلوة والتصدق وما بین جمع ناس و ذکر حال میلاد ونفس مینا وآنحضرت صلعم نمودن صریح
بکلام سابق منافقت ثابت کردن است چنانکه تطوع صلوة وتصدق برای شکر نعمت عظیمه وتعظیم خصوص شهر مبارک از
قربات است همچنان اجتماع اهل اسلام برای قرات قران واجتماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زاکیات است وهمچنان است اطعام
اهل اسلام وایصال ثواب طعام بالجملة فرحت ولادت با برکت واظهار سرور بذکر ظهور آن نعمت واجتماع برای ذکر شریف
داخل اصول شریعت است که صاحب مائة المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از نیت مولد اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه
وتعظیم ماه مبارک بدین جهت وادای انواع عبارت مراد است بودن نیت صالح در هر دو برابر است هیچگونه فرقی نیست واگر معنی دیگر
مراد باشد تا ناصرین آن معنی مع وجه قبح آن بیان نمایند که تفتیش نموده آید اما اینجا این ناصر مجهول نیت مولد را تذکره جمع
قصه میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نموده اولا که آن تفسیر لفظ نیت قرار دادن غیر مقبول است دوم این ذکر شریف را برای
برای اجتماع از امناط قبح قرار دادن وجه خاص برای قبح آن بیان نمودن محض فضول نامعقول است اگر ناصرین ناصر نزد
علما برای اثبات قبح ذکر شریف واجتماع اهل اسلام برای استماع اوصاف وفضائل حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه وعلی آله

و اصحابه احبابه وسلم بازشبهه قدیمه عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم بنا بر مذهب عامه طایفه اسماعیلیه یا عدم نقل از قرون ثلثه
بنا بر مذهب بعض طایفه نجدیه بمین پیش کنند تا اولاً تعظیم خصوص ماه مبارک و استحباب ادات خیرات و اعمال زکیات از صلات
و غیر ذلک من القربات بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون ثلثه نقل نمایند و ثانیاً دلیل اندراج
اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال زاکیات و افعال قربات از ما خواهند
و بی این امر دعوی نصرت علامه ممدوح نمودن قابل بحث و التفات اهل علم نیست **قوله** همین سخاوی در توهین شیخ عربی الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن بر اغیار اهل حقایق کما حقها نافهمیده بجهت چندی از علماء کرام حمل
بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات وارد فرموده اند اما جهابذه محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصلاً واقف شده اند
کتب و رسایل کثیره در رفع اعتراضات تصنیف نمودند بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ بر خلاف نسخ مصححه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بر آن
مطلع نشدند و آن کلمات محرفه را مخالف شرع شریف دیدند رد آن فرمودند پس همه اینها معذور بلکه ماجور اند و شواهد این همه
از کبار متقدمین و مستندین حضرات رساله نقل خواهم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزری یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چه این اکابر
ائمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بجهت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و اقفین مرجح دانسته آید لازم نیست که در مسایل فقه و حدیث هم مستند و با قوال شان مردود باشد
و تسوی ایشان نسبت استحسان ضلالت نموده آید و ازین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه هفتاد و هفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام حضرات اشباع را الزام غیر لازم داده حالا چندی از شواهد آنچه در ما سبق گفتم باید شنید در در مختار
از علامه مفتی ابو السعود در بیان حال فصوص الحکم آورده نعم فیه کلمات تباین الشریعة و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع
لکنا تیقنا ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما اثنی علی الشیخ
بفضل و صافه غیر انه وقع له فی بعض کتبه کلمات کثیرة اشکلت ظواهرها فکانت سبباً لاعراض کثیر ممن لا یحسن الظن به و لم
یقولوا کما قال غیرهم من الجهابذة المحققین ان ما وهمته تلک الظواهر لیس مراداً و انما المراد امور اصطلح علیها متاخروا اهل
الطریق الخ امام نابلسی در مطالب فیه آورده و فی طبقات الشعرانی اجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلالته فی
سائر العلوم و ما انکر علیه منکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الریاضة و قد ترجمه
الشیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایة الکبری و لقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارفین و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام
ینکر علیه کثیراً فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة القطبیة الخ ملخصاً شعرانی در کتاب
الیواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیداً بالکتاب و السنة و یقول کل من رمی میزان الشریعة من یده لحظة

بلکہ جمیع عالم لیفہمہا الناس من کلامہ انما ہو لعلو مرتبتہ وجمیع ما عارض من کلامہ الشریعۃ فہو مدسوس علیہ کما اخبرنی بذلک الشیخ ابو طاہر
المغربی نزیل المدینۃ المنورۃ ثم اخرج لی نسخۃ الفتوحات التی قابلہا علی نسخۃ الشیخ التی بخطہ فلم ار فیہا شیئا مما کنت توقفت
فیہ وحذفتہ حین اختصرت الفتوحات الخ و ہمدر الست اما من اثنی علی الشیخ رحمہ اللہ تعالیٰ من العلماء فقد کان الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
یعتقدہ غایۃ الاعتقاد و ینکر علی من ینکر علی الشیخ و یقول لم یزل العلماء یکبین علی الاعتقاد فی الشیخ الی ان اراد اللہ تعالیٰ ما
اراد من انتصاب شخص من الیمن یسمی جلال الدین بن الخیاط فکتب المسائل فی درج و ارسلہا الی العلماء ببلاد الاسلام و قال ہذہ
عقاید محی الدین بن العربی و ذکر فیہا عقاید زائغۃ و مسائل خارقۃ لاجماع المسلمین فکتب العلماء علی ذلک بحسب السوال اشنعوا علی
معتقد ذلک الشیخ عن ذلک کلہ بمعزل قال الفیروزآبادی فلا ادری او جد ابن الخیاط تلک المسائل فی کتاب مدسوس علی الشیخ
او فہمہا ہو من کلام الشیخ علی خلاف مرادہ الخ و ہمدر الست و ممن اثنی علیہ ایضاً الشیخ کمال الدین و کذلک الشیخ قطب الدین
الحموی و کذلک الشیخ قطب الشیرازی و ممن اثنی علیہ ایضاً الشیخ فخر الدین الرازی الخ و ممن اثنی علیہ من شایخنا الشیخ محمد
بن المغربی الشاذلی شیخ الجلال السیوطی الخ و ہمدر الست قال قد شرح کتاب الفصوص جماعۃ من الاعلام الشافعیۃ
و غیرہم منہم الشیخ بدر الدین بن جماعۃ الخ و ہمدر الست قال الفیروزآبادی و بالجملۃ فما انکر علی الشیخ الا بعض الفقہاء الفسیح
الذین لا حظ لہم فی مشرب المحققین اما جمہور العلماء الصوفیۃ فقد اقروا بانہ امام اہل التحقیق و التوحید و انہ فی العلوم الظاہرۃ
وحید الخ و ہمدر الست قال الشیخ سراج الدین المخزومی و قد بلغنا ان الشیخ تقی الدین تکلم فی شرحہ للمنہاج فی حق الشیخ
بکلمۃ ثم استغفر اللہ بعد ذلک و ضرب علیہا فمن وجدہا فی بعض النسخ فلیضرب علیہا الخ اگر تفحص نمودہ آید شواہد این مبحث
بکثرت توان یافت و دیں جا حاجتی بتطویل کہ کتب شاہ ولی اللہ دہلوی از مناقب کمال شیخ و تحقیق و تصحیح اقوال وی مالا مال است
و اگر صاحب رسالہ را بدین ہم تسلی نیاید باید ببیند کہ در رسایل مولوی حیدر علی تونکی اعلم علماء طایفہ مدح شیخ و استناد باقوال
وی موجود است و شیخ را از کاملین مخالفین او را از ناقصین شمردہ **قولہ** اکثر این رجال مجہول اند الخ **اقول** اگر نزد این
نجدی مجہول بجہت نا واقفی وی علمی مجہول اند مضائقہ ندارد کہ حسب قول مستندین معتمدین او مثل صاحب سیرت شامی و
ملا علی قاری و غیرہما مستند اند و مقبول چنانچہ حضرات کہ علماء متبحرین سند از او شان بگیرند مجہول قرار یابند و صاحب
معتمد مصری و ناصر فاکہانی و صاحب شرح عینیہ الہیہ و غیرہم بلا تردد مستند و مقبول و حجت باشند **قولہ** چنانچہ در رسالہ مختصر
رد وحدت وجود نوشتہ الخ **اقول** مسئلہ وحدت وجود از ادق دقایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگری
از مستندین متبحرین علوم فقہ و غیرہ بجہت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن مسئلہ و دیگر مسایل حقایق نرسیدہ بر صوفیہ
کرام اعتراض نمایند مضائقہ ندارد کہ دیگر محققان قرن از زمان شیخ تا شاہ ولی اللہ دہلوی و شاہ عبد العزیز و مولوی شیخ اللہ
صاحب و غیرہم فتاوی و مسائل مستقلہ مثل مکتوب مدنی و رسایل دفع الباطل و غیرہ درین باب تصنیف کردہ حقیقت تحقیقت این
مسئلہ باثبات رسانیدہ اند و شبہات لزوم اتحاد و حلول کہ نا واقفان الزام بآن دادہ اند رفع گردانیدہ اند چنانچہ رسالہ

باید کہ تنبیہ السفیہ و سیف المسلول وغیرہ رد روافض کہ معروف و مروج اند مطالعہ نماید قطع نظر ازاینہمہ عدم اطلاع ملا علی قاری وغیرہ از علماء کرام بر حقیقت مسئلہ فن حقایق مستلزم آن نیست کہ تحقیقات آن محققین در باب احکام فقہیہ وحدیثیہ ہم قابل استنا و نمانند و مردود باشند و نسبت ضلالت بآن ائمہ نمودہ آید کہ لکل فن رجال **قولہ** قسطلانی الخ **اقول** رفع جملہ اوہام از ماسبق باید دریافت استحسان فرمودن امام قسطلانی عمل مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسنہ وسیئہ از ہمان مواہب لدنی ثابت است کہ بیخ دین اسماعیلیہ میکند **قولہ** بیان حاصل روایت ترمذی بعطف دفع مطاعن بر بیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیرا کہ در روایت ترمذی شک راوی است در تعیین یکی ازین نہ جمع ہر دو الخ **اقول** منشاء این ازبان درازی نیست مگر جہل از معانی الفاظ چہ بر تقدیر روایت بیانِ فتح ہم ذکر مدائح و مفاخر آنجناب است اینکہ ان روایت مخالف عقیدہ او حضرت محدث دہلوی در مدارج النبوۃ فرمودہ و آنحضرت مینہاد برائے حسان بن ثابت منبر در مسجد کہ می ایستاد برآں مدح آنحضرت و ہجو دشمنان وے می فرمود آنحضرت ان اللہ یؤید حسانا بروح القدس مادام ینافح عن رسول اللہ و در روایتی یفاخر الخ **قولہ** ثبوت قیام برائے تعظیم الی قولہ غلط است الخ **اقول** منشاء ہجو کذب صریح و قول باطل و باعث ہمہ تطویل لاطائل نیست مگر چہار امر اوّل جہل از روایات مستندہ فقہا و محدثین دوم بیخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جماہیر ائمہ عظام از محدثین و فقہاء کرام چہارم تحریف و تلبیس در ذکر عبارات علماء کرام اما امر اوّل پس بدانکہ امام نووی در اذکار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام برائے اکرام و احترام نوشتہ و علی ہذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا وذکرت فیہ الاحادیث والآثار واحوال السلف وافعالہم الدالۃ علی ما ذکرتہ وذکرت فیہ ما خالفہا واوضحت الجواب عنہ فمن اشکل علیہ شیٔ من ذلک ورغب فی مطالعۃ ذلک الجزء رجوت ان یزول اشکالہ انشاء اللہ تعالی علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ کان صلعم یکرم من یدخل علیہ بالقیام لہ وبذل الفقہ الی آخرہ و قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ وعن عمرو بن السائب ان رسول اللہ صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعۃ فوضع لہ بعض ثوبہ فقعد علیہ ثم اقبلت امہ فوضع لہا ثوبہ من جانبہ الآخر فجلست علیہ ثم اقبل اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول اللہ صلعم فاجلسہ بین یدیہ الخ علامہ خفاجی در شرح بذیل این حدیث شریف فرمودہ وفیہ دلیل علی انہ یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم خلافا لمن قال انہ مکروہ مطلقا الخ در تفسیر عزیزی در آخر سورہ واللیل آوردہ کہ حضرت ابوبکر رض تشریف آوردند پیش آنحضرت صلعم برخاستند و پیشانی ایشان بوسہ دادند الخ اما امر ثانی پس بدانکہ شاہ ولی اللہ دہلوی در حجۃ اللہ البالغہ بعد ذکر ورود احادیث مختلفہ نوشتہ و عندی لا اختلاف فیہا فی الحقیقۃ فان المعانی التی یدور علیہا الامر والنہی مختلفۃ فان العجم کان من امرہم ان یقوم الخدم بین ایدی سادتہم وہو من افراطہم فی التعظیم حتی کاد یلحق بحیاتہم الشرک فنہوا عنہ والی ہذا وقعت الاشارۃ فی قولہ علیہ الصلوۃ والسلام کما یقوم الاعاجم وقولہ علیہ السلام من سرہ ان یتمثل لہ الرجال بین یدیہ مثولا اذا انتصبت قیاما للخدمۃ اما اذا کان اہتزازا اکراما وتطییبا لقلبہ من غیر ان یتمثل فلا باس بہ الخ علامہ خفاجی در شرح شفا بذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم ذکر اختلاف کہ می فرماید والاحسن ما قالہ القاضی زکریا فی شرح الروض انہ مستحب لاہل العلم والصلاح والحکام العدول والذین

اذا اخشی من ترکه ضررا و یستحب لمن قدم من سفره لذوی الاحترام تکریما و برابهم و یدل علی ذلک قوله صلعم للانصار لما قدم علیهم
سعد رضی قوموا الی سیدکم والمنہی عنه انما ہو ما کان علی سبیل الریاء والتکبر و حمل حدیث سعد علی انه کان مریضا و قدم راکبا
فامرہم صلعم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابته خلاف الظاہر کما مر و قد فعله صلعم و کان یقوم لفاطمة اذا جاءته و انما نہاہم
لئلا یظنوه سنة و یتخذوه عادة الخ و امام نووی در رساله قیام ذیل حدیث ابن سمره آورده و اما الحدیث الثانی فقد اوسع
الناس فی الاحتجاج به والجواب عنه من اوجه الاصح والاولی ان معناه الصریح الظاہر منه الزجر الاکید والوعید الشدید للانسان
ان یحب قیام الناس له ولیس فیه تعرض للقیام بنہی ولا غیره وہذا متفق علیه فالمنہی عنه ہو محبة القیام فاذا کان معنی الحدیث
ما ذکرنا فمدار التحریم علی المحبة فلا یصح الاحتجاج بہذا الحدیث الخ اما آنچه صاحب رساله آورده که حضرت معاویه رضی و حضرت
ابن زبیر رضی و حضرت ابن صفوان در ملاقات قیام حکم جلوس نموده اند و حدیث ابن سمره روایت فرموده پس دلالت ندارد بر آنکه مجرد قیام
برای تعظیم و اکرام حرام است بلکه ظاہر آنست که حضرت معاویه رضی بدین خیال حکم جلوس فرموده اند که مبادا حضرت شان اسرور
از قیام پیدا گردد و در کتب احادیث خود قیام حضرت معاویه رضی برای اہل شرف ثابت است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمة در
شفا آورده و بلغ معاویة ان کابس بن ربیعة یشبه رسول الله صلعم فلما دخل علیه من باب الدار قام عن سریره و تلقاه و قبل بین
عینیه و اقطعه المرغاب لشبهه صورة رسول الله صلعم علامه خفاجی فرموده ای کل ما فعله معاویة رضی من تعظیمه للمشابهة له الخ و ہمچنان
از حضرت سفیان که یکی از رواة این حدیث اند قیام برای اکرام کرام ثابت است ملا علی قاری در مرقاة آورده و لما اتی سفیان
الثوری فاجتمع الیه الناس لغرابته مجاورا ابو حنیفه فقام الیه سفیان واکرمه واقعده مکانه و قعد بین یدیه و لما تفرق الناس
قال اصحاب سفیان رایناک فعلت شیئا عجیبا قال ہذا رجل من العلم بمکان فان لم اقم لعلمه قمت لسنه وان لم اقم لسنه قمت لفقهه وان لم اقم لفقهه قمت
لورعه الخ اما امر ثالث پس باید دانست در حاشیه صحیح بخاری مطبوعه مطبع مولوی احمد علی بذیل حدیث قوموا الی سیدکم آورده
فیه استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج به الجماہیر لاکرام اہل الفضل بالقیام اذا اقبلوا اما القیام المنہی عنه
فانما ہو فیمن یقومون علیه وہو جالس قیاما طول جلوسه انتہی مختصرا قال النووی ہذا القیام للقادم من اہل الفضل مستحب و لیس
بمنہی عنه کما توہم الی آخره در غنیة المستملی گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ و در درمختار
فرموده و فی الوہبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته
ای ان کان ممن یستحق التعظیم قال فی القنیة قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجیء تعظیما لا یکره
اذا کان ممن یستحق التعظیم و فی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة القیام لمن قام له الخ و فتاوی سمرقند
قوم یقرءون القرآن من المصحف او یقرأ الرجل الواحد فدخل علیه احد من الاجلة والاشراف فقام القاری لاجله قالوا ان
دخل علیه عالم او ابوه او استاذه جاز له ان یقوم لاجله و ما سوی ذلک لا یجوز الخ و ہمچنان است در عالمگیری اما امر رابع پس از جمله
شبہاتیکه از شرح الصدور امام سیوطی آورده و نازع فیه طائفة الخ و عبارت ما سبق را ترک نموده حالانکه از ما سبق

تصحیح و تکو نوازش علی امینیت قوله قوموا الی سیدکم احتج المصنف البخاری ومسلم علی مشروعیة القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا ونازعه فیه طائفة الخ واز انجمله آنکه گفته در مطالب المؤمنین نوشته حالانکه محدث دهلوی در لمعات
فرموده وفی مطالب المؤمنین لایکره قیام الجالس لمن دخل علیه تعظیما والقیام لیس بمکروه لعینه وانما المکروه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام وقام لایکره الخ واز انجمله آنکه گفته شیخ ابوحامد غزالی در احیا نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی فهم مطلب محض تلبیس است چه کسانیکه قیام جایز بلکه مستحب فرموده اند ایشان
هم موافق احیا نوشته اند امام نووی در اذکار نوشته واما اکرام الداخل بالقیام فالذی نختاره انه مستحب لمن کان فیه فضله الی قوله
ویکون هذا القیام للبر والاحترام لا للریاء والاعظام الخ واز همین جا این هم حسب اقرار کلام حجة الاسلام که برای سند خود آورده
بثبوت رسید که روایاتیکه از انها محبت طالب بنهی قیام مفهوم میگردد حسب اقرار مستندش ازان نهی قیام تکریم واکرام ثابت نیست
واز انجمله آنکه گفته شیخ عبدالحق در لمعات شرح مشکوة نوشته الخ صرف بنقل بعض اکتفا نمودن ومذهب صحیح را که همان شیخ عبدالحق
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس عظیم است وکید شنیع است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
والصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جایز الخ وبعد ذکر حدیث من سره نوشته قالوا انما هذا
اذا طلب من احد ما و لم یطلب ولم یتوقع ان یقوم له فقام احد من تلقاء نفسه طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاء فی حدیث انس من کراهته صلی الله علیه وآله وسلم فانما هی من جهة الاتحاد والموجب لرفع التکلف
والحشمة اللتی عنه وقال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه
صریح الخ **قوله** عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب قول مستندین صاحب رساله هرگز ایام موجب استنکاف وثبت کراهت
نیست فضلا عن الحرمة چه برای استحباب آن اندراجش در عمومات تکریم واکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم مزاحمتش با مور محدوده شرعیه
کفایت میکند بلکه بجهت استحسان علمای دین و عدم مخالفت شرعیه رواج و معتاد حرمین طیبین و غیرها از عامه بلاد اسلامیه اگر این
عمل را موافق تحقیق مستندین صاحب رساله سنت گویند بجاست چنانچه حضرت امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت در اداب وجد فرموده
و این همه اگر چه بدعت است واز صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد بلکه بدعتی که مذموم
آن که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی بود با ایشان مخالفت کردن در اخلاق
ایشان بدخوئی بود ورسول الله صلعم فرمود خالقوا الناس باخلاقهم وچون این مردم بدین موافقت شاد شوند موافقت ایشان
سنت بود الخ **قوله** مراد از مخالفت در تفسیر بدعت سیئة الخ **اقول** سابقا گذشته که انچه اسماعیلیه مراد میگیرند یعنی
فعلی را که بالخصوص هیئت کذائیه آن حضرت صلعم امر آن نفرموده باشد مخالف سنت قرار میدهند و برای اثبات این دعوی فکر
هر رطب و یابس میکنند و امور را که مندرج در عمومات مندوبات اند هیچگونه مزاحمت با امور محدوده شارع ندارند ضلالت
قرار داده علمای دین و ائمه مسلمین را گمراه میگویند این ادعا محض فاسد و باطل است حالا شاهدی دیگر برای بطلان آن ادعا

باید شنید در صراط المستقیم گفته آنحضرت صلعم در شب برات تنهائی بی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف برده و دعا فرموده کسی
از صحابه را امر نفرموده که درین شب بمقابر باید رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته در شب برات
در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره کند او را بمخالفت پیغمبر صلعم ملام کردن نمیرسد الخ **قوله** تعمیم بدعت حسنه از وجود اصل
و نظیر و عدم وجود آن ظاهر البطلان است الخ **اقول** منشا این نزاع نیست مگر تجاهل از نزاع عامه طایفه مخفی نیست که از تقریر
صاحب شرعة الاسلام ظاهر است که لفظ اصل را سه معنی است یافته شدن اصل به معنی برای جمله بدعات حسنه ضرور نیست ورنه حکم استحباب
ائمه اعلام در بسیاری از مستحبات باطل شود و در اقوال مذکوره سابقا اصل بمعنی ثالث است چنانچه از مجمع البحار وغیره سابقا نقل
کرده ایم و از مثالیکه قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
و مخالفت و بدعت سیئه بودن می بود پس چگونه کسیکه در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره دران شب کند بجهت این هیئت کذائیه
غیر ماثوره شارع علام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیگردید فافهم **قوله** حمل بدعت لا اصل له بر بدعت حسنه الخ
اقول قطع نظر از ظهور سفاهت در بیان معنی مخالفت این استبعاد ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهلسنت روایاتی چند
که کبرای طایفه برای تدلیس در بیاضهای خود جمع کرده رفته اند پس ماندگان طایفه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار اعاده بهمان
سخنها نموده خود را فائق بر ائمه اعلام می شمارند و تحقیق حق همت نمی گمارند و عبارتی که از مقدم میدارند بر واقف کتب ایشان
مخفی نیست که علمای دین با وجودیکه قائل جواز و حسن بسیاری از امور بوده اند معهذا اطلاق لفظ لا اصل له فرموده در مجمع البحار آورده
قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند الطیب شیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن شیخ شیخنا ابن حجر
قدس سره او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا او ریاحین او غیرها و شموه ان
یصلوا علی النبی صلعم فهل لذلک اصل و ما حکمه فاجاب فسح الله فی مدته بقوله و اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و
ذلک فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا و از اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المقدسی یستحب ان یقول المتوضی فی ابتداء
وضوئه بعد التسمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا الذی قاله لا باس به الا انه لا
اصل له من السنة الی آخره **قوله** منع شیخ ابن الحاج و تقی الدین سبکی الخ **اقول** اولا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
ابن حاج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیا اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده باشد باینقول بجهت مخالفت تحقیق
با بسیار ائمه کرام و تطبیق احادیث شریفة السنة حجت نخواهد بود بر خلاف قیام شیخ که نه مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالف
مذاهب ائمه کرام است و ثالثا منع قیام تعظیمی بر کسی که کرده باشند مستلزم ممنوعیت این قیام نمی تواند شد چه دلائل قائلین منع بر تقدیر
تمامیت صرف مفید کراهت قیام برای دیگری وقت مواجهه در تعظیم قیام و وقوف روبروی آن بطور تکلف اعظام اعاجم اند.
و بس پس مفید کراهت این قیام نمی توانند شد باقی ماند طعن بر امام حلبی باتهام تعصب عنیده پس جزاء آن در روز قیامت خواهد یافت
قوله یا بودن بدعت لا اصل لها بعبارة النص و بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا معلوم گردیده که اطلاق لا اصل له بر امر مندوب

و مباح هم نموده اند اگر بر ان تسلی نشود تا به بیند که در اربعین آحاقیه و رسائل مسائل سلامی در رو نما نوشته است و در شریعت
محمدی صلعم اصل این چیز یافته نمیشود مگر ظاهرا این قسم چیزها مباح باشد الخ **قوله** اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه گفته هی نوعان بدعة هدی و بدعة ضلالة فمن الاول
ما كان تحت عموم ما ندب الشارع اليه وحض عليه فلا يذم لوعد الاجر عليه بحديث من سن سنة حسنة وفي ضده
من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيذم وينكر عليه التراويح من الاول لانه صلى الله عليه وسلم
لم يسنها لهم انما صلاها ليالي ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق رض وهي سنة لحديث عليكم بسنتي وسنة الخلفاء
الراشدين الخ ملخصاً امام قسطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته سماها بدعة لانه صلى الله عليه وآله وسلم لم يسن لهم الاجتماع
لها ولا كانت في زمن الصديق رض وهي خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومكروهة ومباحة وحديث كل بدعة ضلالة من العام
المخصوص وقد رغب عمر رض فيها بقوله نعم البدعة وهي كلمة تجمع المحاسن كلها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده انما دعاها
بدعة لان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يسنها لهم ولا كانت في زمن ابي بكر رض ورغب فيها بقوله نعم يدل على فضلها ولئلا
يمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة في الاصل احداث امر لم يكن في زمن رسول الله صلعم ثم البدعة على نوعين ان كانت مما تندرج
تحت مستحسن في الشرع فهي بدعة حسنة وان كانت مما تندرج تحت مستقبح في الشرع فهي بدعة مستقبحة الخ بالجمله گو اصل تراویح
بیشک سنت آنحضرت است اما اهتمام التزام است کذا ایه جماعت لیس البته لیشها و حضرت امیر المؤمنین بدعت است اما اظهار آنکه
التزام مداومت امری که خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد پس قرار قرار باید داد و از کبراء خود باید دریافت که چرا بدعت او
والتزام و تکثیر و اهتمام امری که اصل آنها از فعل آنحضرت صلعم ثابت است حکم ضلالت می نمایند **قوله** این چه غفلت درین مقام است الخ
اقول این چه صورت اشتباه است بنی که در اول کلام فقدان اصل به دو معنی است نه بمعنی ثالث **قوله** مقصود شافعی رح الخ **اقول**
اگر امام شافعی بجای این قول قولی دیگری فرموده که مودای ليس شيء من الامور خير الا له اصل بالمعنى المتنازع فيه ادا می نمود
البته گنجایش فکر ادای این مقصود بود اما قول وی مشعر را که بتصریح و تعمیم ما من خير يعمله احد من امة محمد صلعم الا وله اصل نزاع انتزاع
فرموده موافق مقصود سامعلیه نادم اصول اشباع الكلام ضمیمات و ثبوت اصل بمعنی متنازع فیه را مناط خیریت قرار داده ثبوت این امر
که امر خیر صرف همان است که برای آن اصل خاص معلوم باشد ادعا نمودن و رنه اطلاق خیر نه نمودن اول دلیل است بر کمال نا واقفی
از محاوره لسان عربی قال الله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها الاية وقال رسول الله صلعم ما بعث الله
نبيا الا رعى الغنم درین حدیث شریف مناط بعثت نبی بر رعی غنم نیست که هر کسیکه رعی ان غنم را ثابت معلوم باشد انرا نبی
مبعوث من الله باید گفت و رنه از نبوتش انکار باید کرد و معاذ الله منه بلکه صرف لزوم این فعل برای جمله انبیاء مبعوثین است پس
هر کسیکه در زمره انبیاء در داخل است بموجب این حدیث این فعل در او لازم و ثابت است خواه ما را ثبوت خصوص این فعل بنفسه
معلوم و ثابت گردیده یا نه وایضا فی الحدیث ما من نبي الا وله بطانتان بطانة تامره بالمعروف وبطانة تامره بالشر الحديث

وایضاً ما من مولود یولد الا والشیطان یمسه الحدیث وایضاً ما من مصیبة تصیب المسلم الا وهی کفارة له وایضاً
ما من نبی بعثه الله تعالی الا کان له حواریون واصحاب یاخذون بسنته وایضاً ما من نبی الا وقد انذر
الاعور الکذاب ایضاً ما من عبد الا وله صیت وایضاً ما من مومن الا وله بابان فی السماء فاذا مات بکیا علیه اگر امثال این مقال
در احادیث شریفه تتبع کرده اید دفتر ضخیم گردد پس درین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحماقت و جهالت صاحب
رساله پی توان برد بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل برای هر امر خیر ثابت است پس چیزیکه خیر بودن آن بحجت و دخول
و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چه بودن
اصل خاص برای هر امر خیر بموجب این قول ضروری است گو ما را معلوم نباشد الا [illegible] مناط خیریت بر علم اصل خاص است
پس از کلام امام علاقه ندارد **قوله** جناب شاه صاحب بنقل کلام نووی در نهی پرداخته اند و حکم مصافحه یوم العید و معانقه
بران متفرع ساخته اند الخ **اقول** اگرچه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طمع علام بر اهمیه اعلام افراخته اما اینجا باید دید
که چسان هوش و حواس باخته آری ؎ نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن ٭ ای عزیز هرگاه
که شاه ولی الله صاحب دهلوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرموده اند قول امام نزد شان
مسلم بوده نه مستلزم ضلالت و مردود پس مطلب صاحب ابلاغ باحسن وجوه به ثبوت رسید و مذهب نجدیه باطل و مردود
گردید و باقی ماند ادعا اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دهلوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت
با اصل بحث صاحب ابلاغ از آنچه صاحب رساله چندی عبارات مشتمله بر تناقض و افتراء و تحریف و چندی از اقوال رسائل مجهوله
پیش نموده در خصوص مسئله هم جزم حکم ببطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب دهلوی نتوان نمود اما تناقض
پس از انجمله آنکه از مجالس الابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها و هذا التصریح
منهم مشیر بالاجماع الخ با وجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد و اما مباحة کالمصافحة بعد العصر والفجر ای عند
الشافعیة الخ اما افتراء پس از انجمله آنکه بنام بهار فتاوی ابراهیم شاهی مذکور نموده و یکره المصافحة الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم
شاهی در فصل مصافحه و معانقه بتصریح موجود است فی الکفایة المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده بعض الناس بعد الفجر والعصر لا اصل له و لکن لا باس
الخ اما تحریف پس از انجمله آنکه ترجمه مشکوة شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصافحه که علی
الاطلاق است باقیست پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن بیان نکرده
بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله مستحسنات مخصوصه ائمه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی
بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر نعمت البدعة هذه برای شهادت کافی است و بهمین جهت علامه طحطاوی و از ابو السعود
سنت بودن مصافحه عند کل لقاء و بعد صلوات در فصل نماز عید ذکر نموده اما آنچه صاحب رساله از شرح وایضاح
و غیره کراهت نقل می نماید بر تقدیر صحت نقول او لا معارض است از آنچه در مطالب المومنین و غرائب فی مجمع البحار و در حاشیه

وغیره کتب مشهوره حنفیه حکم با اباحت فرموده اند وثانیاً در عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح
ترجیح اباحت فرموده اند از انجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وهی بعد الصلوة بدعة عندنا والاصح انها مباحة
الخ و به همین است فتوای ائمه کبار چنانچه از رساله امام شرنبلالی ظاهر است وثالثاً در صورت عدم نقل ممانعت از ائمه
مجتهدین سابقین و عدم لزوم مزاحمت دین حسب تحقیق و تصریح بسیاری از همین مستندین صاحب رساله با وجود اختلاف هم
ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است و در همین است احتیاط کما مر غیر مرة فتذکر ورابعاً مقتدای طائفه خود در رساله
ذبیحیه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است مباح بودن مصافحه بعد نماز و معانقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار و تصریح
نموده است فافهم **قوله** ناقلا عن المجالس اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو
العادة فی زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وما لا دلیل علیه فهو مردود الخ **اقول** این کلام حسب تصریح و تحقیق
مستندین صاحب رساله مردود است پس استدلال بآن مطرود خواهد بود قطع نظر از آنکه از ما سبق بطلانش بخوبی ثابت در نهایة
برای سکات صاحب رساله قول تقی اسماعیلیه نقل نموده میشود در نشر شرح گفته شان المباح ان یکون مسکوتا به لا مامورا به
ولا منهیا عنه الخ ازین قول ظاهر است که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجالس
خود تقسیم بدعت بیک معنی هم نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا ضلال لکن ترکها اولی
الخ پس از نفس قول صاحب مجالس قولش مردود است علیه صاحب مجالس که برخلاف اقوال خود و بیجا مجرد سکوت حدیث شریف را
بی اقامت دلیل قبیح و مزاحمت علت و دلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله امور یکه از آن
حدیث شریف ساکت است و صحابه کرام و دیگر ائمه عظام عبادة یا عادة نموده اند بوجه سکوت حدیث مردود شوند و این
کمال جهالت است **قوله** قول باباحة و حسن چیزیکه مصداق لیس بشیء است قول مردود است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه صاحب
اشباع که صحت اطلاق لیس بشیء بر مباح و مندوب نوشته اند و در مختار وغیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند این
وادعای عام بقلم رسانیدن موجب سفاهت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکوره صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول
باباحت مصداق لیس بشیء علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه جای آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که
از عبارتها مذکوره بر تقدیر صحت جمله نقول مستفاد است در خصوص مسئله تعریف اولویت و ترجیح کراهت تشبیه حاجیان است
و این بحث آنست در عبارت شرح منیه موجود است لیس بشیء مندوب لا مکروه وقیل یکره الخ ازین عبارت ظاهر است
که بعضی تعریف را مکروه میگویند و همین است ظاهر و بعضی لیس بشیء میگویند یعنی نه مندوب است و نه مکروه پس بودن اباحت مصداق
لیس بشیء ثابت است اگرچه ترجیح قول لیس بشیء را نباشد بلکه کراهت را باشد و از فتح القدیر که ظاهر مطلوب الاجتناب نقل نموده
در همان عبارت صاحب فتح القدیر فرموده وفی النهایة ای لیس بشیء یتعلق بها الثواب وهو یصدق علی الاباحة الخ ازینجا
مقام بصراحت ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب رساله که از بودن اباحت مصداق

لیس بشیٔ انکار عام میکنند و انرا علی الاطلاق مردود قرار میدہد این ادعا را موافق تحقیق مستندین او خود مردودست و ثانیاً طول مقال درین مبحث از قبیل مناقشہ فی المثال است چہ در بسیاری از مسایل اقرار ہمین مستندین صاحب رسالہ تفسیر لیس بشیٔ بمباح و مندوب ایمۂ دین فرمودہ اند پس قول صاحب رسالہ بمقابلہ شان مردودست و در شرح منیہ در سجدہ شکر آوردہ و ذکر الطحاوی عن ابی حنیفۃ رح قال لا اراہ شیئاً قال ابو بکر الرازی معناہ لیس بواجب ولا مسنون بل ہو مباح الخ **قولہ** جواز اجتماع مردم بروز عرفہ برای شرف روز عرفہ ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر ازانکہ صاحب اشباع از در مختار نقل نمودہ قال الباقانی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم و استماع الوعظ بلا وقوف و کشف راس جاز اتفاقاً انتہی عجب اینکہ بر ورق سابق کہ از طحطاوی و جامع رموز وغیرہ چند عبارات نقل نمودہ در آخر ہمان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفہ موجود انرا ترک کردہ و در جامع رموز در آخر عبارت منقولہ گفتہ والتعلیل مشعر الی انہم لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز کما فی التمرتاشی الخ و طحطاوی بعد عبارت منقولہ و عبارتہ او لا تفید تقیید الکراہۃ بما اذا کان بکشف الراس فافادوا انہ اذا کان بغیر ذلک لا یکرہ فیوافق ما للباقانی الخ و اعجب عجایب و اغرب غرائب آنکہ در نفس چند عبارات منقولات کہ بی فہم مطالب نقل نمودہ تصریح آن موجود پس منع آن مردودست از انجملہ در عبارت شامی موجود و ما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علیہ بلا وقوف و کشف الخ و در عبارت منقولہ نہایہ موجود حتی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز الخ و در عبارت منقولہ فتح القدیر موجود و اذا تاملت ما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علی ما کان بلا وقوف و کشف راس الخ و در عبارت منقولہ امداد الفتاح موجود و یحمل ما ذکرہ فی الکافی بقولہ و عن ابی حنیفۃ رح انہ لیس بسنۃ و انما ہو حدث احدثہ الناس فمن فعلہ جاز انتہی علی کونہ بلا وقوف و کشف راس الخ از انچہ مذکور شدہ چون آفتاب روشن بظہور رسید کہ صاحب رسالہ مطالب عباراتی کہ خود نقل نمودہ ہرگز نفہمیدہ و قول او نفس مستندات منقولہ او بموجب تصریح تحقیق و تطبیق محققین مستندین مردود گردیدہ **قولہ** اما شرف آنروز و شکل آنروز از ہرسال ممنوع الخ **اقول** مجرد منع آن باوجودیکہ مستندین او از حدیث ثابت نمودہ اند فاسد محض است از انجملہ علامہ ابن حاج بعد ذکر حدیث صوم اثنین گفتہ فتشریف ہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ الخ و از غنیۃ الطالبین عبد صفحہ یکصد و پنجاہ و ہشت آوردہ و لان یوم عاشورا ان تخذہ یوم مصیبۃ لیس باولی من ان تخذہ یوم عید و فرح و سرور لما قدمنا ذکرہ و فضلہ بانہ یوم نجی اللہ فیہ انبیاءہ من اعداءہم الی قولہ فصار عاشورا مثل بقیۃ الایام الشریفۃ کالعیدین والجمعۃ و عرفۃ و غیرہا الخ **قولہ** بر تقدیر صحت نقل برزنجی شخصی است مجہول الخ **اقول** حضرت سید برزنجی علیہ الرحمۃ از اعیان علمای مشہورین حرمین طیبین بودہ اند در رسالہ عقد الجوہر کہ در سیر حضرت خیر البشر جمع فرمودہ و صاحب اشباع نقل استحسان ایمۂ کرام قیام اکرام ازان آوردہ است در حرمین طیبین و مصر و شام وغیرہ اکثر ایمۂ دین تبرکاً و تیمناً در مجالس اذکار شریفہ میخوانند و در مصر و کلکتہ و بمبئی مطبوع شدہ بہم گردیدہ و علمای مکہ معظمہ و مدینہ منورہ بدان استنادہ فرمودہ اند و شیخ حضرت ممدوح انرا نظم نمودہ کہ آنہم مطبوع مصر و عامہ بلاد مشتہر و متداول است پس بسا تعجب کہ سند این رسالہ معروفہ مقبول نکردہ و صاحب رسالہ شرعۃ الالہیۃ ناصر فنا کہانی وغیرہ کہ ہنوز در وجود آنہا کلام است مجہول باشند

وسندانها محل کلام نباشد **قوله** از شواہد مذکورہ صدق صغری ہرگز مفہوم نگردد **اقول** این انکار مثل انکار شمس نصف النہار است
چہ بشہادت عقلا ثبوت و شہرت بلکہ غیر ہا متوارث بودن این قیام از استحسان ائمہ فخام و محبان خیر الانام صلعم ثابت است الاکلام
قوله افادہ اثر ابن مسعود برین معنی محل نظر است و تصریح درمختار قابل اعتبار نیست الخ **اقول** جواب ہر دو امر از ما سبق
روشن گردیدہ اما حال مقولہ درمختار اینکہ اولاً باستحباب این تفرد صاحب درمختار نیست و ثانیاً اہل انصاف نگویند کہ امثال ان
و عدم اعتبار و البتہ نگفتہ ہیچ اسرار نیست **قوله** دیگر کتب ما لامال از منع آن بودہ اند فی الہدایۃ وہو عقیب الصلوۃ المفروضۃ
الخ **اقول** ولا حاجۃ برسالہ مطلب حسبیہ استیعاب نرسیدہ ناحق در پی مناقشہ فی المثال گردیدہ و ثانیاً در ہدایۃ صرف بیان نفی
تکبیر بعد صلوۃ سفر و غیرہ است ہرگز ممانعت ازان ثابت نیست پس حوالہ اش افترا محض است ہمچنان است ما عبارت منقولہ سراج
وہاج **قوله** استنکاف مستنکفین الخ **اقول** ... شبہا واہیہ ما سبق باید دید **قوله** بسیار از اقوال شیخ ابی حامد
غزالی چنان بودہ اند الخ **اقول** این الزام ہم حسب استیعاب الکلام تمام نمی تواند شد چہ اگر در مسائل اختلافیہ جمہور علما و کرام نظر بر
ترجیح و قوت قول بعض علما معمول بہ قرار دادہ اند و قول بعض مرجوح غیر ماخوذ پس این امر شناعتی ندارد کہ معبر است باختلاف
رحمت بخلاف نزاع اسماعیلیہ کہ شقاق ضلالت است آنچہ در مسائل فرعیہ اختلافیہ جزم حکم تحمیق و تضلیل و عصیان بلکہ الزام شرک
کفر و اختلال اصل ایمان میکنند ہیچ جائیکہ ایشان حسب خواہش خود دست بعلما کرام و اولیا عظام میکنند اگر این الزام بر ایشان
وارد کردہ شود البتہ گنجایش پیدا گردد و ہیچ جا قدر قلیل نہایت اختصار برائے تنبیہ طائفہ باید شنید صاحب [illegible] شامی
بر درمختار جا بجا فی فہم مطلب ہستند میکنند ہمان شامی در بیان حاشیہ در باب الحظر و الاباحۃ آوردہ کرہ بعض الفقہاء وضع الستور
والعمائم والثیاب علی قبور الصالحین و الاولیاء قال فی الحجۃ تکرہ الستور علی القبور ولکن نحن نقول الان اذا قصد بہ التعظیم فی عیون
العامۃ حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع و الادب للغافلین الزائرین فہو جائز لان الاعمال بالنیات وہو ان کان
بدعۃ فہو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع القہقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنہاج انہ لیس فیہ سنۃ
مرویۃ و لا اثر محکی وقد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و نیز ہمان شامی در باب [illegible] و کفا نوشتہ الاول ان ما مر
عن الہدایۃ لیس مبنیا علی ان الاصل الاباحۃ لان الخلاف المذکور فیہ انما ہو قبل ورود الشرع و صاحب الہدایۃ انما اثبت الکراہۃ
بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل اباحتہا لکن ثبت الغصب فیعارض وقد صرح بذلک فی الاصول البزدوی
حیث قال بعد ورود الشرع الاموال علی الاباحۃ بالاجماع ما لم یظہر دلیل الحرمۃ لان اللہ تعالی اباحہا بقولہ خلق لکم ما فی الارض
جمیعا الخ الی قولہ الرابع ان النسبۃ الاباحۃ الی المعتزلۃ یخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الہمام المختار الاباحۃ عند جمہور الحنفیۃ
والشافعیۃ وفی شرح البزدوی للعلامۃ الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر اصحاب الشافعی ان الاشیاء التی یجوز ان یرد الشرع باباحتہا
و حرمتہا قبل ورودہ علی الاباحۃ وہی الاصل فیہا الخ و نیز ہمان شامی در ہمین [illegible] حاشیہ مذکورہ متعلق کتاب اللقطۃ نوشتہ
[illegible] ان الانسان اذا فعل لاجل [illegible]

ویہدی ثوابہا للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم یہدی ثواب ذلک لسید احمد بن علوان ویقول یا سیدی احمد یا ابن علوان الم ترد
ضالتی والا نزعت عن دیوان الاولیاء فان اللہ تعالی یرد من قال ذلک ضالتہ ببرکتہ انتہی بہیچ زیادہ کذا فی حاشیہ
شرح المنہج للداودی رحمہ اللہ تعالی مرا از ارکان اربعہ بحر العلوم کہ استناد میکند در ہمان ارکان اربعہ انکار سماع اموات
را باطل قرار دادہ ودر شرح مثنوی شریف در شرح دفتر اول بیان سماع اموات را از نص نوشتہ چنانکہ در عقیدہ صاحب
رسالہ اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب وسنت واجماع امت است ونیز در ہمان ارکان اربعہ در شرح حدیث لا تشد الرحال
تشفیہ بتجہیل ابن تیمیہ موجود است کہ ازان بطلان عقیدہ طائفہ ہم ثابت است واز غنیۃ الطالبین کہ بانتساب بجناب حضرت
غوث الثقلین رحمۃ اللہ تعالی علیہ سند می آرد در ہمان غنیۃ در باب بقا ید موجود ومصرح است ونومن بان المیت یعرف من
یزورہ الخ باید دید کہ بموجب عقیدہ طایفہ نوبت فرق کفر وایمان رسید ونیز حضرت غوث رضی اللہ تعالی عنہ در کتاب فتوح
الغیب شریف فرمودہ قال اللہ تعالی فی بعض کتبہ یا ابن آدم انا اللہ الذی لا الہ الا انا اقول لشیء کن فیکون اطعنی
اجعلک تقول لشیء کن فیکون وقد فعل ذلک بکثیر من خواصہ واولیائہ من بنی آدم ونیز ملا علی قاری در نزہۃ الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبد القادر وشیخ عبد الحق در اخبار الاخیار وشطنوفی در بہجۃ الاسرار وامام یافعی در [illegible]
خود ودیگر ائمہ کرام از حضرت وی رضی اللہ تعالی عنہ روایت فرمودہ انہ قال من توسل بی فی شدۃ فرجت عنہ
ومن استغاث بی فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی بعد المغرب رکعتین ثم یصلی ویسلم علی النبی صلعم ثم یخطو الی جہۃ العراق
احدی عشرۃ خطوۃ یذکر فیہا اسمی فقضی اللہ حاجتہ الخ واز ملا علی قاری کہ سند می آرد ہمان ملا علی قاری در مرقاۃ
وغیرہ جابجا بحقیقت اعتقاد سماع اموات سلام وکلام زائر را تصریح نمودہ ودر شرح عین العلم در بیان سفر و
در شرح حدیث شد رحال گفتہ ولا یمنع ہنا زیارۃ قبور الانبیاء والاولیاء اذ کل من تبرک بمشاہدتہ فی حیاتہ تبرک
بزیارتہ بعد وفاتہ فیجوز شد الرحال لہذا الغرض لان الحصر فی حق المساجد دون سایر المشاہد الخ وہچنان است در مرقاۃ
ودر شرح شفاء قاضی عیاض گفتہ فان روحہ علیہ السلام حاضر فی بیوت اہل الاسلام الخ واز وظایف النبی کہ
سند می آرد برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبد النبی است واین ہم کہ بعقیدہ طائفہ شرک
قطعی است در ہمان وظائف النبی در آداب سفر این ہم نوشتہ کہ چون ارادہ کند فریاد رسندہ را یا گم کند چیزی را بگوید
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ونیز در ہمان وظائف تعریف بروز عرفہ را مستحب قرار دادہ ودیگر کلام شاہ
ولی اللہ دہلوی کہ استناد می پردازد والفاظ کمال مدح ومنقبت بجہت رسیدن سلسلہ طاہریہ وباطنیہ مولانا [illegible]
بایشان تحریر مینمایند حالانکہ ہر طریقہ مخترعہ طائفہ فسق وکفر شاہ صاحب باثبات ادراک علم وسماع اموات واستمداد است
ازارواح وامداد ارواح وتوجہ الی البرزخ وقت نداء وشغل رابطہ وبوسہ قبور بلکہ طواف آن واشغال [illegible]
مشواہد این امر در کتب ورسائل شاہ صاحب بسیار است بسیار باید دید وبر قدری ازان از مطالعہ کتاب [illegible]

قدس ہم می توان رسید و ہمچنان استاد شاہ عبد العزیز صاحب علیہ الرحمۃ ہم از مکیدیت است چہ قطع نظر از انکہ فتاوی
شاہ صاحب در باب حقیت سماع اموات و جواز استمداد و جواز خواندن یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ و اعراس اولیاء اللہ
و استحسان تعظیم تبرکات و دیگر مسایل نزاعیہ مشہور و معروف اند و بعض طایفہ و بعضی اوقات برای گلو خلاصی خود انکار
از نسبت آنہا می نمایند از کتاب تفسیر عزیزی ہم بمواضع کثیرہ مبطلان مذہب طایفہ ثابت است کہ بعض جہلہ سفہا و
وعاظ این طایفہ ہوائیہ لاچار شدہ بنسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر کلام شاہ صاحب در مجامع خود بتصریح مینمایند
از انجملہ اینکہ در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرمودہ و این حالت عوام مردگان است و بعض
از خواص اولیا را اللہ کہ آلہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ اند
و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا
مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنہا می طلبند و می یابند الخ و در بیان فواید و منافع دفن فرمودہ
کہ در دفن کردن چون اجزاء بدن تمامہ یکجا می باشند علاقہ روح با بدن از راہ عنایت و نظر بحال میماند و توجہ روح
بزایرین و مستانسین بسہولت میشود کہ بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح ہم متعین است و آثار این عالم از صدقات
و فاتحہ و تلاوت قرآن مجید چون دران بقعہ کہ مدفن بدن اوست واقع شود بسہولت نافع میشود و پس سوختن گویا روح را
بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساختن است بنا برین است کہ از اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفادہ
جاری است و آنہا را افادہ و اعانت نیز متصور الخ و در بیان علیین فرمودہ تعلق بعبیر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا کہ روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود
الخ و در رسالہ فیض عام کہ در لکہنو و کلکتہ و غیرہ مطبوع ہم گردیدہ است فرمودہ اند و بعد از نماز عشاء درود [illegible] باشد صد بار
متوجہ بسمت مدینہ منورہ شدہ و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمودہ باید خواند الخ و ہمدر انست بعض از اہل قبور
مشہور بکمال اند طریق استمداد از ایشان این است کہ جانب سر قبر او سورہ بقر انگشت بر قبر نہادہ تا مفلحون بخواند باز بطرف
پائین قبر بیاید و آمن الرسول تا آخر سورہ بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الہی التجا میکنم و دعا
نیز بدعا و شفاعت امداد من نماید الی قولہ الا لکن استمداد از مشہورین باید کرد الخ این است مشتی نمونہ از خروار و اندکی از ہزاران
ہزار بالجملہ حسب عقاید طایفہ فاسق و گمراہ بلکہ منکر و جاحد نصوص کتاب و سنت و کافر و مشرک بودن علماء مذکورین بلکہ کافہ
ائمہ دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رسالہ نا درست محض اند **قولہ** اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خصم
نیفتد چہ محذور در لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
جمہور ائمہ دین است در رد آن البتہ محذوری است و با اینہمہ جہالت و سفاہت و ضلالت خود را خصم ائمہ اسلام قرار دادن وسوسہ
ابلیس رجیم است **قولہ** قال الشیخ الغزالی فی المنخول اما ابو حنیفۃ فقد قلب الشریعۃ الخ **اقول** اولاً کہ آوردن این

عبارت با انتساب منحول درین مقام محض عبث و فضول است و ثانیاً اگرچه بجهت اشتباه از تحریر مجهول بعض مورخین و اقوال
شان در بعض کتب این کتاب منحول بطرف حجة الاسلام غزالی منسوب گردیده است اما جرات این کس باید دید که روافض
این کتاب بلکه این عبارت را برای الزام اهلسنت پیش نموده بودند و محققین اهلسنت اصل منشار اشتباه ظاهر فرموده‌اند تا آنکه
درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینهمه باز باتباع
روافض اهلسنت را الزام ما لا یلزم نمود باید دید که در کتاب مطبوع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابو حامد غزالی
در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبهه از تصانیف اوست بخلاف منحول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از ان انکار صفر باید بلیغ و مناقب او یعنی حضرت امام
الاعظم مع زاید الوصف ذکر کرده‌اند الخ **قوله** اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس اذکار و نشر فضیلت
و قیام برای اشاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سرور انام صلعم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
ممنوعه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می‌توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شبهات و اوهام
که بحیث تفاصیل آورده است رفع آن از ما سبق باید طلبید **قوله** یا عجبا که حجت گرفتن صاحب هدایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه استحباب بجهت نافهمی بر زبان می‌آرد حالا باید فهمید که صاحب هدایه
در بیان مذهب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حرمین حجت گرفته است و آنچه از طرف دیگر
ائمه در جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است ازین امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت نگردد
بلکه صرف ترجیح قول دیگر ائمه که مدلل بحدیث خاص است به ثبوت رسیده پس در امریکه از هیچ حدیث مخالفت نداشته باشد
معمول به و مروج ائمه حرمین طیبین باشد البته بموجب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف رضی الله و غیره آورده
است استدلال بان میتوان نمود که ائمه دین نموده‌اند و قطع نظر ازین همه این بحث مناقشه فی المثال حسب عادت
جهال است که خود هدایه و دیگر کتب فقهیه از استدلال بعادة حرمین بر مستحب بودن امری مالامال است از آنجمله در هدایه
در بیان تراویح فرموده و المستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة و کذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل
الحرمین الخ **قوله** سلف صالحین شمردن اهل بدعت حرمین خطاست الخ **اقول** اگرچه بموجب مذهب طائفه مبتدع بلکه مشرک بودن صحابه کرام
و تابعین و تبع تابعین از اهل حرمین و غیرهما لازم نیست بلکه از سببیات آنها معاذ الله بدعتی بودن حضرت ابن عمر رضی الله عنه و غیره باستحسان ... معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر از انها معلوم نیست که علامه ابن حجر مکی و شیخ عبد الوهاب و ملا علی قاری و غیرهم را نیز از علما و اکابر علماء حرمین طیبین اگر مبتدع می‌شمارد تا بدانند سبب لبس
و تلبیس چرا از لوستان و متبعین و معتقدین شان در علماء اهل سنت با استناد و اعتماد خود می‌آرد و الا از اقوال
و افعال ایشان نیز استحسان بسیاری از بدعات حسنه عموماً و استحباب عمل مجلس مولد خصوصاً ثابت است و اینهمه امور
موافق مذهب اسماعیلیه بدعات ضلاله ضلال اند از اصل ایمان اند **قوله** بقبا را اهلسنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر واقفان فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک و کفر در حرمین طیبین و اهالی آن بلدین مقدسین
هرگز متصور نیست اینهمه بموجب قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک مخلل اند از اصل ایمان اند از استحسان و تعامل تمام ائمه
عظام حرمین شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود وغیره امریکه لازم میگرود البته مخالف احادیث شریفه است از احادیث
شریفه ثابت است که دین حق در حرمین جا گرفته است و آخر زمان بهمان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج
کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق باقی نماند ما معهذا ٹونک و قنوج دار الاسلام و دار الایمان باشد و مجتهدان دین
و مجددان حق در آنجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در مرقاة در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم
ان الدین لیارز الی الحجاز الحدیث نوشته ای ینضم عند ظهور الفسق واستیلاء الکفرة الی الحجاز و هما اسم مکة والمدینة و حوالیهما
الخ **قوله** عرصه قلیل گذشته که حرمین در تسلط وهابیه بوده اند الخ **اقول** این چه حماقت است از تسلط ظلمی نجدیه بر حرمین
طیبین بودن آن شیاطین از ائمه عظام حرمین و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب استیناع
حقیقت نجدیه ظاهر گردد و نجدیه بمقتدا اسماعیلیه اند اختراع همچو عقاید فاسده نموده ائمه حرمین طیبین را از اهل سنت همین بیادهی
مشرک کافر قرار داده و از مکائد شیخ نجدی تسلط یافته شنائعی که همسر وقایع عهد یزید و حجاج بوده در آن بلدین مقدسین
ظاهر نموده آخر در اسرع ازمنه بموجب عده صادقه حضرت مخبر صادق صلعم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء الحدیث
از بداه آب شور مقر اصلی خود شتافتند که تفصیل این وقایع باخبار معتبره معروف و مشهور و در تاریخ حرمین مذکور اگر صاحب رساله
خواهد انکار متواترات شعار خود سازد تا برای اسکات او عبارت کتاب علامه شامی که از مستندات است نقل مینمایم که در حاشیه
در مختار در باب البغاة در بحث خوارج نوشته قوله ویکفرون اصحاب نبینا صلعم علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج بل هو بیان
لمن خرجوا علی سیدنا علی رضی الله عنه والا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوهاب الذین خرجوا
من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون وان من خالف اعتقادهم مشرکون و
استباحوا بذلک قتل اهل السنة وقتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین الخ **قوله** قول منکرین قرین
الصواب الی قوله لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر کاهیکه ارباب متون مشهوره و شروح معتمده و فتاوی
و حواشی معتمده مانند وقایه و کنز و مختصر و تنویر الابصار و شرح عینی و در مختار و برجندی و قاضی خان و دیگر صدها کتب معتمده
و معروفه تلفظ به نیت را القصد خیر حسن و مستحب و افضل نوشته اند و جمهور محققین مستندین صاحب رساله آنرا مختار و معتمد و صحیح قرار
داده قول منکرین را مردود نموده باشند پس از لایق استنکاف اولی الالباب نوشتن طیبین و بابت و صوت غراب **قوله**
قال القسطلانی فی المواهب الخ **اقول** صاحب رساله عجیب دلاورست برای اثبات لایق بودن استنکاف استحباب تلفظ نیت
از مواهب عبارتیکه در آن ذکر اختلاف است نقل نموده و عبارتیکه از آن بودن استحباب مذهب مستقر و محقق نزد اصحاب
مصرح بود از آخر نوشتن جان فرسود متصل همان عبارت است لاسیما والذی استقر علیه اصحابنا استحباب النطق بها الخ

قوله بمقتضای این وریده دهی نسبت بعض کبرای است نبوی یعنی شیخ احمد سرهندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب رساله آن را
از لفظ بعض عیان بلفظ یعنی تعیین و تفسیر نمودن و باز ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر کجاست بلکه سفاهتش عیان است
و برین بنا لب و قاحت کشودن کمال نفسانیت و سخنت وریده دهنی و سفاهت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
بیان پس بر تقدیر صحت نقل محمول نمودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله مجوثه با مذهب مختار صاحب رساله بجهت وجوه
مخالفتی دارد و از انجمله آنکه در کلام منقول عمامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حالانکه صاحب رساله
به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر رضی الله عنه اقرار دارد و در تجویزش لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و
نسخ آن تجویز فرموده باشند و علی هذا القیاس بسیاری را از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستحبات با وجود تصریح بدعت
بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفاء راشدین نیز حکم باستحسان داده اند واضح باد که تعبیر صاحب
رساله از شیخ موصوف به بعض کبرای است نبوی و توصیف شان و استنا و بمکاتیب شان محض خدیعت و تلبیس است چه
موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفاء و اصاغر ملت نبوی هم نتوان شمرد لفظ کبرای و اکابر فضلای امت چه سان
توان ذکر کرد و در مکتوب صد و دوازدهم جلد اول فرموده مخدوما احادیث نبوی در باب جواز اشاره بسیار وارد
شده اند الی قوله ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشاره نمائیم الخ معلوم نیست که صاحب رساله حسب
اصول مذهب خویش چه حکم صادر می نماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب جهر الخ **اقول** در مشکوة شریف بروایت صحیح مسلم
آورده عن عبد الله ابن زبیر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحدیث محدث دهلوی حضرت شیخ عبد الحق حنفی در اشعة اللمعات فرموده این حدیث صریح
است در جهر بذکر که آنحضرت باواز بلند میخواندند اما بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود ورنه مذهب گفته
که افضل اخفا است الی قوله وحق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور در اخفا است و بعد گاهی در جهر شوق افزاید و جهر بذکر
مشروع است بلا شبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رضی الله عنه ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف
الناس من المکتوبة کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند در اشعة اللمعات در باب
الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
روایات کراهت رفع صوت آمده محققین مستندین صاحب رساله ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند در ینجا چیزی
مختصر از اقوال مستندین صاحب رساله باید شنید علامه طحطاوی گفته جاء فی الحدیث ما اقتضی طلب الجهر و هناک احادیث
اقتضت طلب الاسرار والجمع بینهما ان ذلک یختلف باختلاف الاحوال والاشخاص کما جمع بین الاحادیث الدالة علی طلب
الجهر بالقراءة والدالة علی الاسرار فحیث خیف الریاء او تاذی المصلین او النیام فالاخفاء افضل و علیه یحمل خیر الذکر
الخفی والجهر افضل حیث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا وتتعدی فائدته للسامعین و یوقظ قلب الذاکر واما قوله تعالی ولا تعتدوا

فالراجح فی تفسیرہ ان لا تعتدوا رسوا التجاوز عن المامور بہ الاختراع فی ما لا اصل لہ فی الشرع وتفسیرہ بالجہر بالدعاء مردود
وما فی الخانیۃ من ان رفع الصوت بالذکر حرام محمول علی الجہر المفرط فی البزازیۃ عن الفتاوی ان الجہر بالذکر فی المسجد
لا یمنع عنہ احترازاً من الدخول تحت قولہ تعالیٰ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ الآیۃ ابو السعود الخ
وشامی در رد المحتار نوشتہ وفی حاشیۃ الحموی عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعۃ
فی المساجد وغیرہا الا ان یشوش جہرہم علی نائم او مصلی او قاری الخ ملا علی قاری در مرقاۃ در باب وتر در شرح حدیث
کان صلعم اذا سلم یقول سبحان الملک القدوس ثلاثا ورفع صوتہ بالثالثۃ الحدیث نوشتہ قال المظہر ہذا یدل علی جواز
الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظہاراً للدین وتعلیماً للسامعین وایصالاً لبرکۃ الذکر الی مقدار
یبلغ الصوت الیہ من الشجر والحجر والمدر وطلباً لاقتداء الغیر بالخیر ولیشہد لہ کل رطب ویابس سمع صوتہ وبعض المشایخ یختار
اخفاء الذکر لانہ ابعد من الریاء وہذا یتعلق بالنیۃ الخ در لمعات ذیل اربعوا علی انفسکم نوشتہ فیہ اشارۃ الی ان المنع
من الجہر للتیسیر لا لکون الجہر غیر مشروع الخ در جامع البرکات فرمودہ جہر بذکر مشروع است بلکہ سنت تا آنکہ فرمودہ آنحضرت
در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازہای خود را بذکر و فریاد کردند یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم الحدیث مضمون اربعوا دلالت
دارد کہ منع از جہت شفقت بود نہ از جہت عدم جواز وبتحقیق جہر کردہ است آنحضرت صلعم باذکار وادعیہ در مواطن
کثیرہ وہمچنین سلف از صحابہ ومن بعدہم جہر کردہ اند بذکر وہمہ اینہا دلالت دارند بر جواز جہر واجتماع برای ذکر ولیکن اینہا
قضایای مخصوصہ اند پس آنکہ نظر کرد بجانب معنی علت اجازت کرد آنرا علی العموم وآنکہ نظر بخصوص کرد قطع کرد وطریق اول
موافق است بقواعد شرع ومطالب آن الخ ملخصاً در کنز العباد آوردہ فی عمدۃ الابرار ذکر فی مجموع النوازل والخانیۃ
والحاویۃ السراجیۃ والصغری والملتقط وتجنیس المزید ان قراءۃ القرآن بصوت رفیع فی الحمام یکرہ وبصوت خفی لا یکرہ و
ولا یکرہ التسبیح والتہلیل وان رفع صوتہ قال الجامع رحمہ اللہ تعالیٰ ومعلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات ومانتنا
کلہا غالباً فاذا کان جواز التسبیح والتہلیل فی الحمام بصوت رفیع من ہذہ الاشیاء فلان یجوز فی المساجد والبیوت
والزوایا والخلوۃ فی مکان طاہر کان اولی ویؤیدہ ما ذکرہ الفقیہ الزاہد ابو اللیث رحمہ فی کتاب التنبیہ ان حرمۃ
المسجد خمسۃ عشر وذکر فی جملتہا ان لا یرفع الصوت فیہ فی غیر ذکر اللہ تعالیٰ وفی بستان الفتوی فی باب الاذکار
ان النبی صلعم کان یجہر مع صحابتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بالاذکار والتہلیل والتسبیح الخ وہمچنین است در بسیاری از
کتب مشہورہ فقہ حنفیہ بالجملہ نزد محققین مطلق ذکر جہر ممنوع نیست بلکہ ممنوع افراط جہر است کہ مضر باشد اگر صاحب
رسالہ را ہر آنچہ از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلی نشود تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در قول الجمیل بعد بیان ذکر
جہر نوشتہ اند والمراد غیر المفرط فلا منافاۃ بینہ وبین ما نہی عنہ الخ **قولہ** قال ابن الہمام فی فتح القدیر الخ **اقول**
قول علامہ ابن الہمام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین رحمہم اللہ تعالیٰ در تکبیر عید الفطر واقع است وحسب تحقیق

ابن ہمام اختلاف در اصل تکبیر برای فطر نیست بلکہ در صفت جہر و اخفا است صاحبین مثل عید الضحیٰ در فطر نیز جہر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخفا را مسنون میدانند و جہر را اولیٰ بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رسالہ
بر تقدیر ترجیح این روایت ہم خلاف ائمہ در سنیت ان است نہ آنکہ امام صاحب در جہر تکبیر فطر حکم لزوم ضلالت و حرمت
فرمودہ باشند در شرح صغیری منہ نوشتہ و یستحب التکبیر جہراً فی الطریق یوم الاضحی اتفاقاً و یوم الفطر لا یجہر عند
ابی حنیفۃ و عندہما یجہر و ہو روایۃ عنہ و الخلاف فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ عن الطرفین الخ و ہمچنان است در شرح
کبیری و چگونہ حکم لزوم ضلالت میتوان نمود کہ استحباب و افضلیت جہر از بسیاری صحابہ کرام و مجتہدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن ہمام را دیگر مستندین صاحب رسالہ تعقب ہم کردہ اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعہ فرمودہ قال فی فتح القدیر ان الخلاف انما ہو فی الجہر بالتکبیر اما نفس التکبیر فمندوب قطعاً فی کل وقت و الحق ان
الجہر بالتکبیر کسایر الاذکار مشروع و مندوب البتہ قطعاً کالاخفاء و لکن الکلام فی انہ ہل لہذا الوقت بخصوصہ شرع التکبیر
ام لا و ہذا یصلح للخلاف سواء کان بالجہر او الاخفاء فالحق ما یفید البحر الرائق ان الیسیر عندہ فی وقت الذہاب ذکر مخصوص
من التکبیر و عندہما ذکر مخصوص بہ اما نفس التکبیر فذکر اللہ مشروع و مندوب فی کل وقت جہراً و خفاءً قال الفقیہ ابو جعفر لا
یمنع فی ہذا الیوم من التکبیر للعامۃ لان رغبتہم تہاونا عن الذکر فلیذکر و ان شاء و ہذا ایضاً یرشد الی ان لا کراہۃ فی الذکر
بالجہر ولا الماثم بعدم المنع الخ و ہمدران است و الاستدلال بقولہ تعالیٰ و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خفیۃ و دون الجہر من القول
بانہ یدل علی منع الجہر بالذکر فلا یعارضہ فعل الصحابی فاسد لان الجہر بالذکر مندوب و الآیۃ قطعاً کالآیۃ علیہ حدیث من ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی و من ذکرنی
فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم و الاحادیث فی ہذا المعنی کثیرۃ لا یبعد ان تکون متواترۃ و فی الآیۃ یجوز ان یکون دون معنی
عند و المعنی اذکر اللہ فی نفسک بالتضرع و الخوف عند الجہر بالقول المقصود انہ یجہر بمواطاۃ القلب للسان لا بالجہر
مع ذہول القلب للآیۃ تاویلات آخر مذکورۃ فی مواضعہا الخ و ثالثاً قول ابن ہمام باوجودیکہ بسیاری از مدعیات صاحب
رسالہ و عامہ طایفہ را مردود میسازد اما صاحب رسالہ بکمال جرأت و بیباکی بذکر آن می پردازد **قولہ** در رد المحتار مسطور است
الخ **اقول** صاحب رد المحتار نیز کہ در دلیل امام اعظم علیہ الرحمۃ این قول برای مسنون نبودن جہر تکبیر عید الفطر ذکر کردہ ہمان
صاحب در مختار در ہمان مسئلہ در در المنتقی گفتہ و لا یجہر بالتکبیر فی طریقہ بل یخفیہ ہو الاصح خلافاً لہما فانہ یجہر بہ و الخلاف
فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ الخ پس ظاہر گردیدہ کہ بر قول امام صاحب بنا بر این روایت اگرچہ جہر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرمودہ اند معہذا بشہادت محققین مستندین صاحب رسالہ مکروہ نیست چہ جای حرمت و
ضلل اندازی اصل ایمان و نظیرش قول حضرت ابن عمر رضی اگرچہ صلوۃ الضحیٰ را بنظر عدم ثبوت از سنت آنحضرت صلعم نزد ایشان
بدعت فرمودہ اند معہذا مکروہ و حرام نمی دانستند فافہم و لا تکن من المتعصبین **قولہ** در فتاویٰ بزازیہ مذکور است الخ **اقول**
کلام بزازیہ درین باب بسیار اضطراب دارد چنانکہ مستندین صاحب رسالہ تصریح کردہ اند پس ازان بریک فقرہ بسند کردن

وبران خورسند گردیدن سفاهت است علامه حموی در حاشیه اشباه گفته قد اضطرب کلام البزازی فی ہذہ المسئلة فقال فی
فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد لا یمنع احترازا عن
الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وصنیع ابن مسعود مخالف قولکم قلت الاخراج عن
المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة وتعلیم الناس بانه بدعة والفعل الجائز یکون غیر جائز
لعرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا
علی انفسکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان فی غزوة ولعل رفع الصوت فی البلاد یجر خدعة واما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی الاذان
والخطبة الخ **قوله** هر چند بعض فقهاء استحسان تثویب الخ **اقول** هرگاه که محققین در عامه متون و شروح معتبره تصریح
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست ومتون وشروح باید دید **قوله** تعمیم مستحب الخ **اقول** قطع نظر ازانکه استدلال
صاحب اشباع که بکتب فقهیه است و دران از مستحبات متاخرین شمرده اند صاحب رساله را چنین تقریر نمودن که عمامه از محدثات
رد انمود هرگز روا نیست بدو وجه اول از کلام اکابر صاحب رساله بودن عمامه سنت ناسخ سنت و رافع آن ثابت چنانچه
خود نقل نموده دوم بقول صاحب رساله از محدثات و بدعات همان مستحبات صحابه کرام خارج اند که از جمیع اصحاب یا اکثر آن
باسکر بیت باتفاق مروج بودن آن ثابت باشد **قوله** تعمیم مستحب نیز مختلف فیه الخ **اقول** افسوس که نه از اصول مذهب خود
خبری دارد و نه نسبت مطلب صاحب اشباع خیالی می آرد **قوله** چون ذکر خلفاء راشدین الخ **اقول** کلامی است مختل بچند
وجوه اول که حسب تصریح اکابر طائفه چون بلکه سنت نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام هم ثابت و مروج می باشند بی آنکه در سنت مخالفت آن وارد شده باشد ولی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد
ناسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار میدهند پس ذکر خلفاء راشدین و عمین شریفین در خصوص خطبه نماز جمعه
وعیدین والتزام آن گو منقول از بعض تابعین باشد چرا شایبه لزوم نسخ و رفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلا ریب
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز حاشا که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بر طبق تقاریر واهیه طائفه میتوان گفت
که التزام ذکر عمین شریفین و خلفاء راشدین و اهتمام آن در عین خطبه نماز و تخصیص آن بهیئت مروجه ملتزمه کذائیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلکه از جمیع صحابه کرام و آل اطهار بلکه از ائمه اربعه مجتهدین منقول نشده پس خالی نیست یا ذکر و مدح آنحضرات در خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دین نمی شمردند یا از بودن ذکرشان سبب نزول رحمت بی خبر و لاعلم بودند یا قصدا ازین خیر محروم بودند
الی آخر المغالطات سوم ادعاء توارث از عهد تابعین حسب قول صاحب رساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب اقرار طائفه متعذر و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متوارث بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده **قوله** بدعت حسنه
بودن تسلیم ازان ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از عدم شهرت شرعة الاسلام و ذخیرة السالکین و عدم رجحان قول آنها

بر قول صاحب در المختار وغیرہ ہر گاہ کہ محققین ہستند درین صورت رسالہ استحسان را ترجیح دادہ وصواب نوشتہ باشند پس بنا بر قول
بعض قطع نظر از جہالت حال شان البتہ منع آن و نسبت ضلالت بسوال استحسان مردود است و در نہر الفایق آوردہ وا... بعضوا
من الاقوال انہ بدعۃ حسنۃ الخ **قولہ** استحسان این چیزہا بنا بر چند دین بحکم المفروزات بتیع المخلوات الخ **اقول**
استحسان متعلقات کتابت قران کہ صاحب اشباع از چند کتب آوردہ گو در بعض امور این عذر لنگ ... جاری گردد اگرچہ
کبار صاحب رسالہ را مفید نخواہد بود اما در بعض قطعاً جاری شدن نمی تواند از انجملہ است اینکہ یجوز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ
حجۃ الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحسین کتابت قران و علامہ حمزہ وغیرہ بعد اختلاف نوشتہ ولا منع ذلک من کونہ
محدثا فکم من محدث حسن انما البدعۃ المذمومۃ ما تضاد السنۃ القویمۃ او تکاد تفضی الی تغییر ما الخ ملخصاً **قولہ** ملازمت در میان
مقدم و تالی ابن شرطیہ الخ **اقول** در ینمقام نقل نمودن چند فقرہ رسالہ دعائیہ مولفہ مولوی خرم علی کبیر تجدیدیہ کہ در لکھنو مطبوع
گردیدہ برای اسکات صاحب رسالہ ضرور است در رسالہ مذکور نوشتہ اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث
قولیہ وفعلیہ ثابت شد لیکن بر دعا عقیب صلوۃ خمسہ ہیئت کذائیہ چہ دلیل است گوئیم و باللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع
الیدین از آداب دعاست و جالب اجابت و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نماند داعی از جانب شارع
مخیر است بعد نماز پنجگانہ دعا کند یا ورای آن تنہا یا با جماعت الخ صاحب رسالہ بیان نماید کہ ملازمت میان مقدم و تالی این شرطیہ آیا
یافتہ و نیز در ان رسالہ است دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنہا بعد آن باحادیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً و در استسقاء
غیر آن ثابت است گو بالتزام عقب صلوۃ خمسہ ہیئت کذائیہ مروی نباشد الخ **قولہ** تعیین و تخصیص مکروہ بودہ اند الخ **اقول** اول
معنی تخصیص ... باید ... بعد تحقیق حکم کراہت باید نمود از مائۃ المسائل وغیرہ از مقامات متعددہ معنی تعیین مکروہ ہمین ثابت است
کہ آن تعیین را لازم اعتقاد کردہ مطلق شرعی را مقید بخصوصیت دانند و قائل جواز اطلاق نباشد از انجملہ در جواب سوال شانزدہم
گفتہ و تعیین کردن روزی برای ایصال ثواب بردہ کہ بالتحقیق ہمون روز خواہد رسید و دیگر روز نخواہد رسید خطا است الخ
قولہ علما روزہ یوم جمعہ وغیرہ چہ نوشتہ اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمائل نوشتہ واما حدیث مسلم لا تخصوا
الحدیث فمحمول علی النہی عن افرادہ بالصوم بحیث لا یصوم غیرہ ابدا التوہم منہ انہ لا یجوز صوم غیرہ الخ و در مظاہر حق بعد
نقل توجیہات علماء نوشتہ تنہا جمعہ کے روزہ رکھنی مین جو شارحین نے توجیہات لکھین تو یہہ بموجب مذہب اون کی ہی ہین
جو اوسکو مکروہ کہتی ہین اور بموجب مذہب حنفیہ کی حاجت ان توجیہات کی نہین اسلئی کہ اون کی نزدیک یہہ مکروہ نہین ہے
چنانچہ فتاوی عالمگیری مین لکھا ہی کہ جائز ہی تنہا جمعہ کا روزہ بلکہ درمختار مین مستحب لکھا ہی اسکو الخ **قولہ** بدعت سیئہ
صرف آن محدثات را میدانند کہ بسند یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد الخ **اقول** اولا حکم نزلت صاحب اشباع درین باب
نمودن با وجودیکہ امام حجۃ الاسلام و امام عینی و امام شافعی وغیرہم بتصریح آن فرمودہ باشند زلتی است عظیم چنانکہ از سابق
بثبوت رسیدہ و ثانیاً صاحب رسالہ را اقراری نیست در سابق خود قائل نزاع لفظی گردیدہ است **قولہ** انہدام بنیاد اجماع و قیاس الخ

این طایفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمهٔ دین که استحسان این عمل فرموده اند از آن منصب محروم باشند با وجودیکه
اجتهاد مستقل برای حکم استحسان بر اموریکه مخالف و مزاحم نباشند و داخل و مندرج عمومات مندوبات دینیه باشند هرگز ضروری
نیست کما مر سابقا و سادسا چون اعتبار اندراج در عمومات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد برای تجویز و استحسان
امری خاص ضروری باشد پس آخر تحریم هم حکمی ست خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا اجتهاد ضروری نباشد **قوله**
پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابی حنیفه و صاحبین الخ **اقول** اولا بر تقدیر صحت این مذهب که بدعت سیئه چیزی
است که از قرون ثلثه و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلد ابی حنیفه و صاحبین رحمهم الله سبحانه چیزیکه از ابوحنیفه
و صاحبین منقول نباشد بدعت سیئه باشد و مرتکب و مجوزان را ضال و گمراه و بد مذهب و بددین گفته شود چه اجتهاد منحصر در همین
حضرات نبوده است دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابوحنیفه و صاحبین
منقول نباشد حلیکه طایفه اسماعیلیه بر هر بدعت میکنند بر مرتکب و مجوزان آن امر نمودن هرگز هیچ حنفی را جایز نیست آری چیزیکه
سیئه و ممنوع بودنش بخصوصه از ابی حنیفه و صاحبین بسبب اجتهاد و شان منقول باشد البته مقلد ایشان را عمل بدان نشاید
مگر حلیکه طایفه ایجاد نموده اند اعنی خلل اندازی در اصل ایمان مثل شرک حاشا که مقلد ابی حنیفه با وجود نقل جوازش از
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قوله** هر دو در سلک فقها منتظم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتهد [illegible] امداد علیخان
بهادر و پنشنی کلکتر و نذیر حسین و بشیر الدین و غیرهم ملقب بزبدة الفقها و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق
علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک ندارند و جواب تفصیلی باقی خرافات در سبق باید دید **قوله** حجیت استحسانات متاخرین
الخ **اقول** حجت بکتب فقهیه متاخرین مثل مستملی و بحر الرائق و حلبی و در مختار و طوالع الانوار و غیرها برای اثبات مدعیای تحقیقی
و بی تطبیق و بی فهم مطالب تا بشیت تدلیس و استنادی نماید و محققین مستندین امور مستحسنات متاخرین را قبول می کنند پس حجیت
بر وی تمام نگردد **قوله** تواریث این انعقاد از مستبدعین و کذابین الخ **اقول** با وجود دیدن اشباع و غیره این چنین کلمه
بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطانیست امام جزری فرموده لا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام الخ
ملا علی قاری نوشته لم یزل ملوک المصر خدام الحرمین الشریفین ممن وفقهم الله تعالی لهدم کثیر من المناکر والشین یعتنون به الخ
واما ملوک الاندلس والمغرب فلهم فیه لیلة تسیر بها الرکبان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجمله صاحب حصن حصین و سخاوی
و عسقلانی و قسطلانی و سیوطی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری و غیرهم تا شاه ولی الله دهلوی و غیره معلوم نیست که از کذابین
می شمارد یا از اکابر مسلمین و علماء محققین می پندارد بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شریفه حضرت خیر الانام
بتوسط عدول کرام دست بر دارد یا برایجاد و سانیدی که خالی از هیچ کذابین مفروضین باشد همت گمارد و اگرچه این خیال خام
کبر او را از مضیق ضلالت که سند سلسله دینیه شان بواسطه همین کسان بوده است برنمی آرد و بر تقدیر ثانی جبر این کلمات
بیهوده بر زبان می آرد **قوله** اما از اکابر مسلمین و ائمهٔ دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هر چند که صاحب رساله

درین مقام بجهت ادعاء موافقت مطلب خود فاکهانی و ابن الحاج را برای تلبیس کمال تصنیف حی نماید اما موافق مذهب ایشان علیه
این هر دو نیز کسانی الیلاء بوجوه کثیره از صالحین بلکه از مسلمین هم نتوانند شد تا به ائمه دین بودن چه رسد از انجمله میلاد و مثال اشکیه
فاکهانی و ابن الحاج مانند دیگر علما و محققین محدثین معتمدین قایل تکریم و تعظیم مثال نعل مبارک اند **قوله** ادراک مقصود
شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر کاملین است را الخ **اقول** دیده نگذشته که قبیل ازین علما ابن حاج را از
ائمه دین قرار داده است ایمان امام همام که مستند صاحب رساله بلا کلام است مقصد و مرام صاحب اشباع را تصریح فرموده است و کفی به حجة
مگر آنکه صاحب رساله از غایت غضب و حمیت تهتری کنند و آن امام را از ائمه دین خارج نموده داخل گمراهین و جاهلین ناقصین گردانند
قوله خصم میگوید که مدلول متنازع فیه بدلیل از دلایل شرعیه ثابت نیست الخ **اقول** اگر مرادش عدم ثبوت و صحت بالخصوص
بدلیل خاص از دلایل خاصه است پس عدم صحت مدلول لازم نیست والا عدم ثبوت باطل ملا علی قاری در شرح اربعین بعد از آنکه
موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب لیلة نصف شعبان و اختلاف و این نماز ها و کراهت آن از ابن حجر آورده میگوید
وفیه ان الصلوة خیر موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم فعلها ثم لا ینبغی سنیتها
مع انه جاء فی لیلة نصف شعبان قوموا لیلها وصوموا یومها وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات
ومنازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل رکعة قراءة الاخلاص عشر مرات بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و همین است حال دیگر امور که از قسم خیر باشند و مخالفت و مزاحمت
بدلایل شرعیه نداشته باشند اگرچه بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد اعنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
هم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعیه مندرج باشد انرا حرام نتوان گفت علامه طحطاوی در شرح قول مختار
اما الموضوع فلا یجوز العمل به بحال ولا روایته الخ نوشته ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخلا فی اصل عام
فلا مانع منه لا لجعله حدیثا بل لدخوله تحت الاصل العام الخ **قوله** محدثین ابطال احادیث مستنده درین باب نموده اند
و تضعیف الخ **اقول** شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة ذکر کرده و احادیث درین ابواب بیشتر آمده بعضی
موسوم بوضع و بعض بضعف الخ و ملا علی قاری در رساله فضائل نصف شعبان نوشته قلت جهالة بعض الرواة لا تقتضی
کون الحدیث موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی صلعم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة خیر موضوع
و حسن مشروع عند کل مقبول مطبوع بهذا تبین جوازها بفعله الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان والروم والفرس والهند و غیرها
من مائة رکعة فی کل رکعة فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوة والاحیاء وغیرهما فانه وان لم یصح ولکن لا مانع
من فعله واولی وجه الدوام لعدم اعتقاد کونه سنة غیر صحیح عند العلماء وکذا اداءه جماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ **قوله** در
فضائل اعمال غیر ثابته از ادله شرعیه جانب ایشان غلط است الخ **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر بیان ثبوت بوجه

خاص از دیگر ادله مخصوصه عدم ثبوت بان معنی ست پس حکم تغلیط غلط است چه حسب تحقیق محققین مستندین صاحب رساله
صرف ثبوت اعمال بوجه دخول تحت اصل عام و دلایل و امر شرعیه برای اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال فقط بعمل بدان
کافی است ثبوت آن بوجه مخصوص از دیگر احادیث صحیحه سوای حدیث ضعیف ضرور نیست ورنه حجیت حدیث ضعیف که در فضائل اعمال
می نویسند چه معنی دارد و در در مختار در بحث استحباب دعاء اعضاء وضو در شروط العمل بالحدیث الضعیف گفته وان یدخل
تحت اصل عام الخ علامه طحطاوی نوشته و ذلک الاصل ههنا هو مطلوبیة الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیة المصلی
نوشته و یستحب ان یمسح بدنه بمندیل بعد الغسل لما روت عائشة قالت کان للنبی علیه السلام خرقة ینشف بها بعد الوضوء رواه
الترمذی وهو ضعیف و لکن یجوز العمل بالضعیف الخ ملا علی قاری در شرح حصن حصین ذیل قول ما تیسر الی ان رجوت ان
یکون ما فیه صحیحا نوشته فالمراد به المعنی اللغوی الشامل للحسن والصحیح والضعیف لجواز العمل به فی فضائل الاعمال بالاتفاق
در فتح المبین آورده اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال لانه ان کان صحیحا فی نفس الامر
فقد اعطی حقه من العمل به والا لم یترتب علی العمل به مفسدة تحلیل ولا تحریم ولا ضیاع حق للغیر و اشار المصنف بحکایة الاجماع
علی ما ذکره الی الرد علی من نازع فیه بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فاثباتها بالحدیث الضعیف اختراع فی الدین ما لم
یاذن به الله و وجه الرد ان الاجماع یکونه قطعیا تارة وظنیا اخری لا یرد بمثل ذلک لو لم یکن عنه جواب فکیف وجوابه واضح اذ لیس
ذلک من باب الاختراع والشرع المذکورین وانما هو ابتغاء فضیلة و رجاؤها بامارة ضعیفة من غیر ترتب مفسدة علیه کما تقرر الخ
ملا علی قاری در رساله کبیره موضوعات در ترجمه رقبه نوشته و الضعیف یعمل به فی فضائل الاعمال اتفاقا و لذا قال ائمتنا ان مسح
الرقبة مستحب او سنة الخ و هم ران در بحث حدیث من بلغه عن الله عز وجل شیء من الفضیلة فاخذ به ایمانا و رجاء ثوابه اعطاه الله
ذلک وان لم یکن کذلک نوشته ففی الجملة له اصل لکن یشکل بانه اذا حمل ما بلغه علی الحدیث الضعیف فما فیه قوله ایمانا به لانه
اذا اعتقد الثبوت امتثالا لقوله ایمانا به نافی کون الحدیث الذی بلغه ضعیفا لان الضعیف لا یطلق الا حیث لم یکن
المضمون ثابتا الخ و در جواب این اشکال دو نقل کرده والجواب انا نختار الاول و نقول اعتقاد الثبوت لا یتوقف علی الجزم
لجواز ان یکون من وجه کما اذا کان عاما ادرج فی العمومات فالثبوت حینئذ من حیث هذا الادراج لا غیر الخ و ثانیهما جواب
نوشته کذا افاده الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انه جعل مرجع الضمیر فی قوله فاخذ به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
والظاهر انه راجع الی شیء فیه فضیلة و معنی اخذ به ای عمل به قولا و فعلا ثم قوله ایمانا به ای ایمانا بالله و ایقانا و رجاء ثوابه لا ان
المعنی ایمانا بذلک الحدیث کما حمله الشیخ فاحتاج الی التمحل فی الجواب الخ در غنیة المستملی گفته والاصل ان الوصل بین الاذان
والاقامة یکره فی کل الصلوة لما روی الترمذی عن جابر ان رسول الله صلعم قال لبلال اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحدر واجعل
بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله والشارب من شربه والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و هو و ان کان ضعیفا
لکن یجوز العمل به فی مثل هذا الحکم الخ

محدث دہلوی در شرح سفر السعادت فرمودہ کہ احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیہ است و ہمچنان بحسن لذاتہ بود یا بغیرہ
نزد عامہ علما رو آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچہ در رتبہ کمتر است اما چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبہ حسن رسد
آن نیز حجت است و آنکہ مشہور است کہ حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نہ در ماسوای آن مفردات مراد است اما مجموع متعدد
طرق داخل حسن است نہ ضعیف صرح بہ ائمۃ الحدیث بہ ہو المختار والمعتبر ولیکن گفتہ اند کہ اگر حدیث ضعیف بجہت سوء حفظ بعض
رواۃ یا اختلاط بود باوجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جہت اتہام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت
احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچہ تعدد طرق داشتہ باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضائل اعمال معمول الخ شاہ ولی اللہ دہلوی در انتباہ کہ رسالہ استاد الاستاد خود علامہ ابراہیم کردی آوردہ اند در آن
مرقوم است و من الایام الفاضلۃ یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و وردت فی فضائل جیب احادیث باسانید ضعیفۃ
لاباس بالعمل بہا فان وجد فی نفسہ قوۃ فلیعمل بہا رجاء بفضل اللہ تعالی الخ مولوی خرم علی در رسالہ دعائیہ گفتہ وہ علما
برین صفات در فضائل اعمال فیما نحن فیہ باتفاق علما معمول بہاست الخ در مظاہر حق بعد از انکہ ضعیف بودن حدیث
فضیلت صلواۃ اوابین و منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشتہ گفتہ اس حدیث کو اگرچہ ترمذی وغیرہ نے
ضعیف کیا ہے لیکن فضائل مین عمل کرنا حدیث ضعیف پر جائز ہی الخ و بذیل حدیث فضیلت شب نصف شعبان بعد از انکہ
از امام بخاری ضعیف بودن آن آوردہ گفتہ اور یہہ حدیث اگرچہ ضعیف ہی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف پر فضائل اعمال
مین باتفاق جائز ہی الخ **قولہ** اگرچہ مدعیات و معاملات مثبت احکام ہمی بود الخ **اقول** قاضی ثناء اللہ صاحب رحمہ در
سیف المسلول در رد روافض در بیان بودن علم الہامی نیز یکی از اسباب علم ذکر کردہ اند کہ انچہ بدان ثابت آید آنرا بمیزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و انچہ شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچہ شرع
از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد پس در ینصورت بعد فرض عدم ثبوت ہیچ حدیثی در فضائل این نماز ہا نیز چونکہ شرع ساکت
است و شارع آنرا رد نمودہ است و دلیلی و نصی بر حرمت آنہا وارد نیست در قسم ثالث خواہد بود پس باطل شد الزام باینکہ پیرو الہام
ہوا و بدعت خود را بدعاوی باطلہ خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اہل شرع تاب مقاومت آن نمی توان آورد الی آخر الالزامات
اللازمۃ **قولہ** خصم شنیدن لفظ آن از زبان حق ترجمان سرور پیغمبران چگونہ باور نماید الخ **اقول** امام الشیخ عبد الحق رح در ترجمہ
مشکوۃ شریفہ در ہمین بحث و تحقیق این مسئلہ آوردہ کہ منکر این حال تصدیق بکرامات اولیاء کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد
ساقط شد بحث باوی زیراکہ وی منکر است چیزیراکہ اثبات کردہ اند کتاب و سنت و اگر دارد و این از جملہ کرامات است باعث
انکار چیست الخ و ہمچنین است در شرح مکلیۃ غیرہ ثانیا اگر خصم از محرومی اعتقاد کرامات و بی نصیبی از ان برکات آن رتبہ علیہ را
باور نمی نماید تاہم اورا بلی مزاحمت و معاودت امور شرعیہ در امور الہامیہ چہ حکم تفضیل بر اولیاء اللہ تعالی نمودن کہ

قوله صاحب بهجة الاسرار متهم است بافراط الخ **اقول** قطع نظر از آنکه بر بزرگان دین تهمتها نهادن و در پی تسلف صلحاء افتادن ماية افتخار طائفه هوائية است باری در غنية الطالبين که مستند او و اکابر است ببینید که برای تاکید صلوة الرغائب فضیلت بسیار مرقوم است همچنین در صلوة البراءة اجر کبیر و فضل عظیم مسطور است **قوله** محل نزاع صلوة مخصوصه است نه فضائل ابن شب الخ **اقول** هر گاه که فضائل این شبها عموما ثابت گردیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف هم قرار داده شوند تاهم در بجا آوردن عمل بدان بلا التزام منکرات و ممنوعات شرعیه هیچ خللی نیست چنانچه قطب اسماعیلیه در مظاهر حق بعد نقل مکان صلوة براءة از بعض علما گفته ملا علی قاری کهتی هین که جائز هی عمل کرنا حدیث ضعیف پر اور علما نی جو انکار کیا هی اسکا سبب لاحق هونی منکرات کی انکار کیا هی حاصل یه هی که اگر تنها بغیر خرابیون مذکوره کی پڑهی تو جائز هی الخ **قوله** تفرد صاحب اشباع به نفی کراهت الخ **اقول** ادعاء تفرد صاحب اشباع مبنی است بر قلت نظر بسوی اقوال ائمه دین چه بسیاری از اکابر و علماء حنفیه رح قائل بجواز و عدم کراهت بدون جماعت شده اند بلکه بعضی از ایشان بجواز جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاخیار که مشهور بطبقات حنفیه است در ذکر حال امام صدر کبیر صاحب محیط برهانی آورده و فی کتاب المحیط لا یکره الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و الرغائب و لیلة النصف من شعبان و نحو ذلک لان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی بلاد الاسلام و الامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا استمرت و اشتهرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام و صلوة لیلة القدر لیالی رمضان لم یشتهر ان النبی صلعم صلی لیلة النصف من شعبان و لیلة الرغائب و القدر و مع ذلک صلی المؤمنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین و بلادهم و ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و فی تلک الصلوة مع الجماعة مصالح و فوائد نحو رغبات المؤمنین فی تلک الصلوة و اعطاء الصدقات من الدراهم و الطعام و الحلاوی و غیر ذلک منع بعض الفقهاء ذلک لکن ضرره اکثر من صلاحهم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات و ذلک لیس مرضیا عقلا و سمعا و من افتی بذلک فقد اخطأ فی دعواه الخ ملخصا و بعد از آنکه از محیط سرخسی و حاوی و بزازیه کراهت جماعت تطوع در غیر خارج رمضان از امام قدوری عدم کراهت آن آورده می نویسد و روایت فی فتاوی الصوفیة لا یکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقة و هو الاذان و الاقامة و قد صرح فی شرح الکافی الناصحی ایضا فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة اذا صلوها علی وجه یستدعی الناس الیها بجماعة کما یدعی الی المکتوبة و لاشک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون الا بالاذان قوله اذا نادیتم الی الصلوة الآیة و النداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر الخانی فی باب ادراک الفریضة و یؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان و الاقامة و فی السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل و ذکر المولی الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة و صح

ماجاء من نوافل الصلوة صلوة التسبیح بعد نقل ما فی المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقی ههنا بحث مهم وهو انه
هل یکره امثال تلک التطوعات بجماعة ام لا قال فی خزانة الفتاوی التطوع بجماعة فی غیر رمضان مکروه وقال شارح
النقایة لا یکره الاقتداء بالامام فی القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله
حسن الخ ملخصاً **قوله** شیخ نووی الخ **اقول** اینجا امام نووی رح و دیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگرچه مجرد
انکار چندان مستغرب نیست اما چندان مبالغه که فرموده اند باوجود تصریح اکابر حنفیه وغیرهم بخلاف آن البته محل تعجب
است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه شیخ عبدالحق رح در ما ثبت بالسنة فرموده ومما اشتهر فیما بین الناس
فی هذا الشهر لیلة الرغائب والمشایخ فیه صلوة مشهورة والمحدثون انکروها اشد الانکار حتی قال محی الدین النووی رح الخ
و بعد قول امام نووی رح و علامه ابن حجر رح نوشته هذا ما ذکره المحدثون علی طریقهم فی تحقیق الاسانید ونقد الاحادیث
وعجبا منهم ان یبالغوا فی هذا الباب هذه المبالغة ویکفیهم ان یقولوا لم یصح ذلک عندنا واعجب من الشیخ النووی رح
مع سلوکه طریق الانصاف فی الابواب الفقهیة وعدم تعصبه مع الحنیفة کما هو داب الشافعیة فما نحن فیه اولی بذلک
لسنده الی المشایخ العظام والعلماء الکرام رحمهم الله تعالی هذا وقد ذکر صاحب جامع الاصول فی کتابه حدیثا من کتاب رزین
الخ **قوله** این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقهاء اهل کمال جهر ذکر را اگرچه در مسجد باشد منع نمی فرمایند مگر بعروض
بعض عوارض خارجیه پس این احتمال عند التحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد **قوله** بهر حال درین اثر احتجاج است
الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رضی صلوة ضحی را بدعت و ابتداع میفرموده و همچنین حضرت ابن مسعود رضی
بر کسانیکه مشغول خواندن این نماز میدیدند انکار میفرموده و همچنین حضرت ابن عمر رضی در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت عثمان رضی
است اطلاق بدعت کرده است در مواهب آورده عن ابن عمر رضی قال الاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون
قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انه لم یکن فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلی الله علیه وسلم
یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسنا ومنها ما یکون غیر ذلک الخ همچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات مستحسنه دیگر صحابه کرام
فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف برای سبب تسهیل بر عباد الله بوده تا بجهت تقرب اسلام و عدم تدوین احکام در
اشتباه نیفتند پس همچو قول اسماعیلیه چه مفید وچه قابل احتجاج و ثانیاً بخصوص فعل جهر بمسجد هم مستندین صاحب رساله از فقهاء
اهل کمال نوشته اند که منع نمودن نمی شاید و حضرت ابن مسعود رضی که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز بکدامی غرض
جائز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران بغرض تعلیم سنت نبودن آن بوده باشد پس این احتجاج بر تقدیر ثانی
هم مفید صاحب رساله نیست ثالثاً احتجاج مفتی اسماعیلیه باین اثر هرگز تمام و درست نیست چه بحسب ظاهر تلبیس و نیز عدم فعل در عهد
آنحضرت صلعم دلیل بدعت و کراهت و مخالفت شدن نمی تواند آری عامه طائفه که بدعت بمعنی ما لیس سنة رسول الله صلعم
وما احدث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکنند و هر بدعت را مثل شرک خلل اندازان اسلام

سیدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر رضی الله عنهما و دیگر صحابه کرام در بسیاری از امور باوجود اطلاقات
ابتداع و اقرار عدم معهودیت از حضرت علیه الصلوة والسلام حکم جواز بلکه استحباب باستحسان فرموده اند البته بجهت طلب بر آن احتجاج
تلبیس پیش عوام تمام میگردید **قوله** کسی ری جناب قایل و شاغل این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولا که صاحب اشباع خود
اجل و اکمل تلامذه صاحب تحفه است و محض برای تحصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده آخر در اثبات اینچنین شبهات و
نفی عام مرده و نمودن محض سفاهت است و ثانیا فتاوی صاحب تحفه درین ابواب به درجه شهرت و تواتر رسیده اند و ثالثا حال
در بسیاری از بلاد هند بینندگان صاحب تحفه موجود و صاحب رساله را باید که از ایشان استفسار نماید و از انکار متواترات باز آید **قوله**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب ممدوح است الخ **اقول** هرچند صاحب رساله بسیاری از اکابر ائمه دین را تفسیق و تضلیل و تجهیل
مینماید اما درینجا که شاه عبدالعزیز ممدوح صاحب را آنچنان قرار داده مخالف تلبیس و تدلیس طائفه اسماعیلیه السنة لاجرم مفری غیر از
انکار متواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب ممدوح قرار داده حالانکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدایانش
[illegible] از امت قرار می یابند و بموجب همین طائفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت محمدیه علی سیدنا الصلوة والتحیة سنیه
بلکه مشرک قرار می یابند در بیان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معامله الخ حالا صاحب رساله بیان کند که نذر و منت و مجلس و عرس نمودن و امور تکوینیه وابسته آنحضرت دانستن که مروج و معمول امت است
چه حکم دارد **قوله** از عجائب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض ارواح قدس فتوی منسوب بجانب صاحب تحفه منقول
نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه مسمی علی محمد خان صاحب رئیس مرادآباد مذکور است کمال استعجاب اینکه بی دیدن صحت نامه کتاب مرقوم
گردیدن یکسی لفظ بجای لفظ دیگر این قدر پیچ و تاب در اصلاح خیانت و تحریف مائة المسائل و نقل عبارات مرقات وغیره در
رساله التفهیم بتفهیم این قدر حشو و اطناب آن هذا لشیء عجاب و اعجب عجائب و اغرب غرائب آنکه با وجود مطالعه مجموعه فیوض ارواح قدس
منقبت شاه ولی الله صاحب و اخلاف الثلاثه مناقب به زبان می آرد و مطلقا حیا نمیدارد و از مطالعه مجموعه مذکوره کالشمس ثابت است که بمذهب
اسماعیلیه شاه صاحب و کافه سلف و خلاف الثلاثه مناقب فاسق مبتدع بلکه کافر و مشرک قرار می یابند فافهم **قوله** منع اتخاذ روز عاشورا روز
غم و ماتم و منع واعظ از ذکر قصه شهادت بروز عاشورا پرداخته اند **اقول** صاحب اشباع که نقل فتوی مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
نموده و مطلب آن بیان فرموده در رد آن فقره منع اتخاذ روز غم و ماتم افزوده و در اثبات مخالفت جلوس برای مصیبت و اتخاذ ماتم پیش
نمودن لغویت جلوس برای مصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتخاذ روز ماتم چیزی دیگر و ذکر فضائل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین رضی
باحادیث شریفه و بروایات صحیحه و طرق رقت و عروض حزن و آه و استرجاع و حث بر صبر و عبادات و بیان حال [illegible] بی ادبانه
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس بنقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بجهت طلب مبهم میاختن دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضر و مخالف بوده اثبات آن مدعا نتواند

از صواعق محرقہ کہ آوردہ و ایاہ ان یشتغل ببدع الرافضۃ ونحوہم من الندب والنیاحۃ الی آخرہ اول
آن عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب بہ الحسین رضی اللہ تعالی عنہ فی یوم عاشورا کما سیاتی
ایضاحہ انما ہو الشہادۃ الدالۃ علی مزید حظوتہ ورفعتہ ودرجتہ عندربہ حین ذکر ذلک الیوم مصابہ لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع
امتثالا للامر واحرازا لما رتبہ تعالی علیہ بقولہ اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمۃ واولئک ہم المہتدون ولا یشتغل
ذلک الیوم الا بذلک ونحوہ من عظائم الطاعات کالصوم وایاہ ثم ایاہ ان یشغلہ ببدع
الرافضۃ ونحوہم من الندب الخ وانچہ صاحب رسالہ از رسالہ اصول صفار نوشتہ وسئل رضی اللہ تعالی عنہ عن ذکر مقتل الحسین
فی یوم عاشورا ایجوز ام لا قال لا لان ذلک من شعار الروافض عباراتیکہ آخر این قول بودہ ترک نمودہ وہی ہذہ فان اراد تذکر
المقتل فینبغی ان یذکر الصحابۃ اولا ثم یصیر مقتل الحسین رضی اللہ تعالی عنہما تبعا لہ لا مقصودا فحینئذ لا باس بہ انتہی عبارت غنیۃ الطالبین
خارج از بحث کہ آوردہ در عبارت منقولہ ابطال قول کسانی است کہ آن روز را یوم مصیبت گردانیدہ انکار صوم آن روز عظیم
والطال تشریف وتعظیم آن میکنند وتوسعہ وتصدق فقرا در خصوص آن روز فرح وسرور قرار دادہ بر فاعلین طعن می نمایند پس
عبارت منقولہ را از ممانعت ذکر احوال شہادت صادقہ ودیگر امور خیر چہ علاقہ افسوس کہ صاحب رسالہ را از عبارت منقولہ غنیۃ الطالبین
انچہ دران مذکور نیست معلوم گردیدہ وانچہ صراحۃ مسطور است بنظر نرسیدہ حالا ببینند کہ نجات انبیا وخلق حضرت آدم علیہ السلام وغیرہ لکہا را
دران روز موجب فضل عاشورا قرار دادہ نوشتہ فضا را عاشورا اشتمل بقیۃ الایام الشریفۃ کالعیدین والجمعۃ وغیرہا الخ وانچہ از
احیاء العلوم آوردہ اولا ان عبارت را از بیان فضائل ذکر شہادت حضرت وی رضی اللہ تعالی عنہ باحادیث شریفہ و
روایات صحیحہ وبیان حال بدمآلی اوبان کہ آن روایات از اجلہ صحابہ کرام منقول ومروی وماثور باشند لی آنکہ ہیچ بعض صحابہ
کرام باشند چہ علاقہ شیخ ابن حجر کہ صاحب رسالہ درہمین مقام ودیگر مقامات باو استدلال میکند در کتاب صواعق محرقہ کہ ذکر قصہ شہادت شریفہ
وحالات بدمآلی قاتلان بتفصیل ذکر نمودہ است بعد نقل مقولہ امام غزالی گفتہ وما ذکر من حرمۃ روایۃ قتل الحسین رض وما بعدہا
لا ینافی ما ذکرتہ فی ہذا الکتاب لان ہذا البیان الحق الذی یجب اعتقادہ من جلالۃ الصحابۃ وبراءتہم بخلاف ما نقلہ الوعاظ الجہلۃ
فانہم یاتون بالاخبار الکاذبۃ الموضوعۃ ونحوہا ولا یبینون المحامل الحق الذی یجب اعتقادہ الخ ثانیا دران قول قید عاشورا نیست
معلوم نیست کہ صاحب رسالہ در باب الشہادتین کہ بسبط تمام موضوع برای ذکر شہادت است چہ میگوید وانچہ از ابن تیمیہ آوردہ پس قطع نظر از
عدم افادہ مطلب او لا مشتمل است بر افراط وغلو باطل چنانچہ توسیع لعصبہا ورد ویل لم یستحسنہا احد من الائمۃ آوردہ واز مبتدعات
قائلین قرار دادہ حالانکہ در عبارت منقولہ غنیۃ الطالبین بعد عبارت منقولہ از صحابہ وتابعین منقول قد ورد عنہم الحث علی التوسعہ
وثانیا الزام از قول ابن تیمیہ بر شاہ عبد العزیز صاحب درست نمی تواند شد چہ نزد شاہ صاحب اقوال ابن تیمیہ مردود است چنانچہ در
رسالہ کہ اثبات [illegible] شاہ صاحب کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی این سطور کلام ابن تیمیہ فی منہاج السنۃ وغیرہ
من الکتب [illegible] الی [illegible] الرافضی لا سیما فی تفریطہ حق اہل البیت وفی منع زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفی انکار الغوث [illegible]

و القطب و الابدال و تحقیر الصوفیة و امثال ذلک فی هذا الموضع منقولة موجودة عندی و قد تصدی لرد کلامه فی زمانه جهابذة علماء
الشام و المغرب و مصر ثم ان ابن القیم تلمیذه الرشید قد بالغ فی توجیه کلامه لکن لم یقبله العلماء حتی ان المخدوم معین الدین السندی
الحالی رسالة فی رده و اذا کان کلامه مردودا عند علماء اهل السنة فای طعن یلحقهم فی ذلک الخ **قوله** شیخ عبد الحق در بعض مولفات
الخ **اقول** شیخ عبد الحق در بعض مولفات اگر بعروض عوارض خارجیه چیزی بحث نموده باشد از ان انکار جواز مولود و عرس و امداد
بدعا و ختم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود که این امور بلکه محافظت اعراس و استحسان آن شیخ از اساتذه محققین خود در روایت
مینماید در ما ثبت السنة مرقوم فرموده قلت فهذه الروایة یکون عرسه فی تاسع ربیع الاخر و هذا هو الذی ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام
العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه هذا التاریخ اما اعتمادا علی هذه
الروایة او علی ما رأی من شیخه الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم الخ و آنچه صاحب رساله از شرح سفر السعادت
آورده و در آخر همان قول در مسئله نشاندن قاریان نزد قبر بخیال ربودن عدم کراهت باستناد قول ابن همام تصریح کرده و در
جامع البرکات گفته اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عبارت
بروح فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قران و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا بروح ایشان
برسانیم باکی ندارد الخ و همدران در حال استاد خود شیخ اجل عبد الوهاب مکی نقل کرده و ایشان نیز روز مولد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی متقی رحمه عرس می کردند و طعام می پختند و اقربا
و مجاورین صلحا و علما و فقرا را میداد الخ و آنچه صاحب رساله از رساله تعزیت یک فقره آورده حالش بعد مطالعه اصل
منقول عنه بدریافت آید اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است بسلف کاملین چه خلف صالحین علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف نوشته باب موعظة المحدث عند القبر و قعود اصحابه حوله کانه اشار بهذه الترجمة الی ان هذا الجلوس مع الجماعة
عند القبر ان کان لمصلحة تتعلق بالحی او المیت لا یکره ذلک فاما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر و فیهم من یعظهم و یذکرهم
الموت و احوال الآخرة و اما مصلحة المیت فمثل ما اجتمعوا لقراءة القران و الذکر فان المیت ینتفع به الخ و در شرح هدایه
آورده و مما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرؤن القران و یهدون ثوابه لموتاهم و علی هذا اهل الصلاح
و الدیانة من کل مذهب من المالکیة و الشافعیة و غیرهم و لا ینکر ذلک منکر فکان اجماعا عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگرچه
مخصوص بمقبره نیست اما در خصوص مقبره امید زیادت نفع هست چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته و در دفن کردن چون اجزای
بدن بتمامه یکجا میباشند علاقه روح بحال خود می ماند و توجه بزائرین و مستفیدین بسهولت میشود و آثار این عالم از صدقات و
فاتحه و تلاوت قران خوانی چون در ان بقعه که مدفن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود الخ و عجب است از صاحب رساله که بعبارت
منقوله رساله تعزیت استناد میکند و نمی فهمد که غایته الامر آنکه اختلاف در ثبوت رسید اما از ترجیح چه علاقه حالانکه در مائة مسائل
اسحاقیه نوشته حافظان را برای قرائت قران نشاندن نزد قبر علما را اختلاف است مختار همین است که جائز است بشرطیکه باوقف

صحیح شده قرائت نکنند الخ **قوله فی البزازیة الخ اقول** در اصل صاحب بعینه این روایت بزازیه از نقل شرح
منیه آورده وحسب عادت خیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این حدیث ذکر نه نموده دیگران هم بهمان راه میروند
حالا باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله وکبرا اوست بعد قول بزازیه نوشته ولا یخلو عن نظر لانه لا دلیل
علی الکراهة الا حدیث جریر المتقدم وانما یدل علی کراهة ذلک عند الموت علی انه عارضه مارواه الامام احمد بسند
صحیح وابوداود عن عاصم بن کلیب عن ابیه عن رجل من الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازة فرأیت
رسول الله صلعم وهو علی القبر یوصی الحافر یقول اوسع من قبل رجلیه اوسع من قبل راسه فلما رجع استقبله داعی امرأته فجاء وجیئ
بالطعام الی ان قال فهذا یدل علی اباحة صنع اهل المیت الطعام والدعوة الیه الخ **قوله فی فتح القدیر الخ اقول** نقل نمودن
عبارتها بی قصد تحقیق وتطبیق کمال سفاهت است ملا علی قاری در شرح مشکوة شریف در ذیل حدیث دعوت
نمودن زن میت بعد دفن شوهر خود واجابت فرمودن آنحضرت صلعم بهمراهی صحابه بخانه میت بعد ذکر قول علامه ابن همام
ودیگر علمای کرام فرموده وینبغی ان یقید کلامهم بنوع خاص من اجتماع یوجب استحیاء ورثة المیت فیطعمونهم کرها او یحمل علی کون
بعض الورثة صغیرا او غائبا او لم یکن المال من عند احد معین الخ **قوله فی وصایا الشیخ ولی الله الدهلوی الخ اقول**
شیخ موصوف را که از اسرافات مخالفت کرده است همان شیخ تعامل عرس ومولد ومحافظت بران از اسلاف واکابر خود در تالیفات
خود روایت نموده قائل استحسان آن ومعتقد فضیلت مجلس شریف ومتبرک بودن آن گردیده پس منع اسرافات صاحب رساله را
چه مفید وصاحب اشباع را چه مضرت **قوله فی المقامات المظهریة الخ اقول** میرزا صاحب موصوف که مقید نمودن برسمیات
عرفیه بیان فرموده ازین هیچ امداد بدعات ختم ونیاز طعام ونقد واصل مولد وعرس ومخالفت اینها ثابت نگردیده حال
وقال اسلاف واخلاف ایشان باید شنید ودر [illegible] مطبوعه دهلی بعد بیان نفی التزام رسمیات زایده گفته از نجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله عنهم چنین بود که بروز عرس در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه
باید کرد الی قوله وچون فقیر عادت بطعام بازار دارد ناچار در عرس یک پیسه را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکنند وانچه فتوح از نقد میرسد حضرت میر سید بخدمت میرزا دیوها که استحقاق دارند بطور تحفه میرسانند الخ وشاه عبد الغنی
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب مظهریه بوده اند نوشته برای نیاز پیران سیما حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند حلوا وغیره تیار میکردند وانرا بفقرا تقسیم می نمودند ونیاز والد خود میکردند الخ وبعد ازان از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنید الخ ونیز
باید دریافت که جناب میرزا صاحب موصوف در مکتوب یازدهم نوشته اند که [illegible] مخصوصه ونیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب وسنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام واعلام از مبدء فیض اخذ
نموده اند وشرع ازان ساکت است وداخل دایره اباحت ودر فایده دران متحقق وانکار آن ضرور نه الخ صاحب رساله را

نماید که اطوار معموله مخصوصه ذکر الهی که شرع ازان ساکت است داخل دایره اباحت است یا ضلالت و دران فایده دینیه متحقق
است یا مضرت و انکار آن ضروری نیست یا ضروریست بر تقدیر شق ثانی که جناب میرزا صاحب با وجود اقرار رواج یافتن در قرون متاخره
و ماخوذ نبودن از کتاب و سنت و ساکت بودن شرع که تحقق فایده وغیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت
و جهالت همچنانکه در حق دیگر ائمه دین و اولیای کاملین کرده است در بیجا هم مسکینید یا نه و آنچه صاحب رساله از قاضی ثناء الله آورده
نظر افعال شنیعه جهال است و از اجتماع مسلمین برای قرائت قرآن و اذکار خیر که اصل عرس معمول مرشدان و اساتذه شان است
چه علاقه دارد خود در تذکرة الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشوند و برای اموات
قرآن میخوانند پس اجماع شده و خلال از شعبی روایت کرده که بودند انصار وقتیکه کسی می مرد از ایشان میرفتند سوی قبر او و برای او
قرآن میخواندند الخ **قوله** تشبیه اعاده مجلس میلاد الی قوله با جنم کنهیا الخ **اقول** حسن ذکر آنحضرت صلعم و اظهار عظمت و محبت
آنجناب و ادای شکر نعمت که بدلایل کتاب و سنت عموما ثابت است کافیست برای حسن جمیع افراد خاصه هیات مخصوصه از مستحسنات
ائمه اسلام که مندرج آن عمومات و غیر مزاحم بکتاب و سنت باشند پس برای حسن مجلس ذکر مبارک و جمع چندی از امور خیریه نیت برکت و شرف
زمان ولادت صاحب بدلیل دیگر حسب تصریح معتقدین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحباب اعاده شکر نعمت ولادت در نظیر یوم
ولادت با دای عبادت حضرت رب العزت ائمه دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین
بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و مشروعیت اجتماع برای فرحت ثابت است بالیقین حتی که صاحب مائة مسائل
هم بآن قایل است و در خصوصیت ذکر وقایع ارهاصات و معجزات سرور کائنات و اجتماع مسلمین برای استماع آن حالات و اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر با برکت با اعتقاد بقای شرف در نظیر زمانه ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکران نعمت برای که مجلس
میلاد شریف عبارت ازهمین است تشبیه بجنم کنهیا دادن بلاریب کمال ساده او بی است نزد اهل دین اسلام و آنچه صاحب رساله برای رفع
ملام و تفسیر مرادش گفته که با جنم کنهیا در نفس اعاده سرور میلاد بدون تجدد نعمت میلاد الخ پس درین فقره زیادت تصریح بکمال
بی ادبی و کمال بیدینی است چه نفس اعاده سرور و شکر میلاد بدون تجدد نعمت باقرار معتقدین صاحب رساله ثابت است از تقریر
و نص ارشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعاده صوم اثنین بشکر نعمت ولادت با وجود عدم تجدد آن نعمت تقریر فرموده اند پس درین
این امر تشبیه بجنم کنهیا دادن زیاده تر موجب بی ادبی و بیدینی است **قوله** التشبیه صلوة جانب تنور با عبادت نار و عبادت
مجوس الخ **اقول** لا چون فضیلت صلوة جانب بلاد و شرف و برکت آن از مضامین عمومات مندوبات ائمه دین ثابت
نفرموده اند پس اگر کراهت صلوة جانب آن بمعنی بر لزوم مشابهت و توافق صوری عبادت مجوس نموده آید مستلزم آن نیست
که عقد مجلس ذکر شریف آنحضرت و اعتقاد بقای شرف در نظیر ایام ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکر نعمت حضرت رب العزت
بانواع افعال عبادت که ائمه دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جنم کنهیا قرار داده آید و چگونه این مسائل
مستلزم این مقال چنان میتواند شد حالانکه فضیلت نفس صلوة جهة نار وقت عبادت که از شعار مجوس است هرگز موافق قواعد

شرع شریف نیست و نفس اعادهٔ شکر نعمت ولادت آنحضرت با وجود عدم تجدد نعمت صراحةً از ارشاد حضرت شارع ائمهٔ دین و اکابر
مستندین صاحب رساله ثابت فرموده اند ثانیاً قطع نظر ازین فرق دیگر هم هست و آن اینکه در صوم عاشورا وقت عبادت توافق صوری
بشعار مخصوص مجوس لازم می آید و در عقد مجلس ذکر مبارک اظهار شکران نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول شریف
این توافق صوری هم مفقود است نمیدانی که فقهای محققین در ذیل مسئلهٔ مذکوره عدم کراهت صلوة جانب سراج و شمع مختار فرموده اند
چنانچه از شرح کنز وغیره ظاهر است بجهت زوال موافقت و عدم لزوم مشابهت خصوصیت شعار مجوس که در خصوص جمرهٔ نار بوده است
پس همچنین اگر کسی عقد مجلس سرور در یوم جنم کنهیا نماید تا البته ذکر آن مقال و استدلال باین مثال گنجایش میداشت و بدون آن عقد
مجلس ذکر شریف در ایام مبارکهٔ ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نعمت با فعال زکیات بلحاظ شرف آن زمان چنانکه
خصوصیت مشابهت بجنم کنهیا موافق این مثال وانموده باشد هیهات از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
شارع رفع لزوم مشابهت یهود در خصوص آن صوم مقصود گردید بجای آن همراه آن صوم ضم صوم دیگر یوم هم مقرر فرمودند چون
ازین قدر تغیر مشابهت شعار مخصوص مفقود شد پس با وجود مغایرت کلیه محضه اعتقاد شرف یوم جنم کنهیا و شکران که شعار مخصوص
هنود است از اعتقاد شرف ایام ولادت با سعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه مجلس مبارک با جنم کنهیا قطع نظر از بی ادبی
درست و صحیح خواهد بود **قوله** مشابهت فعل با فعل کفار در آن وقت موثر در منع فعل میشود الخ **اقول** اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل
مخصوص بخصوصه از حضرت شارع بدلیل یقینی هست تا برین تقدیر لازم می آید که در امور یکه باین طور از شارع ثابت نیستند مانند
تقرری برای تعظیم کعبهٔ شریفه که هنود هم برای معابد خود عمل می آرند تشبیه تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم اصنام و معابد کنهیا وغیره و اولی تجویز
بیباکان طائفهٔ اسماعیلیه که مجلس ذکر میلاد شریف را تشبیه بجنم کنهیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شق لسان بمطاعن
بی اصل و نشان نسبت ائمهٔ دین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضایقه نداشته باشد و اگر مراد ثبوت بطور اندراج عمومات
مندوبات شرعیه است که حسن آنها بدلایل یقینیه ثابت باشد برین تقدیر حسن اظهار خاصه و هیأت مخصوصه مستندین صاحب رساله
از افراد تکریم کعبهٔ شریفه وغیرها که عموماً حسن آن بدلایل یقینیه ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم
معابد کنهیا وغیره مضایقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادای افعال زکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
شریف که شرعیت آن و استحباب اعادهٔ شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بجنم کنهیا
چرا مضایقه ندارد و حرامش که نزد طائفهٔ وهابیه لفظ مضایقه چه معنی دارد که در همچو مقام صراحةً از دریده دهنی خود نفی آن
در تشبیه بجنم کنهیا بر زبان می آرد عیاذاً بالله **قوله** استحسان اعادهٔ صوم منصوص از شارع است الخ **اقول** صاحب رساله
که مانع تاثیر مشابهت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد لازم که برای اثبات استحسان اعادهٔ آن بدلیل یقینی همت برگمارد
قوله تفضیل استحسان بدعت الخ **اقول** کلام صاحب اشباع که مبنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم
نشر و تعلیم فضایل و معجزات و ختم قران وغیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط افضلیت بر صوم که این امور

خیر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفضیل آنها بر صوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام مخالفت حدیث دیگر
مطاعن صاحب شبلی را داد و در جهالت کشاد است عن عائشة ان النبي صلعم قال قراءة القران في الصلوة افضل
من قراءة القران في غير الصلوة و قراءة القران افضل من التسبيح والتكبير والتسبيح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم الحديث وانچه در بعض روایات تفضیل صوم بر صدقه معلوم میشود پس جواب آنکه افضلیت را جهات متعدده می باشد
كما لا يخفى و اگر امور مذکوره را بلحاظ هیئت اجتماعیه جدیدی از قربات و خصوصیت افعال و اختلاط اهل اسلام برای استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک بدعت حسنه مستحبه گفته آید تاهم در بیان زیادتی منافع و فوائد دینیه مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولاً بدعات حسنه مستحبه ائمه دین که مندرج مندوبات شارع باشند هیچگونه مزاحمت و مضادت سنت هدی و دینیه ندارند بنابر آن
در حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفضیل سنت اصلیه من حیث انها سنة الهدی بر بدعت حسنه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفضیل هر سنت بر هر بدعت حسنه مستحبه بهر وجه با وجه و فرق [illegible]
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت نیست و نه مسلم مستندین صاحب رساله [illegible] ملا علی قاری که [illegible] رساله در ینجا استناد
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده واما مسئلة الطيبي فلا تقرير مسلم اما اولاً فلان البدعة
الحسنة ملحقة بالسنن لكن لما لم توقف في الصدر الاول سميت بدعة واما ثانياً [illegible]
متضاعف باق ببقائها فكيف يفضل عليها النفع القاصر [illegible] منقطع الخ و بعد کلام در ان خود فرموده والاظهر ان مراده
المبالغة في متابعة السنة من حيث انها سنة افضل من بدعة ولو كانت مستحسنة مع قطع النظر عن كونها متعدية او
قاصرة او ابدية او منقطعة الخ **قوله** امر مخالفت کفار نهی از تشبه امور یکه مذموم نیست الخ **اقول** محل بحث [illegible]
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار در افعال مخصوصه ثبت ذکر این امور در ینجا بیجا است بر کما [illegible]
محل بحث همین قدر است که امریکه بخصوصه مخالفت آن از نهی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صرف لزوم مشابهت
بی آنکه آن امر مذموم باشد و بی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد حسب تصریح مستندین صاحب فتوی داخل تشبه
ممنوع نتوان شد **قوله** شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است الخ **اقول** الخ مذموم بودن شادی جنم کنهیا گو [illegible] تسلیم کرده [illegible]
تحریم اعاده شکر نعمت ولادت باسعادت لازم گردیده حالانکه بر تقدیر مقصود نه بودن موافقت و مشابهت هنود [illegible]
اعنی موافقت در ینجا امر مذموم قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد مشابهت هنود هم آن امر اعنی شادی جنم کنهیا بعمل آرد
البته توان گفت که احد الامرین موجود است زیرا که شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است **قوله** معهذا قصد تشبیه با فعل نصاری و [illegible]
عمل از کلام ابن الجزری الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصین که از ائمه مشهورین این است موافق
حدیث شریف واقع گردیده که یهود را دیدم که بروز عاشورا را بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام روزه میداشتند ارشاد فرمودند
احق بموسی منکم و ثانیاً در ینجا عمل شریف اعنی انعقاد مجلس ذکر مبارک اشاعت و اعلان شکر نعمت و تشکر [illegible] باسعادت

وتکریم ذکر آنحضرت و اجتماع اہل اسلام برای استماع مدائح حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وصحبہ وسلم کمال ارغام وتغییظ
حاسدان نبوت و منکرین شرف وفضیلت حضرت ختم رسالت اہل اسلام را مقصود می باشد لیکن از تشبیہ بنصاری چہ علاقہ وارد
آری اگر کسی شب مولد حضرت عیسی علیہ السلام بقصد حصول تشبیہ بنصاری تکریم وتشریف گردانند تا البتہ قصد تشبیہ بنصاری برو صادق
خواہد آمد **قولہ** در حدیث سئل رسول اللہ صلعم عن صوم یوم الاثنین فیہ ولدت الحدیث بیان علت مشروعیت صوم در آن نسبت الخ
اقول کلام اکابر علمای کرام کہ مفید این کلام نیست از ان قطع نظر نمودہ میگوییم کہ این بیچارہ ترجمہ ہندی مشکوۃ ہم کہ بطبع رسیدہ
ہرگز نفہمیدہ و ناحق در پی ابطال شرف محافل ذکر حضرت سید ابرار صلعم و انکار شرف یوم ولادت باکرامت گردیدہ و بجہل تحقیق
اکابر محققین در بیان این ہمہ نمودہ و دریدہ و از رسوای دنیا و آخرت نترسیدہ خود را خواہ مخواہ در زمرہ مولفین داخل گردانیدہ حالا
ببیند کہ مولانا اسماعیل در فائدہ حدیث مذکور نوشتہ احتمال ہی کہ پوچھا سبب فضیلت کے روزہ رکھنے کا پس گویا اوس روز کی
روزہ کی فضیلت کا پھر تقدیر سبب کا یہہ ہی کہ یہی نعمت اوسین ملی کہ حضرت پیدا ہوے اور دین اوترا اوسکے شکرانہ میں یہہ کتنے
مین الخ صاحب رسالہ را باید کہ از تحصیل و تکمیل ائمہ دین باز آید و عار را بر نار مقدم نداند و ترجمہ مشکوۃ از قطب مولانا اسماعیل فہمیدہ
بخواند **قولہ** قاضی عیاض در شرح مسلم الخ **اقول** اینچہ علامہ قاضی عیاض رح بجہت اشتباہ معدود نبودن خروج حضرت
آدم علیہ السلام و قیام ساعت بجہت ظاہر در فضائل جمعہ این احتمال بابت فضائل خصوص حدیث جمعہ ظاہر فرمودند اولاً کی مستلزم
آنست کہ ولادت شریفہ آنحضرت صلعم ہم سبب فضیلت یوم مبارک اثنین نباشد و انکار شرف آن ہم باین وجہ نمودہ آید ثانیاً
دیگر محققین در حدیث جمعہ ہم آن احتمال را بجہت عدم موافقت سباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرمودہ اند امام نووی
در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی نوشتہ ہذا کلام القاضی قال ابو بکر ابن العربی فی کتاب الاحوذی الجمیع من الفضائل وخروج آدم علیہ
السلام من الجنۃ ہو سبب وجود الذریۃ و ہذا النسل من الانبیاء والصلحاء ولم یخرج منہا طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیہا واما
قیام الساعۃ فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء والصدیقین والاولیاء وغیرہم واظہار کراماتہم و شرفہم الخ و در شرح سفر السعادت ذیل حدیث ان من
افضل ایامکم یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم و فیہ قبض الحدیث نوشتہ بعض از شراح گویند کہ مقصود از ذکر اینہا بیان چیزی است کہ واقع
شدہ در ان روز تا معلوم شود کہ این چیزہا از فضیلت است و الا اول اصل قبض آدم و قیام ساعت چہ فضیلت باشد
جواب گفتہ اند کہ فضیلت در قبض آدم تقریب او است بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت تقریب مان بدخول جنت و لہذا ابراہیم خلیل
علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام اماتت و احیا را اختیار کرد الی آخرہ الخ قطب مولانا اسماعیل در مظاہر حق آوردہ روز جمعہ میں جو
مشتمل ہی اوسپہ آدم کے پیدا ہوا اس سے فضیلت اوسکی معلوم ہوی یہہ بات تو ظاہر ہی اور بہشت سے جو نکلے اس میں فضیلت جمعہ کی یہی ہے
کہ نکلنا اونکا سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث ہوی حسنات بیشمار کا اون سے ہوا اور ایسے ہی موت حضرت آدم
علیہ السلام کی سبب ہوی پہنچنے اونکے کا درگاہ رب العزت میں الی آخرہ الخ **قولہ** بودن تعیین ایام اعیاد و تعیید عید میلاد
اقول بنا بر آن اعیاد بقول مولانا بحضرت جسے مخصوص داشتن امثال آن بعیدہ یکی چیز بیجا است و بنا بر این صرف بر شرف و تعظیم بودن آن

روزه امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول روافض است و این موافق شرع و مستحسن ائمهٔ دین از متدین صاحب
رساله است اگرانچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم اثنین و غیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید مقبول خاطر
نیفتد ولی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال روزیکه سابق در آن کدامی نعمت بظهور آمده باشد و معقولیت ادای شکر و سرور
در امثال آن روز تسلی نماید تا ببیند که امام قسطلانی مستند صاحب رساله در مواهب فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل
علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والاحد وذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام وبدء الخلق
والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی وقالت
النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة
یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب رساله بیان نماید که ان یوم جمعه که در آن اتمام و اکمال خلقت گردیده بود و از این ایام
جمعات فاصله هزارها سال دارد پس این روزها با آن هیچ علاقه هست یا نه و این جمعه را باین وجه عید گردانیدن و نعمت اکمال
واتمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا امر فاسد وهمی و اگر بر این هم تسلی نشود تا ببیند که امام واحدی در تفسیر وسیط
و تفسیر مقوله حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا الآیة
نوشته ای نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیدا نعظمه نحن ومن یاتی بعدنا الخ و همچنان است در دیگر تفاسیر صاحب رساله بیان نماید که این
تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام مبنی بر عقل سلیم و صحیح است یا بر وهم فاسد فضیح معاذ الله من ذلک. **قوله** جواب حضرت عمر موافق
فهم و عقل آن یهودی است الخ **اقول** قطع نظر از انچه صاحب مبلغ الکلام عبارات علماء کرام از شروح حدیث آورده و
از آن بطلان اوهام صاحب رساله عیان است میگویم که چون آن یهودی از روبروی حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل و شرع
که مبنی بر وهم فاسد بود بیان نمود حضرت فاروق اعظم رضه در جواب آن ابطال و دفع همچو وهم فاسد نفرموده بلکه ذکر عید بودن آن
روز نموده اند اگرچه مطلبش موافق ادعاء صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن با وجه نزول این آیت آنست که تعیید این روز بوجه دیگر
معروف است یا موافق انچه دیگر شراح حدیث و ائمه دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مفر مذهب اسماعیلیه است و همچنین جناب ایشان را
بغیر ضرورت شرعی بوده است که کلمه اظهار حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشته بموافقت عقل آن یهودی جواب فرماید در
غنیة الطالبین آورده جاء رجل من الیهود الی عمر بن الخطاب رضه فقال له آیة تقرؤونها لو علینا نزلت و علمنا ذلک الیوم لاتخذناه
عیدا فقال عمر رضه ای آیة فقال الیوم اکملت لکم دینکم الآیة فقال عمر رضه قد علمت فی ای یوم نزلت و فی ای مکان نزلت
یوم عرفة و یوم الجمعة و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وقوفا بعرفات وکلاهما بحمد الله لنا عید ولا یزال هذا الیوم عیدا للمسلمین
ما بقی واحد منهم وقال رجل من الیهود لابن عباس رضه لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عیدا فقال ابن عباس رضه وای عید اکمل من
یوم عرفة الخ **قوله** از شارع ماثور و منقول نیست الی قوله پس نفی مضایقه به نفی ممانعت صریح البطلان بود الخ **اقول** بعد

اسماعیلیه که عدم نقل از شارع و بدعت بودن آن امری نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت هست اگرچه مزاحمت نداشته باشد گو نفی
مضایقه صریح البطلان بود اما مرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال و ابهام قول صاحب تحفه هست پس نفی مضایقه البته
درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از شارع و بدعت بودن وجه حرمت و دلیل ممانعت نیست و صاحب تحفه قایل انقسام
بدعت هست بطرف حسنه و قبیحه و بر بسیاری از امور که بخصوصها و بمحال مخصوص از حضرت شارع ماثور و منقول نیستند با وجود اقرار
بدعت در تالیفات خود حکم جواز و استحسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در ما سبق آورده ایم
درین مقام سندی دیگر باید شنید در تفسیر عزیزی نوشته اند مصحف را نشسته فروختن و باجرت نوشتن معمول در زمان خلفاء
راشدین نبود و اول این بدعت در آخر زمان حضرت معاویه رضی رایج شده لیکن بدعت حسنه هست نه سیئه در اول بعضی علما را آن
انکار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت الخ **قوله** چه ضرورت برای
بودن مسنونیت فرضیت دافع وهم مذکور بنا بر فرضیت بود وهم مذکور الخ **اقول** بر تقدیر مسنونیت مجرد فرضیت با وجود
بقاء مشروعیت و استحباب مسنونیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت دافع وهم مذکور درین صورت خواهد بود که بنای
فرضیت بر وهم مذکور بوده باشد و صرف منشاء وهم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه سنیت هم منشاء وهم مذکور
میتواند گردید فافهم **قوله** مسنونیت صوم بسبب که حضرت صلعم موافقت یهود داشته بودند یعنی صوم روز عاشر بالافراد الخ **اقول** هر
ذی عقل میداند که مسنونیت صوم درین شق مسنونیت صوم تادیه شکر نجات حضرت موسی علیه السلام است و مراد از موافقت یهود
درین امر است پس مسنونیت صوم عاشر بالافراد و مشروعیت و مسنونیت صوم عاشر مع التاسع را درین بیان پیش نمودن فائده
ندارد که بر صورت بودن آن صوم برای شکر نجات حضرت موسی ع و تعظیم آن یوم از کلام ایشان هویدا است پس دفع وهم منکرین کما
و اسماعیلیه از ذکر آن چه زیبا و نیز ذکر احتمال مسنونیت تاسع و مسنونیت عاشر پیش کردن مبنی هست بر کوتاهی نظر چه خود صاحب تحفه در
رساله فضیلت علم فرموده در روزه و هم محرم که روز عاشوراست بسیار مسنون و موجب کفارت یکساله هست الخ و قطع نظر از این هر گاه
در فتح درشتن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود که تادیه شکر نعمت مقصود شان بود تسلیم نمود و بغوییت اعتراض نجدیه منفعت ایشان
از شرع شریف و انهام ابتداع و هم بر حضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده گو فرض نموده شود که آن امر مشروع وقتی دیگر یکبارگی
جهت بالکل منسوخ رسید **قوله** عادی باین قیام نموده الخ **اقول** دفع جمله اوهام از ما سبق بخوبی تمام مطلعین هست از نجدیه باید
پرسید که ذکر خلفاء راشدین و عمین کریمین در خصوص خطبه جمعه و عیدین که از شارع درین محل ماثور و منقول نیست و مستندین
رساله از شعائر دین میدانند و بر تارک آن طعن و ملام می نمایند پس آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین که عادی باین التزام نبودند
چرا از خصوص این محل ترک این شعار نموده اند حسب قول صاحب رساله آنحضرت اول مورد ملام باشند الی غیر ذلک من الامثلة فما هو جوابکم
فهو جوابنا و نیز پس که صاحب رساله معانی الفاظ مشترکة الاستعمال میدانند بخاطر خود و با مطالعه اقوال مستندین خود منبه نگردیدند تا باینهمه
کوتاه بینی و نافهمی حکم الزام کفر بر ائمه دین میدهند و برای ابطال و تحریم تکریم حضرت رسول کریم صلعم هیچ خرافات بیباکانه در معرض

تحریر می نہد **قوله** امکان حضور روح حضرت علیہ الصلوة والتحیة در امکنہ متعددہ در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کردہ
شود الخ **اقول** از جملہ جہالات طائفہ انکار انواع کرامات محبوبان جناب کبریا عزشانہ و نسبت شرک و کفر با ولیاء کرام محبوبان
وی تعالی سبحانہ است کہ برای این مقصد گاہی عبارات محرفہ و سخیفہ پیش می آرند و گاہی اقوال شاذہ مردودہ و ضعیفہ را واجب
الاتباع می شمارند و ہرگز نظر بتحقیق و تطبیق نمی دارند چنانچہ رسالہ کہ یکی از کاسہ لیسان طائفہ است در جرأت و بیباکی فائق
بر ہمہ در تفہیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار دادہ و گفتہ چہ حضور در امکنہ متخالفہ یا اتحاد زمانی از صفات خاصہ حضرت جل علاء الخ
حالا باید شنید کہ مولانا عبدالرحمان جامی در نفحات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذہب اہلسنت و جماعت میفرماید القول فی
انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظہار امری مستور و ستر امری ظاہر
و قطع مسافت در مدت اندک و اطلاع بر امور غائبہ از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنہ مختلفہ و احیاء موتی و
اماتت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاہر و غیر ذلک الی قولہ بالجملہ چون حضرت حق سبحانہ و تعالی یکی از دوستان
خود را مظہر قدرت کاملہ خود گردانید در عالم ہر نوع تصرفی کہ خواہد توان کرد و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است سبحانہ و تعالی
کہ در وی ظاہر شود و وی در میان نے الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را باتباع معتزلہ لغزش
در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیدہ محققین قولش مردود ساختہ اند و در حیدریہ شرح مقاصد
و غیرہا کتب مشہورہ ذکر این ہمہ موجود است **قوله** حکم بوجود این خرق عادت الی قولہ ہرگز روا نبود الخ **اقول** چنانکہ ثبوت آن
بطور خرق عادت محققین اہلسنت شرعا صاف فرمودہ باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصہ بالہام اولیاء اللہ چرا روا نبود
حالانکہ قاضی ثناء اللہ در سیف المسلول رد روافض آنچہ نوشتہ اند سابقا منقول گردیدہ فتذکر **قوله** مثبت اینہا حضور
متصدی اثبات علم محیط برای غیر خدا است الخ **اقول** منشاء تفوہ باین کلمات لاتعنی جہل است بمعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز
تشریف آوردن روح یکی از محبوبان خدا در اوقات خاصہ در مجالس مخصوصہ اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحانہ و اثبات
آن برای غیر وی نباشد ہرگز علاقہ ندارد اما آنچہ بعضی روایات فقہیہ متعلقہ علم غیب بجہت فہم مطلب مردود است اولا ایراد
آن درین مقام خارج از بحث و مرام محض تطویل کلام است و ثانیا اگر مراد از اطلاق حکم تکفیر تجویز اطلاع آنحضرت
صلعم بر غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محدثین فخام و متکلمین عظام و مفسرین کرام است کہ بطفیل آنحضرت
صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب باعلام و الہام عز شانہ بطور کرامت نزد اہلسنت ثابت بلا کلام است پس چنانکہ حضرت
مجدد رحمة اللہ در شفا فرمودہ است فما ظنک بعظیم قدر من اجتمعت فیہ کل ہذہ الخصال الی ما لا یاخذہ عد و لا یعبر عنہ مقال
ولا ینال بکسب ولا حیلة الا بتخصیص الکبیر المتعال من فضیلة النبوة و الرسالة و الخلة و المحبة الی ان قال و احیاء الموتی و
اسماع الصم و تکثیر القلیل [illegible] و تظلیل الاعیان و الاطلاع علی الغیب اہ [illegible] الامام الخ علامہ خفاجی نوشتہ و یقع
[illegible] للاولیاء کرامة لہم خلافا للمعتزلة حیث نفوہ و استدلوا بقولہ تعالی عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول الآیة

والجواب عنه مفصل فی کتب التفاسیر الخ و نیز در شفا فصلی براثبات دلایل نبوت آنحضرت و بیان مطلع بودن آنحضرت صلعم بر غیوب
نوشته است در آنجا آورده و من ذلک ما اطلع علیه من الغیوب و ما یکون و الاحادیث فی هذا الباب بحر لا یدرک قعره و لا ینزف غمره و هذه المعجزة
من معجزاته المعلومة علی القطع الواصل الینا خبرها علی التواتر لکثرة رواتها و اتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب الخ علامه خفاجی در
شرح فرموده و هذا لا ینافی الآیات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علمه صلی الله علیه وسلم من غیر واسطة و اما اطلاعه صلعم
علیه باعلام الله تعالی له فامر متحقق لقوله تعالی لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ ملا علی قاری که مستند صاحب رسالة است و در باب
هم قول شان اکثر با و افغان بر زبان است آورده اند در مرقاة از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده و نعتقد ان العبد ینتقل
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب و یطوی له الارض و یمشی علی الماء و یغیب عن الابصار الخ و این عقیده را بآیات
کریمه توفیق داده است و در کنز العوائد گفته ثم اعلم ان الاولیاء لهم [illegible] فمن وراثة الانبیاء فیجوز ان یعلموا من الغیب ما اعلمهم الله بطریق
الالهام و هذا مذهب اهل السنة لا نزاع فیه الخ ملخصا و شیخ مکی است لا ینافی ذلک اطلاع الله تعالی لبعض خواصه علی کثیر من المغیبات حتی من
الخمس لانها جزئیات معدودة فانکار المعتزلة مکابرة فقد وقع للانبیاء و الاولیاء من ذلک ما لا یمکن عده الخ و در مدارج النبوة در
فضایل آنحضرت فرموده از آنجمله آنکه هرچه در دنیا است از زمان آدم تا نفخه اولی بر وی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم کرد الخ و
همه را نسبت داده و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه و آله وسلم دانا است بر همه چیز از شیونات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و
باطن و اول و آخر احاطه نموده الخ و در اتحاف المرید که کتابی است مستند در عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم من الدنیا حتی اطلعه الله تعالی
علی جمیع ما ابهمه عنه الخ و در حال مسئله نکاح اینکه در حاشیه شامی آورده و فی الحجة ذکر فی الملتقط انه لا یکفر لان الاشیاء تعرض علی روح النبی صلعم
و ان الرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الایة قلت بل ذکروا فی کتب العقاید ان من
جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات و ردوا علی المعتزلة المستدلین بهذه الایة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
من الرسول الملک ای لا یظهر علی غیبه احدا بلا واسطة الا الملک اما النبی و الاولیاء فیظهر علیهم بواسطة الملک او غیره الخ و اگر صاحب رسالة بمجرد
ذکر نموده قناعت نکند تا ببیند که شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی مطلع بودن آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و
شناختن اعمال نیک و بد و اخلاص و نفاق امت و نیز مطلع گردیدن هر نبی بر اعمال هر روزه امتیان که فلانی چنین میکند و فلانی چنان
تصریح نموده اند و نیز در تفسیر عزیزی متعلق بحث جواب صاحب کشاف که بآیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استدلال بر
ابطال کرامات کرده است بجا نیز و واقع بودن اظهار غیب بر اولیاء کرام و نیز بحال گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ بر آنحضرت بلکه
منقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیاء الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس حکم تکفیر عام علی الاطلاق فاسد است
قوله کمال عبادت و جهل مرکب است الخ اقول کسیکه از کتب فقه و حدیث خبر میدارد نیک میداند که علماء دین صد جا لا اصل له را محمول بر نفی
سند امری نفی مرفوعیت حدیث نبوی آنحضرت نموده اند با وجودیکه آن امر از صحابه کرام و غیرهم ثابت می باشد در درمختار آورده اما ثبت
من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم فلا اصل له علامه شامی در حاشیه فرموده و ینبغی حمل نفی الاصلیة علی الرفع کما حمل بعضهم قول النووی

فی حدیث صلوٰة النهار عجماء انه لا اصل له علی ان المراد لا اصل له لرفعه والا فقد ورد موقوفا علی مجاهد والی عبیدة وکذا هذا اورده
البخاری معلقا الخ ملا علی قاری در رساله کبیرهٔ موضوعات بعد قول سخاوی قراءة انا انزلنا عقب الوضوء لا اصل له نوشته اراد انه
لا اصل له فی المرفوع والا فقد ذکره ابو اللیث السمرقندی وهو امام جلیل الخ بالجمله حمل لا اصل له بر امریکه حسن است اما مرفوعا از سنت آنحضرت
صلعم ثابت نباشد درست است وادعاء اینکه هر امریکه بر آن اطلاق لا اصل له می باشد بالاجماع بدعت سیئه بود باطل محض است **قوله** مستشهد
باین عبارت که زبدة المحققین عمدة المحدثین مولوی نذیر حسین بوده اند از اولیاء عصر و اکابر علماء راسخین است جناب صاحب اشباع باوجود این همه
مرتبه تلامذه اش هم در علوم دینیه [illegible] الخ **اقول** این چه جوش تعصب و چه افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام قدم
مقابله ذکر نذیر حسین حال تصانیف صاحب اشباع الکلام که در علوم منقول و معقول تالیف فرموده اند ذکر کنم قطع نظر از طول کتاب
منقضی باین علامه رسانیده باشم بلکه ذکر حال تبحر تلامذه آنجناب هم و تصانیف ایشان نیز ضروری میدانم ناچار بکمال اختصار بر بیان
حال تحقیق و دیانت نذیر حسین که اکبر گروه او است اکتفا میکنم تا که حال نفسانیت صاحب الرساله روشن گردد و هیچکس را بلفظ سید المحدثین و زبدة
المحققین یاد میکند و جناب صاحب اشباع را بمرتبه تلامذه اش هم نمی نهند در رساله دلیل محکم فی نفی اثر القدم که بهر ابطال نقش حجر قدم
اطهر حضرت خیر البشر صلعم نوشته است برای تائید آن حواله تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و حسینی و مدارک و جواهر وغیره داده میگوید که
از تفاسیر واضح گشت که اثر قدم بر سنگ و بقاء آن تا مدت طویل از معجزه مختصه بابراهیم علیه السلام است اگر این معجزه از آنحضرت هم ملا [illegible] مفسرین
ذکر شریف نمی کردند الخ ملخصا باید دریافت که درین قدر کلام چه افتراها نموده اول افتراء بر تفسیر حسینی که ازان اشاره هم
معجزه لین حجر و نقش قدم بر سنگ برای حضرت ابراهیم علیه السلام ثابت نیست تا بوضوح چه رسد دوم افتراء بر تفسیر جواهر سوم افتراء بر تفسیر بیضاوی که
ازان هم اختصاص این معجزه مذکور نیست چهارم ادعاء وضوح این اختصاص از نیشاپوری باوجودیکه عبارتش چنین نقل نموده اما ان علی
المقام مشتملا علی آیات لان اثر القدم فی الصخرة الصماء آیة وغوصه فیها الی الکعبین آیة والانة بعض الصخرة دون بعض آیة والقاء هذا
الاثر دون آثار سایر الانبیاء آیة خاصة لابراهیم علیه السلام وحفظه مع کثرة اعدائه من المشرکین واهل الکتاب والملاحدة الوفا من السنین آیة کذا فی
التفسیر النیشاپوری و هکذا فی التفسیر البیضاوی الخ حالانکه درین عبارت لفظ خاصه در ذیل اعجاز اثر مذکور نیست صرف در ضمن آیت چهارم
یعنی بقاء ان دون آثار سایر الانبیاء که لفظ خاصه واقع است هرگز دلیل محکم بر نفی اثر قدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد درمیان نیشاپوری
در وجوه تفضیل آنحضرت نوشته و منها ان معجزته و هی القرآن باقیة علی وجه الدهر و معجزات سایر الانبیاء انقضت الخ پنجم ادعاء وضوح این اختصاص
از مدارک که عبارتش نیز مثل نیشاپوری ذکر کرده آنهم دلیل نفی اثر قدم اطهر نتواند شد و درمیان مدارک در ذکر آیات آنحضرت گفته والکبرا القمر
لان المعجزة الباقیة علی وجه الدهر الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکوره صاف و صریح اختصاص این معجزه بحضرت ابراهیم علیه السلام واضح هم میگردید
تاهم دلیل نفی این از حضرت سید الانبیاء و افضل المرسلین نمی تواند شد چه آن خصایص نسبت دیگر انبیاء کرام اند نه نسبت جناب ختم الانبیاء
که ذات پاک آنجناب جامع خصایص و فضایل است و درمیان تفسیر نیشاپوری گفته ولکل معجزة کانت لغیره من الانبیاء المشهورین [illegible]
و تفسیر بیضاوی [illegible] آیه کریمه و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیما الآیة

بعد منتهی مراتب الوحی نص به موسی من بینهم و قد فضل الله محمد صلعم بان اعطاه مثل ما اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیب در حاشیه فرموده
قوله و فضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه وسلم کلمه الله تکلیما کموسی علیه السلام الخ ازین ثابت که محدثین تکلیم را خاصه حضرت موسی کلیم الله و
خلت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند با وجود یکه این هر دو خاصه بوجه اکمل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده اند
صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلا ینافی انه صلی الله
علیه وسلم وقع له الکلام ایضا علی نحو المرام و کذا قوله و ابراهیم بالخلة فانه صلی الله علیه وسلم جمع له بین کونه خلیلا و حبیبا الخ و از این ثابت است
که در بعض روایات حبس شمس خاصه حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالانکه اکثر محدثین محققین اهل سنت ثبوت آن برای آنحضرت صلعم نیز
تصحیح کرده اند و از همین ثابت است که در مواهب لدنیه که نذیر حسین او را بنفی ذکر این معجزه در آن منسوب نموده است در تایید این معجزه فعید نقل اعجاز
حضرت ابراهیم نوشته اذ ما خص نبی بشی من المعجزات والکرامات الا و لنبینا صلی الله علیه وسلم مثله کما نصوا علیه الخ و یکی از سفاهت
نذیر حسین آنکه در رساله مذکوره کلمه کان اذا را که در بعض روایات اعجاز قدم اطهر آمده است مفید عموم و کلیت و لزوم قرار داده و این از
کمال نا تحقیقی خود شناخته در پی تکمیل تکذیب تفضیل ایمه دین افتاده علامه فاسی شارح دلایل الخیرات در شرح درود شریف اللهم
صل علی من کان اذا مشی فی البر الاقفر تعلقت الوحوش باذیاله فرموده الصحیح عند الاصولیین ان کان اذا لا تقتضی التکرار لا لغة و
لا عرفا و بعد از آن گفته ان کان و اذا لا یدلان علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق بالاذیال لازما للمشی فی البریة فکلما کان المشی کان التعلق
بل یصدق ذلک بما وقع مرة او اکثر الخ و از رساله افضل البضاعة که برای تصحیح بیان تقویة الایمان در بحث شفاعت تالیف
نموده است کمال جهل او از تفسیر و حدیث و عقاید ثابت است و در رد آن که رساله حقیقة الشفاعة علی طریق اهل السنة و الجماعة تالیف گردیده فضلای
حق مطالعه آن فرمایند و آنچه گفته ام برای العین مشاهده نمایند حالا چیزی از تحقیقات اکبر کبرای نذیر حسین باید شنید چون رساله فصل الخطاب
در شاه جهان آباد مطبوع گردیده و مطالعه حضرات طایفه رسیده و غشا و تعصب حمیت جاهلیت بر ابصار ایشان تنیده همین نذیر
بود خواهش بیشتر اکبر کبرای خویش مولوی تقی صاحب کشمیری نالیده او شاگرد موسی بیش فاضل غیر وطنی کار بی حقیقتی بقصور رسیده او را
چند بنام رساله نشر سیاه گردانیده کدام کدام جهالت و حماقت او شرح دهم و کدام کدام تحریف و خیانت او بعرض بیان نهم از آنجمله
آنکه در تصحیح تخصیص شفاعت بغیر مصرین که در تقویة الایمان واقع است اصرار را کفر قرار داده برای اثبات مدعا نوشته قال فی
شرح العقاید استحلال المعصیة التی تثبت بدلیل قطعی کفر و اصراره کفر انتهی ملخصا و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
عقاید اهلسنت که انبیاء اهل سنت و غیرهما جواز شفاعت برای مصرین ثابت آورده افترا و خیانت به نقل عبارت بالآخر بر گاه
طلبه طالب تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب هوش و حواس در باختند و از آنجمله آنکه بعد نقل حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
نوشته رواه الترمذی طایفه را باید که بودن این حدیث از روایت ترمذی باثبات رسانند و از آنجمله آنکه از کراهت صلوة خلف
الفاسق و المبتدع انکار نموده آزاد از حنفی و بی فرموده معترض کمان لکیر ساخته بطور این نوشته که مسایل شرح وقایه و هدایه
محفوظ نمانده گویا که این شاره بطرف خود پرداخته و طرفه بر طرفه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده آنچه در آخر همان عبارت

بوده نفهمیده یا عمداً برای تغلیط از ان چشم پوشیده و ما نقل عن بعض السلف من المنع عن الصلوة خلف المبتدع والفاسق محمول
علی الکراهة اذ لا کلام فی کراهة الصلوة خلف الفاسق والمبتدع الخ بالجمله هرگاهیکه حال محقق اکبر کرای او چنین باشد حال
تلامذه اش چسان خواهد بود ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا ❊ با اینهمه این متعصب عنید نسبت جناب صاحب اشباع الکلام
میگوید که صاحب اشباع باین سن بمرتبه تلامذه اش هم نمیرسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **قوله** اگر این ضیافت و ایقاد قنادیل
شمعی زیاده از حاجت است الخ **اقول** اول معنی حاجت و زیادت بران دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت وغیره احکام الاثم
باید فرمود و بلی فهم معانی جزم حکم عدم اباحت تزئین کعبه شریف یا حرم رسول صلعم یا قرآن شریف یا دیگر شعایر الله علی الاطلاق البته
محل کلام است در احیاء العلوم در بیان تزئین حیطان بدیباج و حرمت لبس حریر برای رجال گفته و ما علی الحائط لیس منسوبا الی الذکور
ولو حرم هذا لحرم تزئین الکعبة بل الاولی اباحته لموجب قوله تعالی قل من حرم زینة الله لا سیما فی وقت الزینة اذا لم تتخذه عادة
للتفاخر الخ امام سمهودی علیه الرحمة در خلاصة الوفا در باب مصابیح مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده روی القرطبی
فی تفسیره عن ابی هند قال حمل تمیم من الشام الی المدینة قنادیل و زیتا و مقطا فلما انتهی الی المدینة وافق ذلک لیلة الجمعة فامر غلاما
یقال له ابو البراد فقام فنشط المقط وعلق القنادیل وصب فیها الماء والزیت وجعل فیها الفتل فلما غربت الشمس امر ابا البراد فاسرجها
وخرج رسول الله صلعم الی المسجد فاذا هو بها تزهر فقال من فعل هذا قالوا تمیم الداری یا رسول الله فقال نورت الاسلام الحدیث الخ
در احیاء العلوم در آداب ضیافت آورده و حکی ابو علی الروذباری رحمه الله عن رجل انه اتخذ ضیافة فاوقد فیها الف سراج فقال له
رجل قد اسرفت فقال له ادخل فکلما اوقدته لغیر الله فاطفئه فدخل الرجل فلم یقدر علی اطفاء واحد منها فانقطع الخ **قوله** دعوی تجرد
آن از شائبه کراهت و بدعت باطل باشد الخ **اقول** سابقا از معتدین صاحب رساله مکرات و مرات گذشته که مجرد عدم نقل دلیل کراهت
نمی تواند شد و نیز از عهد صحابه کرام تا شاه ولی الله صاحب دهلوی و شاه عبد العزیز صاحب با وجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم
استحسان و استحباب جاری است اگرچه موافق مذهب اسمعیلیه اینهمه حضرات ضال و مبتدع بلکه کافر و مشرک اند معاذ الله تعالی من ذلک
و نیز کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در مقیدات مخصوصه میکند تنها متمسک باصل که بقول معتدین صاحب رساله حاجت دلیل دیگر ندارد
و کسیکه دعوی خلاف آن کند لازم است که مدعایش بدلائل قویه باثبات رساند کما نقلنا سابقا من رئیس الاسمعیلیة و مولاهم و چون
ایصال ثواب مطلقا مستحسن است پس قیودات و تخصیصات که در کدامی هیئت کذائیه پیش آید اگر مزاحم و مضادم شرع شریف باشد البته
حکم کراهت و حرمت جانب قیود و ممنوعه راجع خواهد شد و الا اگر لحاظ آن قیود بقصد کدامی فایده خیر یا حسب تعامل عادت نموده آید
حکم منع و تحریم گویا که تشریع است از طرف خود بلی تحریم شارع اما آنچه چندی از روایات آورده پس بر تقدیر صحت نقل مثبت دعوی
طائفه نمی تواند شد در این روایات کراهت ضیافت در ایام مصیبت و اتخاذ طعام در آن ایام حسب رسم خود بیان فرموده اند که
دلالتش از تحقیق و تطبیق معتدین صاحب رساله مثل ملا علی قاری وغیره سابقا مرقوم گردیده و ثانیا قائلین کراهت ضیافت
در ایام مصیبت هم حکم باستحسان ایصال ثواب اسیا در خصوص این ایام نموده اند در عالمگیری گفته لا یباح اتخاذ الضیافة عند ثلثة

ایام فی ایام المصیبة وان اتخذ لا باس بالاکل منه کذا فی خزانة المفتین وان اتخذ طعاما للفقراء کان حسنا اذا کان الورثة
بالغین الخ واگر بر اینهمه تسلی نشود تا به بیند که قطب اسماعیلیه وسطاهر حق در باب زیارة القبور گفته اور مستحب ہے کہ بیٹے دنیا سے جانے والے
میت کی طرف سے بعد مرنے کی سات دن تک الخ **قوله** برای فخر خاندان ممتاز اقران جناب امداد العلی و بیتی کلکٹر دعائے
افزایش مراتب فرمایند زیرا که از سعی جناب ممدوح این کتاب بکمال عجلت ترتیب یافته الخ **اقول** اللهم اجعلنا من
الذاکرین فضائل مجالس الاذکار والبطال شرف مولد سید الابرار وبعثنا فی جمیع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا ومولانا شفیع
المذنبین سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واحبابه وسلم ووفقنا وجمیع المسلمین لاشاعة ذکره وتوقیره فی اطراف
العالم وانفعنا بمحبته وبرکة ذکره فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین واجعل آخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۲	نبینا	نبیا
۶۶	۲۰	ترجمه	عبارت ترجمه
۶۷	۱۶	قنطر	قطع
۶۸	۲۰	صسار	فصار
۶۹	۲۴	ممه	شبه
۷۰	۴	حانکه	حالانکه
〃	۹	المعنی	المعنی
〃	۱۶	بترک	یتبرک
۷۲	۲۱	نشیت	است
۷۳	۱۲	فی الملح	الملح
۷۵	۱۰	بلکه	بلا شبهه
〃	۱۸	من	مع
۷۶	۴	منبه	شبیه
۷۷	۶	السلاد	بلاد
〃	۱۰	سس	سنت
〃	۱۲	یافتن	باقین
〃	۲۵	رجبان	رجحان
۸۰	۷	باشند	باشد
〃	۹	حلسکه	حکیکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۱۰	صاحبن	وصاحبین
〃	۱۶	وستناد	استناد
〃	۱۸	جرزی	ابن جرزی
۸۱	۲۰	صمیٔ اً	فینبغی ان
۸۲	۱۳	باذن	یاذن
۸۳	۱۰	صفاف	ضعاف
〃	۲۰	الغمر	الغمیر
۸۴	۴	شبہات	شبہا
〃	۱۲	شیبان	شعبان
۸۵	۷	والمشائخ	وللمشائخ
〃	۱۱	الحنیفه	الحنفیه
〃	۲۸	وسا	ومنها
۸۶	۳	تلبس	تلبیس
〃	۶	ارشان	ازوشان
〃	۱۷	آن	ان
۸۷	۱	اقباحه	النباحة
〃	۳	سط	بسط
〃	〃	خطوطه	خطوته
〃	〃	رفعه وورجه	رفعته وورجته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۴	وحمیته	ورحمته
〃	۵	بیدع	یبدع
〃	۱۵	نعص	بعض
〃	۲۱	نعمه	نفقه
〃	۲۵	الغوا	الغوث
۸۸	۶	السنه	بالسنه
〃	〃	فهذه	فبهذه
〃	۷	محافظ	یحافظ
۸۹	۱۱	موصوف را	موصوف
۹۲	۹	امرار	قاصر بودن
〃	۱۵	اوداکمه	او و اکمه
۹۳	۴	صوم را	صوم
〃	۱۹	مریا	قبض
۹۴	۱۰	لعنت	نعمت
۹۵	۶	سم	نوشته
〃	۹	مجبر	مجرر
۹۶	۲۳	حبلة	حیلة
۹۷	۵	عشه	غشیه
۱۰۱	۴	اخه	انخه
〃	۵	وسا	وثبتنا

تمام شد